تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجاه و ششم**

**ابدیت**

**شفاعت و لقاءالله**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**موضـوع :      صفحـه :**

**مقدمـه مــــؤلــــف 7**

**بخش اول:** ابدیت و زندگی آخرت

**فصل اول: زندگی آخرت 9**

### زندگی بهتر در تعالیم قرآن

### آخرت: تحقق هدف خلقت

### زندگى آخرت در دنيا

### آخرت تابع حكم زندگى دنيا

### زندگی دنیا نشانه زندگي آخرت

### خلق جديد يا عالم آخرت

### رابطۀ نظام آخرتى با حکیم و خبیر بودن خدا

### جاودانگي در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی

### بحثي در بدن آخرتي

### زندگي حقيقي، و حقيقت زندگي در آخرت !

### حیاط حقیقی

### زندگی آخرت، حيات محض

### خير بودن خانه آخرت

### دنيا متاع است و آخرت دار قرار

### پستي زندگي دنيا و ارزش زندگي آخرت

### زندگي آخرت مختص متقين است!

**فصل دوم: ابدیت، و تدارك براي زندگي ابدی 19**

### تأسي به رسول الله

### آخرت طلبي و نتايج آن

### اعراض از آخرت و نتايج آن

### بحثی در مقدمات رستگاری ابدی

### آنها كه ياد خانه آخرت بودند!

### خريد زندگي آخرت، در ازاي فروش زندگي دنيا

### طالبین حسنه دنيا و حسنه آخرت

### زيانكاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام

### نصيبي از دنيا و بي نصيب از آخرت

### ایمان و استقامت عامل تثبيت در دنیا و آخرت

### دارندگان يقين به آخرت

### جویندگان ثواب دنیا و آخرت

### ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن

### ايمان به آخرت انگيزه پرستش خدا

### محرومین از علم به آخرت

### مشخصات منکرین آخرت

### مشخصات کافرین به آخرت

**بخش دوم:** شفاعت

**فصل اول : شفاعت و واقعيت آن در قرآن 35**

### موضوع شفاعت در قرآن كريم

### شفاعت چيست؟

### انواع شفاعت:

### شفاعت كنندگان كيستند؟

### شفاعت شدگان ( اصحاب يمين )

### مجرمين در قيامت چه كساني اند؟

### زمان و مکان شفاعت

### شفاعت به چه چيز تعلق مى‏گيرد ؟

### شفاعت چه وقت فائده مي بخشد ؟

### مقام و رضایت رسول الله در آخرت

### شفاعت در روايات اسلامي

### فصل دوم : یک بحث فلسفى درباره شفاعت 64

### فصل سوم : بحث اجتماعی درباره شفاعت 67

### فصل چهارم : عوامل اصلی موثر در شفاعت 71

### صلاحيت طرفين شفاعت

### مقام محمود شفاعت كبراي رسول الله در قيامت

### حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

### كسى بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

### علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

### معني شفاعت و زبان شفاعت

### شفاعت منوط به اذن و رضايت خدا

**فصل پنجم : شفاعت هاي دروغين 77**

### مخالفت قرآن با اعتقادات دروغين درباره شفاعت

### نفی شفیعان دروغین - قُل لِّلَّهِ الشفاَعَةُ جَمِيعاً

### نفي فدیه و رشوه در قيامت

### نفی شفاعت بدون عهد الهی

### نفی شفاعت ملائكه از مشرکین

### نا اميدي از شفاعت ملائكه و جن در روز حشر

**بخش سوم:** لقاء الله

**فصل اول : بازگشت به خدا 84**

**روز طولاني عروج**

### از خلقت تا بازگشت

### بازگشت به سوي خدا، به خاطر حساب و جزا

**كلُّ شىْ‏ءٍ هَالِكٌ إِلا وَجْهَهُ، لَهُ الحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏ !**

### تمام انسانها مي ميرند و به خدا باز مي گردند!

### علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

### برگردانده شدن به سوي خدا

### عرضه شدن انسانها به پروردگارشان- حضور اضطراري

### انا لله و انا اليه راجعون

### نزديكي خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

**سپس به سوی پروردگارتان بر می گردید!**

**فصل دوم: راه های بازگشت و وصول به لقاء الله 93**

### همه راه ها به خدا منتهي مي شود!

### نفس مؤمن، خط سير منتهي به خدا

### راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

### یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

### جهاد در راه خدا به خدا منتهي مي شود!

### دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

### تلاش انسان براي ملاقات پروردگار خود

### سير انسان تا توحيد، و قرب درگاه الهی !

**بازگشت به خدا، آخرين منزل در سير آدمي**

**فصل سوم : امید دیدار خدا و نتایج آن 103**

### پيش بيني ملاقات خدا، و اثرات آن

### شرط اميد به ديدار خدا

### اعتقاد به معاد و اميد به ملاقات پروردگار

### ملاقات خدا با ايمان كامل،و ايمان ناقص

**فصل چهارم : مفهوم دیدار خدا و لقاء الله 106**

### مفهوم لقاء و لقاء الله

### مفهوم مشاهده و تجلي و رفع حجابها در روز قيامت

### علم رؤيت و ديدار خدا

### حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا

### مفهوم رؤيت و لقاء در روايات اسلامي

**فصل پنجم : محرومین از دیدار خدا 112**

### مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قيامت

### کیفر انكار لقاء الله و جزاي روز حساب

### کفر ناشی از انکار لقاء الله

### خسارت ناشی از انكار لقاء الله

### محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار

### نتيجة فراموشي روز ملاقات خدا

**اعراض خدا از كفار در قيامت**

**فصل ششم: در روز ملاقـات خـدا 117**

### آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه

### و عرش خدا براى مردم هويدا مى‏شود!

### جايگاه متقين نزد خداي مليك مقتدر

### دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

### آثار مراتب قرب به خداى سبحان

### آنچه نزد خداست پايدارتر است!

### دارالسلام نزد خدا

### دارالكرامت مؤمنين در اعلي عليين

### آنها که داخل در رحمت خدا شده اند!

### نعمت هاي ذخيره شده نزد خدا براي مؤمنين

### ترس از خدا و روز ملاقات او

### وَ أَنَّ إِلى رَبِّك الْمُنتهَى !

**مقدمه مؤلف**

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**ابدیت**

**و زندگی آخرت**

**فصل اول**

**زندگی آخرت**

# زندگی بهتر در تعالیم قرآن

* ” ... قُلْ مَتَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَ لا تُظلَمُونَ فَتِيلاً،
* **... بگو زندگى دنيا اندك و زندگى آخرت براى كسى كه تقوا پيشه كند بهتر است و شما حتى به مقدار تحك هسته خرما ستم نخواهيد شد.“**

زندگى دنيا در تعليم قرآنى متاعى است قليل كه چند صباحى مورد بهره‏ورى قرار مى‏گيرد و سپس سريع از بين رفته، اثرى از آن باقى نمى‏ماند، و به دنبال آن زندگى آخرت است كه حياتى است باقى و حقيقى، معلوم است كه چنين حياتى از حيات دنيا بهتر است.

آيه 77 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 5

# آخرت: تحقق هدف خلقت

* ” أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فى أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا إِلا بِالْحَقّ‏ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاى رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ‏،
* **آيا در نفس خود نمى‏انديشند كه خدا آسمانها و زمين و آنچه بين آن دو است جز به حق نيافريده و جز براى مدتى معين خلق نكرده ؟ ولى بسيارى از مردم به مساله معاد و ديدار پروردگار خود كافرند.“**

مراد از حق بودن خلقت آسمانها و زمين و آنچه بين آن دو است، و خلاصه حق بودن همه عوالم محسوس، اين است كه: خلقت آن عبث و بى نتيجه نبوده، كه موجود شود و بعد معدوم گردد، و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اينكه غرضى و هدفى از آن منظور باشد، پس **خداى تعالى اگر عالم را خلق كرده به خاطر غايت و نتيجه‏اى بوده كه بر خلقت آن مترتب بوده است.**

هيچ يك از اجزاى عالم تا بى نهايت باقى نمى‏ماند، بلكه روزى فانى مى‏شود، و وقتى يك يك اجزاى عالم، و نيز مجموع آن، مخلوقى داراى نتيجه و غايت باشد، و نيز وقتى هيچ يك از اجزاى آن دائمى نباشد، معلوم مى‏شود غايت و نتيجه آن بعد از فناى آن مترتب مى‏شود، و اين همان آخرتى است كه بعد از گذشتن عمر دنيا و فناى آن ظاهر مى‏شود .

( مستند:آيه 8 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 237)

# زندگى آخرت در دنيا

* ” لَقَدْ كُنْتَ في‏ غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديد!
* **تو از اين زندگى غافل بودى، ما پرده‏ات را كنار زديم، اينك ديدگانت خيره شده است! “**

**زندگى آخرت در دنيا نيز هست، لكن پرده‏اى ميانه ما و آن حائل شده است.**

( به جان خودم! اگر در قرآن كريم در اين باره هيچ آيه‏اى نبود بجز آيه فوق كافى بود، چون لغت **غفلت** در موردى استعمال مي شود كه آدمى از چيزي كه پيش روى او و حاضر نزد او است بى خبر بماند، نه در مورد چيزي كه اصلا وجود ندارد، و بعدها موجود مي شود،) پس معلوم مي شود **زندگى آخرت در دنيا نيز هست**، لكن پرده‏اى ميانه ما و آن حائل شده است. ديگر اين كه كشف غطاء و پرده بردارى از چيزى مي شود كه موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قيامت آدمى مى‏بيند، در دنيا نباشد، صحيح نيست در آن روز به انسانها بگويند: تو از اين زندگى در غفلت بودى، و اين زندگى برايت مستور و در پرده بود، ما پرده‏ات را بر داشتيم، و در نتيجه غفلت مبدل به مشاهده گشت!

( مستند: آیه 22 سوره ق و بیان ذیل آیه 26 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 175)

# آخرت تابع حكم زندگى دنيا

در این مورد آيات بسيار زيادند، چند آيه را به عنوان نمونه در اينجا مى‏آوريم، تا خواننده خودش داورى كند كه از ظاهر آن چه استفاده مي شود، آيا همانطور كه ما فهميده‏ايم زندگى **آخرت تابع حكم زندگى دنيا هست**، يا نه، و آيا از آنها بر نمى‏آيد كه جزا در آن زندگى عين اعمال دنيا است ؟

* ” لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،
* **امروز ديگر عذر خواهى مكنيد، چون به غير كرده‏هاى خود پاداشى داده نمي شويد!** “
* ” ثم توفى كل نفس ما كسبت،
* **سپس به هر كس آنچه را كه خود انجام داده به تمام و كمال داده مي شود.**“
* ” فاتقوا النار التى وقودها الناس و الحجارة،
* **پس بترسيد از آتشى كه آتش‏گيرانه‏اش مردم و سنگند! “**
* ” فليدع ناديه سندع الزبانية،
* **پس او انجمن خود را صدا بزند و ما به زودى مامورين دوزخ را صدا مى‏زنيم.** “
* ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا، و ما عملت من سوء،
* **روزيكه هر كس آنچه را كه از خير و شر انجام داده حاضر مى‏يابد. “**
* ” ما تاكلون فى بطونهم الا النار،
* **آنها كه مال يتيم را مي خورند جز آتش در درون خود نمى‏ريزند. “**
* ” انما ياكلون فى بطونهم نارا
* **آنها كه ربا مى‏خورند در شكم خود آتش فرو مى‏كنند . “**

( مستند: آیه 22 سوره ق و بیان ذیل آیه 26 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 175)

# زندگی دنیا نشانه زندگي آخرت

* ” وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشأَةَ الأُولى فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ‏،
* **و شما با اينكه نشاه نخستين را ديديد، چرا متذكر نمى‏شويد؟ ! “**

از نظام حيرت‏انگيز عالم دنيا اين معنا به طور يقين به دست مى‏آيد كه لغو و باطلى در عالم هستى نيست، و قطعا براى اين نشاه فانى غايت و هدفى است باقى، و نيز از ضروريات نظام دنيا اين است كه مى‏بينيم هر موجودى به سوى سعادت نوعيه‏اش هدايت شده، و انسانها هم بايد از طريق بعث رسل و تشريع شرايع و توجيه امر و نهى به سوى سعادتشان هدايت شوند، و اين نيز صورت نمى‏گيرد مگر اينكه در برابر اعمال نيك پاداشى و در مقابل اعمال زشت كيفرى مقرر شود، و چون دنيا براى پاداش و كيفر تنگ است، ناگزير بايد در عالمى ديگر كه همان نشاه آخرت است صورت بپذيرد.

آيه 62 سوره الواقعه الميزان ج 19 ص 231

# خلق جديد يا عالم آخرت

* ” أَ فَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ بَلْ هُمْ فى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ،
* **مگر ما از آفريدن بار نخست عالم خسته شديم؟ نه همه اين حرفها را مى‏دانند ولى نسبت به خلقت جديد در قيامت شك دارند.“**

مراد از خلق اول، خلقت اين نشأه طبيعت با نظامى است كه در آن جارى است، و يكى از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنيايى، همچنان كه فرموده:” يوم تبدل الارض غير الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“ و خلقت جديد به معناى خلقت نشأه جديد است كه منظور از آن، نشأه آخرت است.

” بل هم فى لبس من خلق جديد،“ مراد از خلق جديد، تبديل نشأه دنيا به نشأه‏اى ديگر و داراى نظامى ديگر غير از نظام طبيعى است كه در دنيا حاكم است، براى اينكه در نشأه اخرى - كه همان خلق جديد است- ديگر مرگ و فنائى در كار نيست، تمامش زندگى و بقاء است. چيزى كه هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص، نعمت است و نقمت و عذابى ندارد. و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‏اش يكسره نقمت و عذاب است و نعمتى ندارد.

در روايات اسلامي در كتاب توحيد به سند خود از عمرو بن شمر، از جابر بن يزيد روايت كرده كه گفت: من از امام ابى جعفر عليه‏السلام پرسيدم: آيه شريفه” أفعيينا بالخلق الاول بل هم فى لبس من خلق جديد،“ چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: اى جابر، تاويل اين آيه چنين است كه وقتى اين عالم و اين خلقت فانى شود، و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جاى گيرند، خداى تعالى دست به خلقت عالمى غير اين عالم مى‏زند، و خلقتى جديد مى‏آفريند، بدون اينكه مرد و زنى داشته باشند، تنها كارشان عبادت و توحيد خدا است، و برايشان سرزمينى خلق مى‏كند غير از اين زمين تا آن خلايق را بر دوش خود بكشد، و آسمانى برايشان خلق مى‏كند غير از اين آسمان، تا بر آنان سايه بگستراند .

و شايد تو خيال مى‏كردى خدا تنها همين يك عالم را خلق كرده، و يا مى‏پنداشتى كه غير از شما ديگر هيچ بشرى نيافريده است؟

به خدا سوگند هزار هزار عالم، و هزار هزار آدم آفريده كه تو فعلا در آخرين آن عوالم هستى، و در دودمان آخرين آن آدمها قرار دارى!

( مستند:آيه 15 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 517)

# رابطۀ نظام آخرتى با حکیم و خبیر بودن خدا

* ” الحَمْدُ للَّهِ الَّذِى لَهُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ وَ لَهُ الحَمْدُ فى الاَخِرَةِ وَ هُوَ الحَكِيمُ الْخَبِير،
* **حمد آن خدايى را كه ملك آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است از آن اوست، و حمد براى اوست در آخرت، و او حكيم و خبير است.“**

” و له الحمد فى الآخرة،“ اگر حمد را اختصاص داد به ظرف آخرت، براى اين است كه جمله اولى متضمن حمد خدا در دنيا بود، چون نظام محسوس در آسمانها و زمين نظام دنيوى است، به دليل اين كه در آيه:” يوم تبدل الأرض غير الأرض و السموات،“ نظام آخرتى آسمانها و زمين را غير از نظام دنيوى آنها دانسته است .

” و هو الحكيم الخبير.“ اين جمله آيه را با دو نام از نامهاى كريم خدا خاتمه مى‏دهد، يكى حكيم، و ديگرى خبير، تا دلالت كند بر اينكه تصرف خدا در نظام دنيا، و در دنبال آن پديد آوردن نظام آخرت، همه بر اساس حكمت و خبرويت است.

( مستند: آيه 1 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 537 )

# جاودانگي در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی

* « فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ‏،
* خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّك إِنَّ رَبَّك فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
* وَ أَمَّا الَّذِينَ سعِدُوا فَفِى الجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّك عَطاءً غَيرَ مجْذُوذٍ،
* **اما كسانى كه بدبختند در آتشند و براى آنها زفير و شهيق است،**
* **و تا آسمانها و زمين هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد كه پروردگارت هر چه بخواهد مى‏كند،**
* **اما كسانى كه نيكبخت‏اند در بهشتند و تا آسمانها و زمين هست در آن جاودانند مگر آنچه خداى تو بخواهد كه اين بخششى قطع نشدنى است.»**

خداى تعالى در كلام خود آسمانها و زمينى براى قيامت معرفى مى‏كند كه غير آسمانها و زمين دنيا است، و مى‏فرمايد:” يوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“ و از اهل بهشت حكايت مى‏كند كه مى‏گويند: ” الحمد لله الذى صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حيث نشاء،“ و در مقام وعده به مؤمنين و توصيف ايشان مى‏فرمايد:” لهم عقبى الدار.“

پس معلوم مى‏شود براى آخرت نيز آسمانها و زمينى است، همچنانكه در آن بهشت و دوزخى و براى هر يك سكنه و اهلى است، كه خدا همه آنها را به اين وصف توصيف كرده كه نزد اويند، و فرموده:” ما عندكم ينفد و ما عند الله باق،“ و به حكم اين آيه آسمان و زمين آخرت از بين نمى‏رود .

و اگر در آيه مورد بحث بقاى بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقاى آسمان و زمين محدود كرده از اين جهت است كه معناى اين دو اسم از حيث آسمان و زمين بودن هيچ وقت از بين نمى‏رود، آنكه از بين مى‏رود يك نوع آسمان و زمين است و آن آسمان و زمين دنيايى است كه اين نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمينى كه مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن مى‏شود به هيچ وجه از بين نمى‏رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمينى دارد . چيزى كه هست در آخرت نظام دنيائيش را از دست مى‏دهد.

( مستند: آيه 103تا108سوره هود الميزان ج : 11 ص : 7)

# بحثي در بدن آخرتي

* ” إِن كلُّ نَفْسٍ لمّا عَلَيهَا حَافِظٌ،
* **هيچ انسانى نيست مگر آنكه نگهبانى بر او موكل است.“**

عده اي گفته اند: اعاده انسان بعينه از محالات است، و محال تحقق و هستى نمى‏پذيرد چون انسانى كه مى‏خواهد در آخرت خلق شود مثل انسان دنيوى است، نه عين او كه در دنيا بود، و معلوم است كه مثل من غير از خود من است.

جواب اين است كه: شخصيت يك انسان به نفس و يا به عبارت ديگر به روح او است، نه به بدن او، در آخرت هم وقتى خداى تعالى بدن فلان شخص را خلق كرد، و نفس و يا به عبارتى روح او را در آن بدن دميد قطعا همان شخصى خواهد شد كه در دنيا به فلان اسم و رسم و شخصيت شناخته مى‏شد، هر چند كه بدنش با صرفنظر از نفس، عين آن بدن نباشد بلكه مثل آن باشد .

( مستند: آيه 4 سوره طارق الميزان ج 20 ص 430)

# زندگي حقيقي، و حقيقت زندگي در آخرت !

خداى سبحان با اينكه زندگى دنيا را زندگى دانسته ولى در عين حال در مواردى از كلامش آن را زندگى پست و خوار و غير قابل اعتنا شمرده، از آن جمله فرموده:

* ” و ما الحيوة الدنيا فى الاخرة الا متاع، “
* ” تبتغون عرض الحيوة الدنيا، “
* ” تريد زينة الحيوة الدنيا، “
* ” و ما الحيوة الدنيا الا لعب و لهو، “
* ” و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور! “

آيه ديگرى که جامع همه خصوصيات آيات بالا است، اين است:

* ” و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب،

و ان الدارالاخرة لهى الحيوان لو كانوا يعلمون! “

اين آيه شريفه مى‏خواهد حقيقت معناى زندگى، يعنى كمال آن را از زندگى دنيا نفى نموده، و آن حقيقت و كمال را براى زندگى آخرت اثبات كند، چون زندگى آخرت حياتى است كه بعد از آن مرگى نيست، همچنانكه فرمود:

” امنين لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى، “

و نيز فرموده:

” لهم ما يشاؤن فيها و لدينا مزيد ! “

پس اهل آخرت ديگر دچار مرگ نمى‏شوند، و هيچ نقصى و كدورتى عيششان را مكدر نمى‏كند. صفت اول يعنى ايمنى، از آثار حقيقى، و خاص زندگى آخرت، و از ضروريات آن است.

پس زندگى اخروى، زندگى حقيقى و بر طبق حقيقت است، چون ممكن نيست مرگ بر آن عارض شود، بر خلاف حيات دنيا، اما خداى سبحان با اين حال در آيات بسيار زياد ديگرى فهمانده كه حيات حقيقى را او به آخرت داده و انسان را او به چنين حياتى زنده مى‏كند و زمام همه امور به دست او است پس حيات آخرت هم ملك خدا است نه اينكه خودش مالك باشد، و مسخر خدا است نه يله و رها، و خلاصه زندگى آخرت خاصيت مخصوص به خود را، از خدا دارد، نه از خودش.

## حیات حقیقی

از اينجا يك حقيقت روشن مى‏شود و آن اين است كه حيات حقيقى بايد طورى باشد كه ذاتا مرگ‏پذير نباشد، و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد، و اين مساله قابل تصور نيست مگر به اينكه حيات عين ذات حى باشد، نه عارض بر ذات او، و همچنين از خودش باشد نه اينكه ديگرى به او داده باشد، همچنانكه قرآن در باره خداى تعالى فرموده:

” و توكل على الحى الذى لا يموت، “

و بنابر اين حيات حقيقى، حيات خداى واجب الوجود است، و يا به عبارت ديگر حياتى است واجب، و مشخصه چنين حياتى اين است كه صاحب آن به ذات خود عالم و قادر باشد .

از اينجا كاملا معلوم مى‏شود كه چرا در جمله” هو الحى لا اله الا هو“ حيات را منحصر در خداى تعالى كرد، و فرمود: تنها او حى و زنده است، و نيز معلوم مى‏شود كه اين حصر حقيقى است نه نسبى، و اينكه حقيقت حيات يعنى آن حياتى كه آميخته با مرگ نيست و در معرض نابودى قرار نمى‏گيرد تنها حيات خداى تعالى است ! حيات تنها و تنها خاص خدا است، و اگر زندگان ديگر هم زندگى دارند خدا به آنها داده است .

( مستند: آيه 255 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 500 )

# زندگی آخرت، حيات محض

* ” ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب، و ان الدار الاخرة لهى الحيوان، لو كانوا يعلمون،
* **اين زندگى دنيا جز لهوى و لعبى نيست و تنها زندگى آخرت است كه حيات محض است، اگر بدانند.“**

زندگى آخرت، كه انسان در آن عالم با كمالات واقعى كه خود از راه ايمان و عمل صالح كسب كرده زندگى مى‏كند، و مهمى است كه اشتغال به آن آدمى را از منافعى بازنمى‏دارد، چون غير از آن كمالات واقعى واقعيت ديگرى نيست، و جدى است كه لعب و لهو و تاثيم در آن راه ندارد، بقايى است كه فنايى با آن نيست، لذتى است كه با الم آميخته نيست، سعادتى است كه شقاوتى در پى ندارد. پس آخرت حياتى است واقعى، و به حقيقت معناى كلمه، و اين است معناى اينكه خداى تعالى مى‏فرمايد:” و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهى الحيوان.“

” لو كانوا يعلمون،“ يعنى اگر مردمى دانا بودند مى‏دانستند كه مطلب از همين قرار است كه ما گفتيم.

( مستند: آيه 64 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 224 )

# خير بودن خانه آخرت

* ” وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ‏،
* **و زندگى دنيا جز لهو و لعب چيزى نيست و هر آينه خانه آخرت بهتر است براى كسانى كه تقوا را پيشه خود مى‏سازند آيا باز هم تعقل نمى‏كنيد؟ “**

حيات دنيوى لهو و لعب است و بس، زيرا كه اين زندگى چيزى جز يك سلسله عقايد اعتبارى و غرضهاى موهوم نيست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمى به موهومات، بنا بر اين دنيا نيز يك نوع لعب خواهد بود .

و از آنجائى كه آدمى را از مهمات حيات اخرويش كه حيات حقيقى و دائمى است بازمى‏دارد، و لهو هم چيزى است كه آدمى را از مهماتش بازمى‏دارد، پس دنيا هم نوعى لهو است.

و اما اينكه چرا دار آخرت خير است آنهم تنها براى متقين؟ جهتش اين است كه دار آخرت حياتى است حقيقى و ثابت، و چنين حياتى جز براى متقين دست نمى‏دهد، از اين جهت فرمود: خير است براى متقين .

( مستند: آيه 32 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 79 )

# دنيا متاع است و آخرت دار قرار

* ” وَ قَالَ الَّذِى ءَامَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكمْ سبِيلَ الرَّشادِ،
* يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَ إِنَّ الاَخِرَةَ هِىَ دَارُ الْقَرَارِ،
* **و آنكه ايمان آورده بود گفت: اى قوم مرا پيروى كنيد تا شما را به راه رشد هدايت كنم،**
* **اى قوم اين زندگى دنيا متاعى است و خانه آخرت خانه قرار و دائمى است.“**

اين مهمترين سندى است كه مؤمن آل فرعون سلوك سبيل رشاد و تدين به دين حق را به آن مستند نموده، كه در هيچ حالى آدمى از آن بى‏نياز نيست و آن عبارت است از اين عقيده كه آدمى بعد از زندگى ناپايدار دنيا زندگى ابدى و جاودانى دارد كه عبارت است از زندگى آخرت، و اين زندگى دنيا در آخرت متاعى است، و در حقيقت مقدمه‏اى است براى آن، و به همين جهت در بيان معناى سبيل رشاد اول اين معنا را خاطرنشان ساخت و بعدا به ذكر عمل زشت و صالح پرداخت .

” من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها ....“ يعنى آنچه در آخرت به آدمى مى‏رسد و با آن زندگى مى‏كند، نظير همان اعمالى است كه در زندگى دنيا مى‏كند، دنيايى كه در مقابل آخرت متاعى است، آرى دنيا جاى عمل است و آخرت محل جزا.

( مستند: آيه 38 و 44 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 504 )

# پستي زندگي دنيا و ارزش زندگي آخرت

* ” يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكمْ إِذَا قِيلَ لَكمُ انفِرُوا فى سبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلى الأَرْض

أَ رَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الاَخِرَةِ فَمَا مَتَعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فى الاَخِرَةِ إِلا قَلِيلٌ‏،

* **اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! شما را چه شده كه وقتى به شما گويند در راه خدا بيرون شويد و كوچ كنيد به زمين سنگينى مى‏كنيد، مگر از آخرت به زندگى دنيا راضى شده‏ايد؟ بدانيد كه بهره گرفتن از دنيا در قبال آخرت جز اندكى نيست .“**

زندگى دنيا يك درجه پستى از زندگى آخرت است. در این آیه زندگى دنيا و آخرت يكى حساب شده، و مردم مورد نظر آيه از اين زندگى به درجه پستش قناعت كرده‏اند و جمله:” فما متاع الحيوة الدنيا فى الاخرة الا قليل،“ هم به اين عنايت مجاز، اشعار دارد.

معناى آيه شريفه اين است: اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! چه شده است شما را وقتى كه رسول خدا‏ به شما مى‏گويد براى جهاد بيرون شويد تثاقل و كندى مى‏كنيد، مثل اينكه دلتان نمى‏خواهد به جهاد برويد، مگر از زندگى آخرت به زندگى دنيا قناعت كرده‏ايد؟ اگر چنين است بدانيد كه زندگى دنيا نسبت به زندگى آخرت جز يك زندگى پست و اندكى نيست.

( مستند: آيه 38 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 374 )

# زندگي آخرت مختص متقين است!

* ” ... وَ زُخْرُفاً وَ إِن كلُّ ذَلِك لَمَّا مَتَعُ الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةُ عِندَ رَبِّك لِلْمُتَّقِين،
* **... و نيز طلا آلات قرار مى‏داديم، چون همه اينها تنها بهره‏هاى زندگى دنيا است، و آخرت در نزد پروردگارت خاص مردم با تقوى است.“**

آنچه از مزاياى معيشت گفتيم چيزى نيست، جز متاع زندگى دنياى ناپايدار و فانى و بى دوام ” و الاخرة عند ربك للمتقين! “ مراد از آخرت به قرينه مقام، زندگى آخرت است، البته زندگى با سعادت آخرت. گويا زندگى اشقياء جزء زندگى به شمار نمى‏آيد.

مي فرمايد: زندگى آخرت كه همان زندگى نيكبختان سعيد است، ( چون زندگى دوزخيان زندگى نيست،) به حكمى از خداى تعالى و به قضايى از او مختص است به متقين.

آيه 35 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 150

**فصل دوم**

**ابدیت**

**و تدارك براي زندگي ابدی**

# تأسي به رسول الله

* ” لَّقَدْ كانَ لَكُمْ فى رَسولِ اللَّهِ أُسوَةٌ حَسنَةٌ لِّمَن كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الاَخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً،
* **در حالى كه شما مى‏توانستيد به رسول الله به خوبى تاسى كنيد، و اين وظيفه هر كسى است كه اميد به خدا و روز جزا دارد، و بسيار ياد خدا مى‏كند.“**

تاسى به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ صفت حميده و پاكيزه‏اى است كه هر كسى كه مؤمن ناميده شود بدان متصف نمى‏شود، بلكه كسانى به اين صفت پسنديده متصف مى‏شوند كه متصف به حقيقت ايمان باشند، و معلوم است كه چنين كسانى اميدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگى آخرت اهميت مى‏دهند و در نتيجه عمل صالح مى‏كنند، و با اين حال بسيار به ياد خدا مى‏باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمى‏مانند، و نتيجه اين توجه دائمى، تاسى به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است در گفتار و كردار.

( مستند: آيه 21 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 433)

# آخرت طلبي و نتايج آن

* ” وَمَنْ أَرَادَ الاَخِرَةَ وَ سعَى لها سعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئك كانَ سعْيُهُم مَّشكُوراً،
* **و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براى رسيدن به آن قرار دهد آنان سعيشان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود.“**

” و من اراد الآخرة و سعى لها سعيها و هو مؤمن...،“ هر كه كوشش كند و مجدانه كوشش كند و كوششى كند كه مختص به آخرت است....

از اين معنا چنين استفاده مى‏شود كه سعى براى آخرت بايد طورى باشد كه لايق به آن باشد، مثل اينكه كمال جديت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هم از عقل قطعى و يا حجت شرعى گرفته باشد.

معناى جمله:” و هو مؤمن،“ اين است كه اين سعى را در حالى كند كه ايمان به خدا داشته باشد، و اين خود مستلزم توحيد و ايمان به نبوت و معاد است، زيرا كسى كه اعتراف به يكى از اين سه اصل نداشته باشد خداى سبحان او را در كلام مجيدش مؤمن به خود نمى‏داند.

و معناى جمله: ” فاولئك كان سعيهم مشكورا،“ اين است كه خداوند عمل چنين كسانى را به بهترين وجه قبول نموده و كوشش آنان را مى‏ستايد و ستايش خدا در برابر عمل بنده، عبارت است از تفضل او بر بنده‏اش!

اين دو آيه دلالت بر اين دارند كه اسباب اخروى عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سببهائى هستند كه هرگز از غايات و نتايج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنيوى كه تخلف پذيرند زيرا در باره اسباب اخروى فرموده است: ”فاولئك كان سعيهم مشكورا،“ و در باره اسباب دنيوى فرموده:” عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد،“- **پس هر قدر مى‏خواهيم و براى هر كس كه بخواهيم.»**

آيه شريفه در مقام بيان حكم قبول شدن و نشدن اعمال و اينكه از چه عاملى قبول و از چه عاملى مردود است، نمى‏باشد، بلكه آيه شريفه در باره هدف و غايت انسان و تعيين غايت او به حسب نشانه زندگيش نظر دارد كه يا متعلق به زندگى دنيائى است، و از آنچه مى‏كند جز مزاياى زندگى مادى دنيا منظورى ندارد و به كلى از آخرت اعراض دارد، و يا آنكه غايت و هدفش زندگى آخرت است، كه لازمه‏اش آنست كه براى خود يك زندگى جاودانه و هميشگى سراغ داشته باشد كه اين زندگى دائم يكطرفش مقدمه طرف ديگر است، ابتداى آن، كه زندگى دنيا است مقدمه زندگى آخرت است و مقصود از زندگى دنيا همان سعادت اخروى است .

” انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض و للاخرة اكبر درجات و اكبر تفضيلا.“

اين جمله اشاره است به تفاوت درجات كه از سعى و كوشش انسان ناشى مى‏شود، تا كسى توهم نكند كه سعى بسيار و سعى اندك هر دو يكى است، و در آخرت فرقى با هم ندارند، آرى اگر خداوند فرقى ميان عمل كم و عمل بسيار و عمل خوب و خوبتر نگذارد در حقيقت آن مازاد را كه بيشتر و خوبتر است، شكرگزارى نكرده و مورد قبول درگاهش ننموده است.

و معناى اينكه فرمود:” و للاخرة اكبر درجات و اكبر تفضيلا،“ اين است كه هم خود آخرت بزرگتر از دنيا است، و هم برتريها و امتيازاتش بزرگتر از برتريها و امتيازات دنيا است، پس كسى خيال نكند كه اهل آخرت در زندگى يكسانند و نيز توهم نكند كه تفاوت زندگى اهل آخرت مانند تفاوت در زندگى دنيا است، بلكه آخرت خانه‏ايست وسيع‏تر از دنيا، وسعتى كه نمى‏شود آن را به چيزى قياس كرد.

برتريهاى آخرت به خاطر اختلاف اسباب كونيه نيست، بلكه به خاطر اختلافى است كه جانها و دلها در ايمان و اخلاص كه از احوال قلب است، دارند و اختلاف احوال قلب وسيع‏تر از اختلاف احوال جسم است، وسعتى كه نتوان با چيزى مقايسه كرد، همچنانكه فرمود:” ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله،“ و نيز فرموده: ”يوم لا ينفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سليم!“

بنا بر اين نتيجه اين مى‏شود كه خداى سبحان رسول گرامى خود را دستور مى‏دهد كه فضيلتها و برتريهاى اعتبارى را كه در ميان اهل دنيا هست وسيله قرار داده و از آن برتريها به برتريهاى درجات آخرت پى ببرد، چون برتريها باعث اختلاف ادراكات باطنى و نيات و اعمال مى‏شود، آرى هر چه قدرت بيشتر شد عملهاى بيشترى براى انسان مقدور مى‏شود، و هر چه آن كم شد اين نيز كم مى‏گردد، و همين اختلاف باعث اختلاف درجات آخرت خواهد شد.

آيه 19تا22 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 90

# اعراض از آخرت و نتايج آن

* ” مَّن كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصلَاهَا مَذْمُوماً مَّدْحُورا،
* **هر كه دنياى نقد و زودگذر را بخواهد ما هم برايش در آن عجله مى‏كنيم البته براى هر كه بخواهيم و هر قدر كه بخواهيم، آنگاه جهنم را برايش معين مى‏كنيم كه ملامت زده و رانده شده در آن شود.“**

از آنجا كه به آخرت نمى‏توان رسيد مگر از راه دنيا، لذا به هر انسانى كه اين راه را طى كند نمى‏شود گفت دنيا طلب مگر آنكه از آخرت اعراض نموده و به كلى آن را فراموش كند و در نتيجه اراده و حواسش خالص براى دنيا شود.

آرى طالب دنيا كسى است كه معتقد به زندگى ديگرى غير اين زندگى دنيا نباشد، و در نتيجه اعتقاد به نبوت و توحيد را لغو بپندارد، زيرا كه اگر اعتقاد به معاد نباشد، ديگر ايمان به خدا و فرستادگان او و تدين به دين اثرى نخواهد داشت.

و اينكه فرمود:” عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد،“ معنايش اين است كه ما هم آنچه را كه او مى‏خواهد فورا به او مى‏دهيم، البته نه هر قدر كه او مى‏خواهد، بلكه هر قدر كه ما بخواهيم، پس امر به دست ما است نه به اختيار او، و اثر هر چه هست در اراده ما است نه در اراده او، تازه اين روش را در باره همه دنياطلبان اعمال نمى‏كنيم، بلكه در حق هر كس كه خواستيم به كار مى‏بنديم، پس اراده اشخاص از هيچ جهت حاكم بر اراده ما نيست، و اين تنها اراده ما است كه در ايشان حكومت مى‏كند. ” و الله من ورائهم محيط !‌“

خداى سبحان اين حقيقت را در آيه‏اى ديگر به زبانى ديگر بيان كرده و فرمود:

* ” و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة و معارج عليها يظهرون و لبيوتهم ابوابا و سررا عليها يتكون و زخرفا و ان كل ذلك لما متاع الحيوة الدنيا. “

يعنى اگر نبود يكنواخت زندگى كردن مردم، و اينكه همه محكوم به قانون اسباب و عللند، و در اين قانون فرقى ميان مؤمن و كافر نيست و هر يك از اين دو فريق به عوامل غنى و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر يك به عوامل مخالف آن برخورد كند فقير مى‏شود، چه مؤمن و چه كافر، ما كفار را به مزيد نعمتهاى دنيوى اختصاص مى‏داديم، چون نعمتهاى دنيوى در نزد ما و در بازار آخرت ارج و قيمتى ندارد.

اين آيه هر چند كه وضعيت دنياطلبان و غافلان از آخرت را بيان مى‏كند، و ليكن بايد بدانيم كه مراتب دنياطلبى و انكار آخرت مختلف است، يكى هم از ناحيه زبان چنين است و هم از ناحيه عمل، و ديگرى در مرحله عمل چنين است هر چند لسانا به نشاه آخرت گواهى مى‏دهد، جمله” و للآخرة اكبر درجات ...،“ نيز اين اختلاف را تصديق مى‏كند .

آيه 18 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 86

# بحثی در مقدمات رستگاری ابدی

* ” إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظلِمُونَ،
* **به درستى كه ستمگران رستگار نمى‏شوند. “**

فلاح به معناى ظفر يافتن به مقصود است، و آن دو قسم است: يكى دنيوى و ديگرى اخروى. فلاح و رستگارى دنيوى عبارتست از ظفر يافتن به سعادتهائى كه با دستيابى به آنها زندگى دنيائى آدمى خوش و خرم مى‏شود، مانند بقاء و توانگرى و عزت.

فلاح اخروى به داشتن چهار چيز است:

1. بقاء بدون فنا،
2. غناى بدون فقر،
3. عزتى كه آميخته و دستخوش ذلت نگردد،
4. علمى كه جهل در آن راه نيابد.

اينكه فرمود:” انه لا يفلح الظالمون،“ با در نظر گرفتن اين جهت كه ظلم را به عنوان وصف بكار برده، معنايش اين است كه ستمگران به آرزوهائى كه به منظور دستيابى به آنها، آن تشبث‏ها را مى‏كنند، نمى‏رسند، چون ظالمند، و همين ظلمشان آنان را به آرزو و به سعادتشان رهبرى نمى‏كند چون سعادت وقتى سعادت است كه بحسب واقع و وجود خارج، مطلوب بوده باشد - نه خيال - در چنين موقعى است كه طالب و آرزومند آن، خود را بحسب وجود و طبع وجوديش به ادوات و وسائلى كه سازگار و مناسب با آن سعادتست مجهز مى‏سازد.

مثلا انسان كه يكى از سعادتهاى مورد آرزويش اين است كه با جبران اجزاى تحليل رفته، بقاى زندگى خود را تامين نمايد وقتى به چنين آرزوئى نائل مى‏شود كه نخست به جهاز دقيق تغذيه‏اى كه مناسب با اين آرزو است مجهز بوده و سپس اسباب و ادواتى را هم كه سازگار با آن است واجد باشد، و علاوه بر اين در دنياى خارج از خودش به قدر احتياجش از مواد غذائى مناسب با مزاجش بيابد، و آن ادوات را هم بكار ببندد، يعنى مواد غذائى را از خارج گرفته و تصفيه نموده، صورت اصلى آنرا بكلى بهم زده به صورت اجزائى كه از بدنش تحليل رفته درآورد، و آنرا جزء بدن خود نموده كمبودهاى آن را جبران نمايد، نه تنها انسان چنين است، بلكه ساير انواع حيوانات نيز تا آنجا كه ما ديده و توانسته‏ايم بدست آوريم بدون هيچ تخلف و اختلافى محكوم به همين حكم هستند .

بلكه نظام تمامى موجودات عالم به همين منوال جريان دارد، هر غايت و هدفى كه مطلوب و هر سعادتى كه مقصود باشد، طريق مخصوصى دارد كه جز از آن طريق راه به آن برده نمى‏شود، و پيمودن غير آن مسيرى كه نظام كون براى رسيدن به هر هدفى تعيين نموده در حقيقت اسباب رسيدن به آن را عاطل و راه طبيعى رسيدن به آن را باطل كردن است، و معلوم است كه عاطل گذاردن آن و باطل كردن اين، ابطال جميع سبب‏هائى است كه مربوط و متعلق به آن است و عينا شبيه انسانى است كه بخواهد بقاى در زندگى را از غير راه گرفتن غذا و لقمه كردن و جويدن و هضم آن تامين نمايد، همانطورى كه چنين شخصى دستگاه تغذيه و جهاز هاضمه خود را عاطل گذارده و در نتيجه انحرافى در قوه رشد دهنده و مولده خود پديد مى‏آورد، همچنين است كسى كه بخواهد براى رسيدن به هدفى راه را گذاشته از بيراهه برود .

عنايت الهى هم بر اين تعلق گرفته كه انسان و ساير حيوانات كه زندگيشان بر اساس شعور و اراده است زندگى را با تطبيق اعمال با خارج تا آنجا كه مى‏توانند به خارج علم پيدا كنند، ادامه دهند، به طورى كه اگر در عملى از اعمال خود به جهت عروض عوارضى از نظام خارج منحرف شوند، آن عمل بى نتيجه و باطل مى‏گردد، و اگر اين انحراف تكرار شود سر از بطلان ذات آنان درمى‏آورد، و انسانى را مى‏ماند كه زهر را به جاى غذا، و گل را بجاى نان مصرف كند، و يا به غلط كارهاى ديگرى نظير آن انجام دهد.

از همين نظام عالم خارج، آراء و عقايدى عمومى و كلى، نظير عقيده به مبدأ و معاد و همچنين احكامى كلى براى نوع بشر پديد آمده كه آن عقايد را ملاك ساير عقايد خود و آن احكام را محك اعمال خويش قرار داده، ساير عقايد خود را با آن عقايد، و اعمال عبادى و معامله‏اى خود را با آن احكام تطبيق مى‏دهد.

اين است همان راهى كه طبعا آدمى را به سعادت انسانيش مى‏رساند، و جز اين، راه ديگرى براى رسيدن به آرزوها و ظفر يافتن به سعادتش نيست، و انحراف از اين راه - كه همان ظلم است - او را به آرزويش نمى‏رساند، و به فرض هم كه برساند، دوام پيدا نمى‏كند، براى اينكه ساير طرق نيز مربوط به آن سعادتند، و با تمام قوا با آن راه منحرف (ظلم ) مبارزه و ضديت نموده و وى را مجبور به عقب‏نشينى و برگشت مى‏سازند، علاوه بر اينكه اجزاى عالم هم كه منشا آن عقايد و احكام ( راه طبيعى رسيدن به سعادت ) بود، نيز با اعمال وى مخالفت نموده و او همچنان در چنين حالتى هست تا آنكه سعادتى را كه از بيراهه ( ظلم ) به دست آورده، از دست بدهد و روزگارش تلخ گردد .

بنا بر اين چه بسا ستمگرانى كه طغيان شهوت وادارشان كند به اينكه عزت صورى و قدرت كاذب خود را كه از راه غير مشروع بدست آورده‏اند در راه تحصيل آرزو و سعادت موهومى بكار ببرند كه مخالف با اعتقاد حق و توحيد خداى سبحان و مزاحم با حقوق مشروع ديگران باشد، يعنى تعدى به اموال نموده و آنرا به زور و قلدرى غصب كنند يا به ناموس آنان دست درازى كرده و به عنف عرضشان را به باد دهند، و يا به جان آنان تجاوز كرده و بناحق، خونشان را بريزند و يا رسمى از مراسم عبوديت پروردگار، از قبيل نماز و روزه و حج و امثال آنرا عصيان ورزند، و يا گناهى از گناهان، از قبيل دروغ، افترا، خدعه و امثال آن را مرتكب شده، بوسيله ارتكاب يكى از اين انحرافها به مقصد خود نائل آيند و خوشحالى و خرمى هم بكنند كه چه خوب شد به كام دل رسيديم .

همه اينها ممكن است، ليكن بايد دانست كه چنين كسى در دنيا و آخرت خود را زيانكار ساخته و سعى و كوشش يك عمر را به هدر داده است.

اما در دنيا خود را چنين كرده، براى اينكه راهى كه اين بى‏نوا رفته راه هرج و مرج و اختلال نظام بوده، به شهادت اينكه اگر اين راه حق بود جايز بود كه همه چنين راهى را سلوك كنند، و اگر براى همه جايز باشد، قطعا نظام اجتماع مختل مى‏شود، و معلوم است كه با ابطال نظام اجتماعى، حيات مجتمع انسانى نيز باطل مى‏شود .

پس نظامى كه ضامن بقاى نوع انسانى است بهر شكل باشد با چنين شخص در آنچه كه از راه غير مشروع كسب كرده مبارزه نموده، و تا زمانى كه - دير يا زود - نتيجه عملش را از كفش نربايد، از پاى نمى‏نشيند. آرى ظلم هرگز پايدار نمانده و نخواهد ماند.

و اما در آخرت خود را زيانكار، و كوشش يك عمر خود را بى نتيجه كرده است، براى اينكه ظلمى كه كرده، در نامه عملش ثبت شده، علاوه بر اينكه جان و دلش را هم آلوده و پليد كرده، و در قيامت بر طبق آن نامه كيفر ديده و به مقتضاى آن روح آلوده زندگى خواهد كرد، اين است معناى” ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله !“

و همچنين معناى آيات بسيارى ديگر.

آيه 21 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 64

# آنها كه ياد خانه آخرت بودند!

* ” وَ اذْكُرْ عِبَدَنَا إِبْرَهِيمَ وَ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب أُولى الأَيْدِى وَ الأَبْصرِ،
* إِنَّا أَخْلَصنَهُمْ بخَالِصةٍ ذِكرَى الدَّارِ،
* وَ إِنهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصطفَينَ الأَخْيَار،
* **و به ياد آور بندگان ما ابراهيم و اسحق و يعقوب را كه مردانى نيرومند و بينا بودند،**
* **بدين جهت نيرومند و بينا بودند كه ما آنان را به خصلتى خالص كه همان ياد آخرت باشد خالص و پاك كرديم،**
* **و ايشان نزد ما از برگزيدگان اخيارند.“**

” انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار ،“ منظور از كلمه دار دار آخرت مى‏باشد.

وقتى انسان مستغرق در ياد آخرت و جوار رب العالمين شد، و تمامى همش متمركز در آن گرديد، قهرا معرفتش نسبت به خدا كامل گشته نظرش در تشخيص عقايد حق مصاب مى‏گردد، و نيز در سلوك راه عبوديت حق، تبصر پيدا مى‏كند، و ديگر بر ظاهر حيات دنيا و زينت آن مانند ابناى دنيا جمود ندارد، همچنان كه در شان چنين كسانى در جاى ديگر نيز فرموده: ” فاعرض عمن تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحيوة الدنيا ذلك مبلغهم من العلم.“

پس معناى آيه اين است كه: اگر گفتيم اينان صاحبان ايدى و ابصارند، براى اين است كه ما آنان را به خصلتى خالص و غير مشوب، خالص كرديم، خصلتى بس عظيم الشان، و آن عبارت است از ياد خانه آخرت!

آيه 45تا47 سوره ص الميزان ج : 17 ص : 322

# خريد زندگي آخرت، در ازاي فروش زندگي دنيا

* ” فَلْيُقَتِلْ فى سبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشرُونَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا بِالاَخِرَةِ وَ مَن يُقَتِلْ فى سبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِب فَسوْف نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً،
* **پس كسانى كه زندگى دنيا را مى‏فروشند، و آخرت را مى‏خرند، بايد در راه خدا پيكار كنند و كسانى كه در راه خدا پيكار مى‏كنند تا كشته شوند و يا بر دشمن چيره گردند به زودى اجرى عظيمشان مى‏دهيم .“**

در اين آيه مردم را براى تحريك به قتال در راه خدا هشدار مى‏دهد، كه همه آنها مؤمنند، و با اسلام خود و تسليم شدنشان در برابر خداى تعالى آخرت را با زندگى دنيا خريده‏اند.

و اگر از ميان دو سرنوشت محتمل، اول سرنوشت كشته شدن را نام برد و بعدا سرنوشت غلبه را، براى اين بود كه ثواب كشته شدن بيشتر و پايدارتر است، چون رزمنده غالب و كسى كه دشمن خدا را شكست مى‏دهد، هر چند كه اجر عظيم برايش نوشته شده، الا اين كه اين اجر عظيم در خطر حبط شدن قرار دارد، چون وقتى آدمى بر دشمن خود پيروز شد ممكن است غرور ناشى از پيروزى و هوسهاى ناشى از نداشتن دلواپسى به گناه وادارش ساخته و در اثر ارتكاب گناه آن اجر عظيمى را كه داشت از دست بدهد، چون بعضى از كارها هست كه اجر اعمال صالحه را حبط مى‏كند، يعنى خنثى مى‏سازد، به خلاف كشته شدن در راه خدا ، كه بعد از آن حياتى جز حيات آخرت نيست، تا در آن حيات گناهى از او سر بزند، و ثواب شهادتش را خنثى سازد، پس كشته راه خدا اجر عظيم خود را حتما دريافت مى‏دارد، ولى غلبه و پيروزى بر دشمن هر چند كه غلبه‏اش در راه خدا بوده، ليكن امرش در استيفاى اجرش مراعى و پا در هوا است.

( مستند: آيه 74 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 671)

# طالبین حسنه دنيا و حسنه آخرت

* فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ. أُولَئك لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِسابِ‏،
* **بعضى از مردم نمى‏خواهند مگر دنيا را، و اينان در آخرت هيچ نصيبى ندارند، بعضى هم هستند كه نمى‏جويند مگر آنچه را كه مايه رضا و خوشنودى پروردگارشان باشد، چه در دنيا و چه درآخرت، اينان از آخرت هم نصيب دارند.“**

خدای تعالی در آیه فوق ميان جمله: ” و ما له فى الاخرة من خلاق“ و جمله ” اولئك لهم نصيب مما كسبوا،“ مقابله انداخته، اين معنا را مى‏فهماند كه اعمال طايفه اول كه فقط دنيا را مى‏خواهند باطل و بى‏نتيجه است، به خلاف دسته دوم كه از آنچه مى‏كنند بهره مى‏برند.

پس آنچه از معناى جمله ” فمن الناس من يقول،‌“ تا آخر سه آيه به دست آمد اين شد كه خداى را ياد كنيد، چونكه مردم در طرز تفكرشان نسبت به دنيا دو دسته‏اند، بعضى از ايشان تنها دنيا را مى‏خواهند و جز دنيا به ياد هيچ چيز ديگر نيستند كه اينگونه مردم هيچ نصيبى در آخرت ندارند، بعضى ديگر كسانى هستند كه آنچه مايه رضاى خدا است مى‏خواهند، كه اينگونه افراد از آخرت هم نصيب دارند و خدا سريع الحساب است، و به حساب آنچه بنده‏اش مى‏خواهد به زودى مى‏رسد، و آن را بر طبق خواسته‏اش به او مى‏دهد، و بنا بر اين پس اى مسلمانان شما با ياد خدا جزء نصيب‏داران در آخرت باشيد، و از آنها مباشيد كه به خاطر ترك ياد خدا در آخرت بى‏نصيب شدند، و در نتيجه شما هم نااميد و تهى‏دست شويد .

( مستند: آيه 200 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 109)

# زيانكاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام

* ” وَ مَن يَبْتَغ غَيرَ الاسلَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فى الاَخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ‏،
* **و هر كس بخواهد غير از اسلام را به عنوان دين بپذيرد، از او قبول نمى‏شود و او در آخرت از زيانكاران است. “**

چون اسلام است آن دينى كه پايه و اساسش فطرت است و نيز بر همه واجب بود، دينى را بپذيرند كه دليل بر حقانيت آن همان دليلى باشد كه خدا، تمامى ذوى العقول موجود در آسمان‏ها و زمين و همه صاحبان شعور را محكوم به قبول آن كرده و آن اين است كه همانطور كه در مقام تكوين تسليم اويند، در مقام تشريع هم تسليم او باشند و جز قانون او را نپذيرند.

در الدر المنثور است كه احمد، و طبرانى، در كتاب اوسط از ابى هريره روايت كرده كه در تفسير آيه:« و من يبتغ غير الاسلام دينا ...،» گفت:

رسول خدا فرمود:

در روز قيامت، اعمال مى‏آيند، از آن جمله نماز مى‏آيد و عرضه مى‏دارد: پروردگارا من نمازم، خطاب مى‏رسد: تو بر خير هستى!

و صدقه مى‏آيد و مى‏گويد: پروردگارا من صدقه‏ام، خداى تعالى به او هم مى‏فرمايد تو بر خير هستی!

دنبال صدقه روزه مى‏آيد و عرضه مى‏دارد: پروردگارا من روزه‏ام، خداى تعالى به او هم مى‏فرمايد: تو بر خير هستى !

آنگاه ساير اعمال يكى يكى مى‏آيند و خود را معرفى مى‏كنند و خداى تعالى به يك يك آنها مى‏فرمايد: تو بر خير هستى تا آنكه اسلام مى‏آيد و عرضه مى‏دارد: پروردگارا تو سلامى و من اسلام هستم!

خداى تعالى مى‏فرمايد: تو بر خير هستى و من امروز تو را معيار قرار مى‏دهم، با تو مؤاخذه مى‏كنم، و با تو پاداش مى‏دهم، آنگاه رسول خدا صلى‏الله‏ عليه ‏وآله‏وسلّم اين آيه را تلاوت فرمود:« و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو فى الاخرة من الخاسرين....!»

( مستند: آيه 85 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 512 )

# نصيبي از دنيا و بي نصيب از آخرت

* ” مَن كانَ يُرِيدُ حَرْث الاَخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فى حَرْثِهِ وَ مَن كانَ يُرِيدُ حَرْث الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنهَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِن نَّصِيب،
* **كسى كه تنها بهره آخرت را مى‏خواهد به بهره‏اش مى‏افزاييم، و كسى كه تنها بهره دنيا را مى‏خواهد تنها از دنيا به او مى‏دهيم، و ديگر در آخرت بهره‏اى ندارد.“**

مراد از زراعت آخرت، نتيجه اعمال است كه روز قيامت به آدمى عايد مى‏شود، و به عنوان استعاره آن را زراعت آخرت ناميده، مثل اينكه اعمال صالحه بذرى است كه مى‏كارند تا در پائيز آخرت آن را درو كنند .

و مراد از اينكه مى‏فرمايد هر كس زراعت آخرت را بخواهد زراعتش را زياد مى‏كنيم اين است كه ما ثواب او را چند برابر مى‏سازيم همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” من جاء بالحسنة فله عشر امثالها،“ و نيز فرموده:” و الله يضاعف لمن يشاء.“

” و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الاخرة من نصيب.“ يعنى كسى كه تنها نتائج دنيايى را در نظر دارد، و براى به دست آوردن آن مى‏كوشد، و مى‏خواهد كه نتيجه عملش در دنيا عايدش شود، نه در آخرت، ما آن نتيجه دنيائى را به او مى‏دهيم، و ديگر در آخرت بهره‏اى ندارد .

و اگر اين معنا را تعبير كرده به اراده حرث، براى اين بوده كه اشاره كرده باشد به اينكه صرف اراده در به دست آوردن نتايج دنيا و آخرت كافى نيست بلكه اراده عمل هم مى‏خواهد.

در جمله قبلى به وضوح مى‏فرمود كسى كه زراعت آخرت را مى‏خواهد آن زراعت را با زيادتى به او مى‏دهيم ولى در اين جمله مطلب را مبهم و گنگ آورده مى‏فرمايد و كسى كه زراعت دنيا را بخواهد از آن به او مى‏دهيم( نه همه آن را ) و اين اشاره است به اينكه زمام امر بسته به مشيت خدا است، چه بسا مى‏شود كه از دنيا بسيار مى‏دهد، و چه بسا مى‏شود كه كم مى‏دهد، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد.“

خداى سبحان، لطيف به همه بندگان خويش است، داراى قوتى است مطلقه و عزتى مطلقه، بندگان خود را بر حسب مشيتش روزى مى‏دهد، ولى با اين تفاوت كه در باره كسانى كه هدفشان آخرت است، و براى آن كار مى‏كنند خواسته كه دنيا را بدهد، و مزد آخرتش را بيشتر از آنچه كه عمل كرده‏اند بدهد، ولى در باره كسانى كه هدفشان تنها دنيا است خواسته است تنها دنيا را بدهد و در آخرت بهره‏اى نداشته باشند.

آيه 20 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 57

# ایمان و استقامت عامل تثبيت در دنیا و آخرت

* ” يُثَبِّت اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فى الحَْيَوةِ الدُّنْيَا وَ فى الاَخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظلِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشاءُ،
* **خدا كسانى را كه ايمان آورده‏اند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم مى‏دارد، هم در زندگى دنيا و هم در جهان ديگر، و ستمگران را گمراه مى‏كند، و خدا هر چه بخواهد، مى‏كند.“**

می فرماید: خدا كسانى را كه ايمان آوردند، به **قول ثابت** در **حيات دنيا و در آخرت** پا بر جا مى‏كند، و خلاصه آنچنانشان را آنچنان‏تر مي سازد. به قول معروف: چشمه بايد از خودش آب داشته باشد، تا با لا‏روبى زيادترش كرد.

یعنی كسانى كه ايمان آورده‏اند، اگر بر ايمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند، خداوند هم ايشان را در دنيا و آخرت بر همان ايمانشان ثابت قدم مى‏كند و اگر مشيت خداى تعالى نباشد، ثبات خودشان سودى نخواهد داشت، و از فوايد آن بهره نمى‏برند، آرى همه امور به خداى سبحان بازگشت مى‏كند، پس جمله:” يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت،“ در مقام هدايت همان نكته‏اى را مى‏رساند كه آيه:” فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم،“ در طرف ضلالت، آن را افاده مى‏كند.

فرقى كه ميان اين دو مقام يعنى باب هدايت و ضلالت است، اين است كه، هدايت ابتدا و آغازش از ناحيه خدا است، كه نتيجه‏اش هدايت شدن است ولى ضلالت ابتدايش از خود بنده است، و خداوند به خاطر سوء اختيار بنده او را با ضلالت بيشترى كيفر داده و بر ضلالتش مى‏افزايد همچنان كه فرمود:” و ما يضل به الا الفاسقين،“ و بسيارى آيات از قرآن اين معنا را خاطر نشان مى‏سازد كه هدايت تنها از خداى سبحان است، و غير او كسى در آن دخالت ندارد .

آيه 24تا27 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 71

# دارندگان يقين به آخرت

* ” ... **وَ بِالاَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ‏،**
* **الم، اين كتاب كه در آن هيچ نقطه ابهامى نيست راهنماى كسانى است كه تقواى فطرى خود را دارند،**
* **آنها كه بعالم غيب ايمان دارند و با نماز كه بهترين مظهر عبوديت است خدا را عبادت و با زكات كه بهترين خدمت بنوع است وظائف اجتماعى خود را انجام مي دهند،**
* **و همانهائى كه به آنچه بر تو نازل شده و بدانچه قبل از تو نازل شده ايمان، و به آخرت يقين دارند،**
* **چنين كسان بر طريق هدايتى از پروردگار خويشند و هم ايشان تنها رستگارانند.“**

از اوصاف معرف تقوى، تنها پنج صفت در قرآن كريم ذكر شده است، و آن عبارت است از:

” **ايمان به غيب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خداى سبحان روزى كرده، ايمان به آنچه بر انبياء خود نازل فرموده، و به تحصيل يقين به آخرت.“**

دارندگان اين پنج صفت را به اين خصوصيت توصيف كرده: كه چنين كسانى بر طريق هدايت الهى و داراى آن هستند.

خداي تعالي در آيه 3 سوره بقره اعتقاد راسخ به توحيد و نبوت را به كلمه **ايمان** تعبير آورد، و در اين آيه، اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به **ايقان و يقين** تعبير كرد، و اين بدان جهت است كه به لازمه **يقين**، كه عبارت است از فراموش نكردن آخرت، نيز اشاره كرده باشد.

چون بسيار مي شود انسان نسبت به چيزى ايمان دارد و هيچ شكى در آن ندارد، اما پاره‏اى از لوازم آنرا فراموش مى‏كند، و در نتيجه عملى منافى با ايمانش انجام مي دهد، به خلاف يقين كه ديگر با فراموشى نمي سازد، و ممكن نيست انسان، عالم و مؤمن به روز حساب باشد، و همواره آن روز را در خاطر داشته و به ياد آن باشد، به ياد روزى باشد كه در آن روز به حساب كوچك و بزرگ اعمالش مى‏رسند، و در عين حال پاره‏اى گناهان را مرتكب شود، چنين كسى نه تنها مرتكب گناه نمي شود، بلكه از ترس، به قرق‏گاه ‏هاى خدا، نزديك هم نمى‏گردد .

همچنان كه خداي تعالى در باره آنان فرمود :

* ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب ،
* **كساني كه از راه خدا گمراه مي شوند، عذابى شديد دارند، به خاطر اينكه روز حساب را فراموش كردند! “**

و فهمانيد كه ضلالت از راه خدا تنها به خاطر فراموشى روز حساب است و بدين جهت در آيات مورد بحث فرمود:” وبالاخرة هم يوقنون،“ چون به ياد آخرت بودن، و بدان يقين داشتن، تقوى را نتيجه مي دهد .

( مستند: آيه 4 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 69 تا 74 )

# جویندگان ثواب دنیا و آخرت

* ” مَّن كانَ يُرِيدُ ثَوَاب الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَاب الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ كانَ اللَّهُ سمِيعَا بَصِيراً،
* **كسى كه از زندگى پاداش دنيوى را بخواهد ، بايد بداند پاداش دنيا و آخرت هر دو نزد خدا است و شنوا و بينا بودن صفت خدا است. “**

مراد از ثواب دنيا و آخرت، سعادت دنيا و آخرت با هم باشد و سعادت دنيا و آخرت با هم تنها نزد خدا است، پس بنده خدا بايد به درگاه او تقرب بجويد حتى آن هم كه سعادت دنيا و پاداش مادى را در نظر دارد بايد از خداى تعالى بخواهد.

چون سعادت دنيا و آخرت از غير مسير تقوا براى انسان حاصل نمى‏شود و تقوا هم جز از طريق عمل به احكام دين او حاصل نمى‏گردد، پس دين نيست مگر سعادت حقيقى بشر و با اين حال ديگر چگونه تصور دارد كه كسى جز از طريق افاضه خداوندى به ثوابى و پاداشى برسد؟ با اينكه تنها او سميع و بصير است، و از حاجت خلق با خبر و بينا، و شنواي دعاى آنان است .

( مستند: ايه 134 سوره نساء الميزان ج 5 ص 169)

# ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن

* ” وَ هَذَا كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ مُبَارَكٌ مُّصدِّقُ الَّذِى بَينَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صلاتهِمْ يحَافِظونَ،
* **اين كتابيست كه ما آنرا نازل كرده‏ايم هم مبارك است و هم تصديق كننده كتابهاى پيشين تا ام القرى (مكه) را با هر كه اطراف آن هست بيم دهى و كسانى كه به دنياى ديگر ايمان دارند به آن بگروند و نمازهاى خويش را مواظبت كنند.“**

بعد از آنكه ثابت شد كتاب مبارك و مصدقى كه ما نازلش كرده‏ايم كتابى است كه به منظور انذار اهل زمين نازل شده پس كسانى كه به نشات آخرت ايمان دارند به اين كتاب نيز ايمان خواهند آورد، زيرا اين كتاب منظور و ايده‏آل آخرتى آنان را كه همان ايمنى دائمى است تامين مى‏كند، و آنان را از عذاب دائمى مى‏ترساند.

سپس خداى تعالى خصوصى‏ترين اوصاف اين مؤمنين را بيان نموده و آن اين است كه: در امر نماز و عباداتى كه در آن خداى را ذكر مى‏كنند محافظت و مراقبت دارند.

و اين صفت همان است كه در سوره مؤمنون در خاتمه صفات مؤمنين ذكر كرده و فرموده:” و الذين هم على صلواتهم يحافظون.“

( مستند: آيه92 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 389)

# ايمان به آخرت انگيزه پرستش خدا

* ” وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشمَأَزَّت قُلُوب الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَستَبْشِرُونَ‏،
* **و چون سخن از خداى يگانه مى‏شود دلهاى كسانى كه به آخرت ايمان ندارند متنفر مى‏شود و چون سخن از خدايان ديگر مى‏شود خشنود مى‏گردند.“**

اگر از اوصاف مشركين تنها مساله بى‏ايمانى به آخرت را نام برد، بدين جهت است كه ريشه و اساس نفرت آنان از شنيدن نام خدا همين بى‏ايمانى به آخرت بوده است، چون اگر به آخرت ايمان مى‏داشتند و باور داشتند كه روزى به سوى خدا برمى‏گردند و جزاى كرده‏هاى خود را مى‏بينند، قطعا خدا را پرستش مى‏كردند، نه اولياى خود را و هرگز از شنيدن نام خدای واحد نفرت نمى‏كردند.

( مستند: آيه 45 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 411)

# محرومین از علم به آخرت

* ” بَلِ ادَّرَك عِلْمُهُمْ فى الاَخِرَةِ بَلْ هُمْ فى شكٍ مِّنهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ‏،
* **مگر علم ايشان در باره آخرت كامل است؟ نه بلكه در مورد آن شك دارند، بلكه از اين هم بدترند و در باره آخرت اصلا كورند.“**

معناى تدارك علمشان در آخرت اين است كه ايشان علم خود را تا آخرين جزءش در باره غير آخرت مصرف كردند، تا بكلى تمام شد، و ديگر چيزى از آن نماند، تا با آن امر آخرت را دريابند .

ايشان آنچه استعداد براى درك و علم داشتند، همه را در ماديات و زندگى دنيا مصرف كردند، در نتيجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلقند، بلكه اصلا در باره آخرت ترديد مى‏كنند، چون از طرز احتجاجاتشان بر نبود قيامت كه جز استبعاد، اساسى ندارد، همين معنا برمى‏آيد، بلكه از اين بالاتر، آنان نسبت به امور آخرت كورند، يعنى خدا دل‏هايشان را از تصديق بدان و اعتقاد به وجود آن كور كرده است .

مراتب محروميت مشركين از علم به آخرت مختلف است و آيه شريفه آن مراتب را مى‏فهماند و مى‏فرمايد كه مشركين در اعلا مرتبه آن محروميتند، پس معناى جمله ” بل ادارك علمهم فى الآخرة،“ اين است كه علمى بدان ندارند، به گوششان نخورده و معناى جمله” بل هم فى شك منها،“ اين است كه اگر هم خبر قيامت به گوششان خورده و به دلهاشان وارد شده، ليكن يقين بدان نيافته‏اند و درباره آن در شكند و تصديقش نكرده‏اند و معناى اينكه فرمود:” بل هم منها عمون،“ اين است كه اگر از اعتقاد به قيامت بى بهره شدند به اختيار خود نشده‏اند و اصولا مربوط به آنان نيست، بلكه خداى سبحان قلوبشان را از درك آن كور كرده، و در نتيجه ديگر نخواهند توانست آن را درك كنند.

( مستند: آيه66سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 553)

# مشخصات منکرین آخرت

* ” إِلَهُكمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ قُلُوبهُم مُّنكِرَةٌ وَ هُم مُّستَكْبرُونَ‏،
* **خداى شما خداى يكتاست، كسانى كه به آخرت ايمان ندارند دلهايشان به انكار حق خو كرده و خودشان مستكبرند.“**

در اين آيات، كافر را عبارت از كسى دانسته كه به روز جزا ايمان نداشته باشد، چون ايمان به روز جزا مستلزم ايمان به وحدانيت خدا و رسالت رسولان او است.

” قلوبهم منكرة، “ يعنى دلهايشان منكر حق است. اينها كه به روز جزا ايمان ندارند دلهايشان منكر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و مى‏خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمين جهت بدون هيچ دليل و حجتى از انقياد در برابر حق سر بر مى‏تابند.

( مستند: آيه 22 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 333)

# مشخصات کافرین به آخرت

* ... وَ وَيْلٌ لِّلْمُشرِكِينَ‏، الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ‏،
* ..**. و واى به حال آنان كه شرك مى‏ورزند، همانهايى كه زكات نمى‏دهند و نسبت به آخرت كافرند.“**

اين آيه شريفه مشركين را كه براى خدا شركايى اثبات مى‏كردند و قائل به يگانگى او نبودند، تهديد مى‏كند و آنان را به دو صفت از اخص صفاتشان توصيف مى‏كند: يكى اينكه زكات نمى‏دهند و يكى هم اينكه به آخرت كفر مى‏ورزند.

جمله ” و هم بالاخرة هم كافرون،“ وصف ديگرى است از مشركين، وصفى است كه از لوازم مذهب آنان در انكار معاد به شمار مى‏رود و كفر به آخرت از مشخصات مشرك است.

( مستند: آيه 6 و 7 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 548 )

بخش دوم

**شفاعت**

**فصل اول**

**شفاعت**

**و واقعيت آن در قرآن**

# موضوع شفاعت در قرآن كريم

* ” وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا شفَعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ‏،
* **بپرهيزيد از روزى كه احدى به جاى ديگرى جزاء داده نمي شود، و از او شفاعتى پذيرفته نيست، و از او عوضى گرفته نمي شود، و هيچكس از ناحيه كسى يارى نمى‏گردد! “**

خداي تعالي در قرآن کریم درباره مسئله شفاعت مى‏فرمايد:

* **” روزي كه در آن نه خريد و فروشى هست، و نه رابطه دوستى! “**
* **” روزي كه هيچ دوستى براى دوستى كارى صورت نمى‏دهد! “**
* **” روزي كه از عذاب مى‏گريزيد ولى از خدا پناه‏گاهى نداريد! “**
* **” چرا به يارى يكديگر بر نمي خيزيد؟ بلكه آنان امروز تسليمند. “**
* **” به غير خدا چيزي را مى‏پرستند كه نه ضررى برايشان دارد، و نه سودى به ايشان مى‏رساند، و مي گويند:**

**اينها شفيعان ما به نزد خدايند ،**

**بگو : آيا به خدا چيزى ياد مي دهيد كه خود او در آسمانها و زمين اثرى از آن سراغ ندارد؟**

**منزه و والا است خدا، از آنچه ايشان برايش شريك مى‏پندارند! “**

* **” ستمكاران نه دوستى دارند، و نه شفيعى كه سخنش خريدار داشته باشد! “**
* **” فما لنا من شافعين و لا صديق حميم ! “**

و از اين قبيل آيات، كه مسئله شفاعت و تاثير واسطه و اسباب را در روز قيامت نفى مى‏كند، ولی اين مسئله را به كلى و از اصل انكار نمى‏كند، بلكه در بعضى از آيات مى‏بينيم كه آنرا فى الجمله اثبات مي نمايد، مانند آيه :

* ” الله الذى خلق السموات و الارض فى ستة ايام، ثم استوى على العرش، ما لكم من دونه من ولى و لا شفيع، افلا تتذكرون؟
* **او است الله، كه آسمانها و زمين را در شش روز بيافريد، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غير او سرپرست و شفيعى نداريد، آيا باز هم متذكر نمى‏گرديد؟!“**

كه مى‏بينيد در اين آيه بطور اجمال شفاعت را براى خود خدا اثبات نموده است. و نيز آيه:

* ” ليس لهم من دونه ولى و لا شفيع،
* **به غير او ولى و شفيعى برايشان نيست! “** و آیۀ
* ” قل لله الشفاعة جميعا،
* **بگو شفاعت همه‏اش مال خدا است. “**

اين آيات بطوريكه ملاحظه مى‏فرمائيد، شفاعت را مختص به خداى عز اسمه مى‏كند، ولی با آیات زیر آنرا عموميت مي دهد، و براى غير خدا نيز اثبات مى‏كند، اما با اين شرط كه خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضى باشد، و امثال اين شروط .

* ” له ما فى السموات و ما فى الارض، من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه؟ يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم،
* **مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است، كيست كه بدون اذن او نزد او شفاعتى كند؟ او مي داند اعمالى را كه يك يك آنان كرده‏اند، و همچنين آثاريكه از خود بجاى نهاده‏اند! “**
* ” ان ربكم الله الذى خلق السموات و الارض فى ستة ايام، ثم استوى على العرش، يدبر الامر، ما من شفيع الا من بعد اذنه،
* **بدرستى پروردگار شما تنها الله است، كه آسمانها و زمين را در شش روز بيافريد، آنگاه بر عرش مسلط گشته، تدبير امر نمود، هيچ شفيعى نيست مگر بعد از آنكه او اجازه دهد.“**

* ” و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول، و هم بامره يعملون، يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم، و لا يشفعون الا لمن ارتضى، و هم من خشيته مشفقون،
* **گفتند: خدا فرزندى گرفته، منزه است خدا، بلكه فرشتگان بندگان آبرومند اويند كه در سخن از او پيشى نمى‏گيرند، و به امر او عمل مى‏كنند، و او مي داند آنچه را كه آنان مى‏كنند، و آنچه اثر كه دنبال كرده‏هايشان مي ماند، و ايشان شفاعت نمى‏كنند مگر كسى را كه خدا راضى باشد، و نيز ايشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند! “**
* ” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون،
* **آنهائي كه مشركين به جاى خدا مى‏خوانند، مالك شفاعت كسى نيستند، تنها كسانى مي توانند به درگاه او شفاعت كنند، كه به حق شهادت داده باشند، و در حالى داده باشند كه عالم باشند.“**
* ” لا يملكون الشفاعة، الا من اتخذ عند الرحمن عهدا،
* **مالك شفاعت نيستند، مگر تنها كساني كه نزد خدا عهدى داشته باشند! “**
* ” يومئذ لا تنفع الشفاعة، الا من اذن له الرحمن، و رضى له قولا، يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم، و لا يحيطون به علما،
* **امروز شفاعت سودى نمى‏بخشد، مگر از كسى كه رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسنديده باشد، او به انچه مردم كرده‏اند، و نيز به انچه آثار پشت سر نهاده‏اند، دانا است، و مردم به او احاطه علمى ندارند.“**
* ” و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له،
* **شفاعت نزد او براى كسى سودى نمي دهد، مگر كسى كه برايش اجازه داده باشد!“**
* ” و كم من ملك فى السموات، لا تغنى شفاعتهم شيئا الا من بعد أن ياذن الله لمن يشاء و يرضى ! “
* **چه بسيار فرشتگان كه در آسمانهايند، و شفاعتشان هيچ سودى ندارد، مگر بعد از آنكه خدا براى هر كه بخواهد اذن دهد.“**

به هر حال، آنچه مسلم است، و هيچ شكى در آن نيست، اين است كه آيات نامبرده شفاعت را اثبات مى‏كنند، چيزي كه هست بعضى آنطور كه ديديد منحصر در خدا مى‏كنند، و بعضى ديگر آنطور كه ديديد عموميتش مى‏دهند.

و اين اسلوب كلام، به ما مى‏فهماند كه به جز خداي تعالى هيچ موجودى بطور استقلال مالك هيچ يك از كمالات نامبرده نيست، و اگر موجودى مالك كمالى باشد، خدا به او تمليك كرده است.

آياتيكه شفاعت را انكار مى‏كنند، اگر بگوئيم: ناظر به شفاعت در روز قيامت است، شفاعت به طور استقلال را نفى مى‏كند، و مي خواهد بفرمايد: كسى در آن روز مستقل در شفاعت نيست، كه چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت كند، و آياتي كه آنرا اثبات مى‏كند، نخست اصالت در آن را براى خدا اثبات مى‏كند، و براى غير خدا به شرط اذن و تمليك خدا اثبات مي نمايد، **پس شفاعت براى غير خدا هست، اما با اذن خدا .**

در بررسي موضوع شفاعت از نظر قرآن مجيد نكات زير بايد مورد توجه قرار گيرد:

1. **شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن چه معنائى دارد؟**
2. **شفاعت از چه شفيعانى سر مى‏زند؟**
3. **شفاعت در حق چه كسانى جارى مي شود؟**
4. **شفاعت در چه زمانى تحقق مييابد؟**
5. **شفاعت چه نسبتى با عفو و مغفرت خداي تعالى دارد؟**

## شفاعت چيست؟

معناى اجمالى شفاعت را همه مي دانند، چون همه انسانها در اجتماع زندگى مي كنند، كه اساسش تعاون است. در حقيقت شخصى كه متوسل به شفيع مي شود نيروى خودش به تنهائى براى رسيدنش به هدف كافى نيست، لذا نيروى خود را با نيروى شفيع گره مى‏زند، و در نتيجه آنرا دو چندان نموده، به آنچه مي خواهد نائل مى‏شود، بطوريكه اگر اين كار را نمى‏كرد، و تنها نيروى خود را بكار مى‏زد، به مقصود خود نمى‏رسيد، چون نيروى خودش به تنهائى ناقص و ضعيف و كوتاه بود .

## انواع شفاعت:

**1- شفاعت تكويني**

در دو آيه از آيات بالا كه راجع به خلقت آسمانها و زمين است، قهرا شفاعت هم در آنها در مورد تكوين خواهد بود، و شفاعت در مورد تكوين جز اين نمي تواند باشد، كه علل و اسبابى ميان خدا و مسبب‏ها واسطه شده، و امور آنها را تدبير و وجود و بقاء آنها را تنظيم كنند، و اين همان شفاعت تكوينى است.

شفاعت تكوينى كه معلوم است از تمامى اسباب كونى سر مى‏زند، و همه اسباب نزد خدا شفيع هستند، چون ميان خدا و مسبب خود واسطه‏اند.

**2- شفاعت تشريعي**

آيات زير با اين شفاعت، يعنى شفاعت در مرحله تشريع منطبقند:

* ” يومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضى له قولا،“
* ” لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له،“
* ” لا تغنى شفاعتهم شيئا الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء و يرضى،
* ” و لا يشفعون الا لمن ارتضى،“
* ” ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق وهم يعلمون. “

شفاعت تشريعى و مربوط به احكام ( كه معلوم است اگر واقع شود، در دائره تكليف و مجازات واقع مي شود،) نيز دو قسم است، يكى شفاعتى كه در دنيا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و يا قرب به درگاه او گردد. ديگري كه مربوط است به ثواب و عقاب، از اين قسم دوم بعضى در تمامى گناهان از شرك گرفته تا پائين‏تر از آن اثر مى‏گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه، و ايمان البته توبه و ايمان در دنيا و قبل از قيامت .

و بعضى ديگر در عذاب بعضى از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح كه واسطه مي شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتى كه مورد نزاع و اختلافست، يعنى شفاعت انبياء و غير ايشان در روز قيامت، براى برداشتن عذاب از كسيكه حساب قيامت، او را مستحق آن كرده، **اين شفاعت مربوط است به اهل گناهان كبيره، از اشخاصى كه متدين به دين حق هستند، و خدا هم دين آنانرا پسنديده است**.

## شفاعت كنندگان كيستند؟

آيات فوق الذكر، شافع بودن را براى عده‏اى از بندگان خدا از قبيل ملائكه و بعضى از مردم، اثبات مى‏كند، البته به شرط اذن و به قيد ارتضاء، و اين خودش تمليك شفاعت است، يعنى با همين كلامش دارد شفاعت را به بعضى از بندگانش تمليك مى‏كند و مي تواند بكند، چون – ” له الملك و له الامر! “

پس اين بندگان كه خدا مقام شفاعت را به آنان داده، مي توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و ساير صفات علياى او تمسك نموده، بنده‏اى از بندگان خدا را كه گناه گرفتارش كرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتيجه بلاى عقوبت را كه شامل او شده، از او برگردانند، و در اين صورت ديگر از مورد حكم عقوبت بيرون گشته، ديگر مصداق آن حكم نيست، چون تاثير شفاعت از باب حكومت است، نه از باب تضاد و تعارض، و اين مطلب با گفتار خود خداي تعالى منطبق است كه مى‏فرمايد:

* ” فاولئك يبدل الله سياتهم حسنات، “
* **خدا گناهان ايشان را مبدل به حسنه مى‏كند!“**
* ” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه، نكفر عنكم سيئاتكم،
* **اگر از گناهان كبيره اجتناب كنيد، گناهان صغيره شما را محو مى‏كنيم.“**
* ” ان الله لا يغفر ان يشرك به، و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء،
* **خدا اين گناه را نمى‏آمرزد كه به وى شرك بورزند، و گناهان پائينتر از آنرا از هر كس بخواهد مى‏آمرزد.“**

بله ، اين هم هست، كه او هر چه را بكند به خاطر مصلحتى مى‏كند كه اقتضاى آنرا داشته باشد، و به خاطر علتى انجام مي دهد، كه بين او و عملش واسطه است، وقتى چنين است، چه مانعى دارد كه يكى از آن مصلحت‏ها و يكى از آن علت‏ها شفاعت شافعانى چون انبياء و اولياء و بندگان مقرب او باشد، هيچ مانعى بذهن نمي رسد، و هيچ جزاف و ظلمى هم لازم نمى‏آيد .

از اينجا روشن شد كه معناى شافعيت - بر حسب حقيقت در حق خداي تعالى نيز صادق است، چون هر يك از صفات او واسطه بين او و بين خلق او، در افاضه جود، و بذل وجود هستند، پس در حقيقت شفيع على الاطلاق او است، همچنانكه خودش به صراحت فرموده:

* ” قل لله الشفاعة جميعا،
* **بگو شفاعت همه‏اش از خداست ! “**
* ” ما لكم من دونه من ولى و لا شفيع،
* **بگو شما به غير خدا سرپرست و شفيعى نداريد! “**
* ” ليس لهم من دونه ولى و لا شفيع،
* **ايشان بجز خدا شفيع و سرپرستى ندارند.“**

و غير خداي تعالى هر كس شفيع شود، و داراى اين مقام بگردد، به اذن او، و به تمليك او شده است.

البته اين نيز هست، كه در درگاه خدا تا حدودى شفاعت به كار هست، و اشخاصى از گنه‏كاران را شفاعت مى‏كنند، و اينكه گفتيم- **تا حدودى** براى اين بود كه خاطر نشان سازيم شفاعت تا آن حدى كه محذورى ناشايسته به ساحت كبريائى خدائيش نياورد، ثابت است و ممكن است اين معنا را به بيانى روشن‏تر تقريب كرده گفت:

ثواب و پاداش دادن به نيكوكار حقيقتى است كه عقل آنرا صحيح دانسته و حق بنده نيكوكار مي داند، حقى كه به گردن مولا ثابت شده همچنانكه عقاب و امساك كردن از رحمت به بنده مجرم را حقى براى مولى مي داند، اما ميان اين دو حق از نظر عقل فرقى هست و آن اين است كه عقل ابطال حق غير را صحيح نمي داند چون ظلم است و اما ابطال حق خويش و صرفنظر كردن از آنرا قبيح نمى‏شمارد و بنا بر اين عقل جائز مي داند كه مولائى به خاطر شفاعت شفيعى از عقاب بنده‏اش و يا امساك رحمت به او كه حق خود مولا است، صرفنظر كند، و حقيقت شفاعت هم همين است .

## شفاعت شدگان کیستند؟

### ( اصحاب يمين )

تعيين اشخاصى كه در باره‏شان شفاعت مي شود، آنطور كه بايد با تربيت دينى سازگارى ندارد، و تربيت دينى اقتضاء مي كند كه آنرا به طور مبهم بيان كنند، همچنانكه قرآن كريم نيز آنرا مبهم گذاشته و مى‏فرمايد:

* ” كل نفس بما كسبت رهينة، الا اصحاب اليمين، فى جنات يتسائلون، عن المجرمين ما سلككم فى سقر؟ قالوا: لم نك من المصلين، و لم نك نطعم المسكين، و كنا نخوض مع الخائضين، و كنا نكذب بيوم الدين، حتى اتينا اليقين، فما تنفعهم شفاعة الشافعين،
* **هر كسى گروگان كرده خويش است، مگر اصحاب يمين،**

**كه در بهشتها قرار دارند، و از يكديگر سراغ مجرمين را گرفته و مى‏پرسند:**

* **چرا دوزخى شديد؟ مي گويند:**
* **ما از نمازگزاران نبوديم، و به مسكينان طعام نمي خورانديم، و هميشه با جستجوگران در جستجو بوديم، و روز قيامت را تكذيب مى‏كرديم، تا وقتى كه يقين بر ايمان حاصل شد،**

**در آن هنگام است كه ديگر شفاعت شافعان سودى براى آنان ندارد. “**

در اين آيه مى‏فرمايد:

در روز قيامت هر كسى مرهون گناهانى است كه كرده است، و به خاطر خطايائى كه از پيش مرتكب شده، بازداشت مي شود، مگر اصحاب يمين، كه از اين گرو آزاد شده‏اند، و در بهشت مستقر گشته‏اند، آنگاه مي فرمايد: اين طائفه در عين اين كه در بهشتند، مجرمين را كه در آنحال در گرو اعمال خويشند، مى‏بينند، و از ايشان در آنهنگام كه در دوزخند مى‏پرسند، و ايشان به آن علت‏ها كه ايشانرا دوزخى كرده اشاره مى‏كنند، و چند صفت از آنرا مى‏شمارند، آنگاه از اين بيان اين نتيجه را مى‏گيرد كه شفاعت شافعان به درد آنان نخورد .

و مقتضاى اين بيان اين است كه اصحاب يمين داراى آن صفات نباشند يعنى آن صفاتيكه در دوزخيان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتى آن موانع در كارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان مي شود، و وقتى مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده‏اند، و ديگر مرهون گناهان و جرائم نيستند، پس معلوم مي شود: كه بهشتيان نيز گناه داشته‏اند، چيزيكه هست شفاعت شافعان ايشانرا از رهن گناهان آزاد كرده است. آرى در آيات قرآنى اصحاب يمين را به كسانى تفسير كرده كه اوصاف نامبرده در دوزخيان را ندارند.

**اهل دوزخ به خاطر داشتن چهار صفت: يعنى ترك نماز براى خدا، و ترك انفاق در راه خدا، و فرورفتگى در بازيچه دنيا، و تكذيب روز حساب دوزخى شده‏اند.**

و اين چهار صفت امورى هستند كه اركان دين را منهدم مي سازند، و بر عكس داشتن ضد آن صفات، دين خدا را بپا مي دارد.

و لازمه اين دو صفت توجه به سوى خدا است به عبوديت، و سعى در رفع حوائج جامعه، كه به عبارتى ديگر مي توان از اولى به نماز تعبيركرد، و از دومى به انفاق در راه خدا، پس **قوام دين از دو جهت علم و عمل به اين چهار صفت است، و اين چهار صفت بقيه اركان دين را هم در پى دارد**. چون مثلا كسى كه يكتاپرست نيست، و يا نبوت را منكر است، ممكن نيست داراى اين چهار صفت بشود!

پس اصحاب يمين عبارت شدند از كساني كه از شفاعت بهره‏مند مي شوند، كساني كه از نظر دين و اعتقادات مرضى خدا هستند، حال چه اينكه اعمالشان مرضى بوده باشد، و اصلا محتاج به شفاعت در قيامت نباشند، و چه اينكه اينطور نباشند، در هر صورت، آن كساني كه از شفاعت شدن منظور هستند اينهايند.

پس معلوم شد كه **شفاعت وسيله نجات گناه‏كاران اصحاب يمين است،** همچنانكه قرآن كريم هم فرموده:

* ” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه، نكفر عنكم سياتكم،
* **اگر از گناهان كبيره اجتناب كنيد، گناهان ديگرتان را جبران مى‏كنيم !“**

و بطور مسلم منظور از اين آيه اين است كه گناهان صغيره را خدا مى‏آمرزد، و احتياجى به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده از اصحاب يمينند كه گناهانى كبيره از آنان تا روز قيامت باقى مانده، و بوسيله توبه و يا اعمال حسنه ديگر از بين نرفته است!

پس معلوم مي شود **شفاعت، مربوط به اهل كبائر از اصحاب يمين** است، همچنانكه رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرموده:

* **” تنها شفاعتم مربوط به اهل كبائر از امتم است،**

**و اما نيكوكاران هيچ ناراحتى در پيش ندارند ! “**

مطلب ديگري كه تذكرش لازم است، اين است كه خداي تعالى در يكجا از كلام عزيزش شفاعت را براى كسيكه خودش راضى باشد اثبات كرده، و اين ارتضاء را به هيچ قيدى مقيد نكرده، و معين ننموده آن اشخاص چه اعمالى دارند، و نشانه‏هاشان چيست؟ همچنانكه همين مبهم گوئى را در جاى ديگر كرده، و فرموده : مگر كسي كه رحمان اجازه‏اش داده باشد، و سخنش پسنديده باشد، كه در اين آيه نيز معين نكرده، اينگونه اشخاص چه كسانند؟ از اينجا مى‏فهميم مقصود از پسنديدن آنان پسنديدن دين آنان است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت كسانيند كه **خدا دين آنانرا پسنديده باشد،** و **كارى به اعمالشان ندارد.**

## مجرمين در قيامت چه كساني اند؟

از سوى ديگر در جاى ديگر فرموده:

* ” يوم نحشر المتقين الى الرحمان و فدا، و نسوق المجرمين الى جهنم وردا، لا يملكون الشفاعة، الا من اتخذ عند الرحمان عهدا،
* **روزي كه پرهيزكاران را براى مهمانى و خوان رحمت خود محشور مى‏كنيم و مجرمين را براى ريختن به جهنم بدان سو سوق مي دهيم آنان مالك شفاعت نيستند، مگر كسيكه قبلا از خداى رحمان عهدى گرفته باشد.“**

كلمه شفاعت در اين آيه، يعنى شفاعت شدن، و معلوم است كه تمامى مجرمين كافر نيستند، كه دوزخى شدنشان حتمى باشد، به دليل اينكه فرمود:

* ” انه من يات ربه مجرما، فان له جهنم، لا يموت فيها، و لا يحيى، و من ياته مؤمنا، قد عمل الصالحات، فاولئك لهم الدرجات العلى،
* **بدرستى وضع چنين است كه هر كس با حال مجرميت نزد پروردگارش آيد، آتش جهنم دارد، كه نه در آن مى‏ميرد، و نه زنده مي شود، و هر كس كه با حالت ايمان بيايد، و عمل صالح هم كرده باشد، چنين كسانى درجات والائى دارند! “**

از اين آيه بر مى‏آيد كه هر كس مؤمن باشد، ولى عمل صالح نكرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمين دو طائفه‏اند: يكى آنانكه نه ايمان آورده، و نه عمل صالح كرده‏اند، و دوم كسانيكه ايمان آورده‏اند، ولى عمل صالح نكرده‏اند، پس يك طائفه از مجرمين مردمانيند كه بر دين حق بوده‏اند، و لكن عمل صالح نكرده‏اند، و اين همان كسى است كه جمله: **الا من اتخذ عند الرحمان عهدا،** در باره‏اش تطبيق مى‏كند . چون اين كسى است كه عهد خدا را دارد، آن عهدى كه آيه:

* ” ا لم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان، انه لكم عدو مبين، و أن اعبدونى، هذا صراط مستقيم!
* **مگر با شما اى بنى آدم عهد نکردم كه شيطان را نپرستيد؟ كه او دشمن آشكار شما است، و اينكه مرا بپرستيد، كه اين صراط مستقيم است ؟ “**

از آن خبر مي دهد.

پس اين طائفه كه گفتيم ايمان داشته‏اند، ولى عمل صالح نكرده‏اند، آنهايند كه عهدى از خدا گرفته بودند، و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم مي شوند، ولي به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات مى‏يابند .

آيه شريفه:

* ” و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة، قل أتخذتم عند الله عهدا،
* **گفتند آتش دوزخ جز چند روزى بما نمى‏رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بوديد ؟“**

نيز به اين حقيقت اشاره دارد، و بنا بر اين، اين آيات نيز به همان آيات قبل برگشت مى‏كند، و بر روى هم آنها دلالت دارد بر اينكه مورد شفاعت، يعنى **كساني كه در قيامت برايشان شفاعت مي شود، عبارتند از گنه‏كاران دين‏دار، و متدينين به دين حق ولى گنه‏كار، اينهايند كه خدا دينشان را پسنديده است.**

## زمان و مکان شفاعت :

1. **شفاعت در دنيا**

شفيع و واسطه ميان خدا و بنده در زندگي دنيا چند قسم ‏است:

**اول- شفاعت توبه در دنیا**

توبه از گناه، خود از شفيعان است، چون باعث آمرزش گناهان است:

* ” قل! يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم، لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا، انه هو الغفور الرحيم، و انيبوا الى ربكم،
* **بگو! اى بندگانم، كه بر نفس خود زياده روى روا داشتيد، از رحمت خدا مايوس نشويد، كه خدا همه گناهان را مى‏آمرزد، چون او آمرزگار رحيم است، و به سوى پروردگارتان توبه ببريد! “**

كه عموميت اين آيه، حتى شرك را هم شامل مي شود، كه توبه شرك را هم از بين مى‏برد.

**دوم – شفاعت ايمان به رسول خدا”ص“**

ايمان به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم از شفيعان است، كه در باره‏اش فرموده:

* ” آمنوا برسوله . . . يغفر لكم،
* **به رسول او ايمان بياوريد . . . گناهانتان را بيامرزد. “**

**سوم – شفاعت عمل صالح در دنیا**

يكى ديگر از شافعان، عمل صالح است كه در باره‏اش فرموده:

* ” وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظيم،
* **خدا كسانى را كه ايمان آورده، و اعمال صالح كردند، وعده داده كه مغفرت و اجر عظيم دارند.“**
* ” يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله، و ابتغوا اليه الوسيلة،
* **اى كساني كه ايمان آورده‏ايد از خدا بترسيد- و بدين وسيله - وسيله‏اى به درگاهش بدست آوريد! “**

**چهارم – شفاعت قرآن كريم در دنیا**

يكى ديگر از شافعان، قرآن كريم است، كه خودش در اين باره فرموده:

* ” يهدى به الله من اتبع رضوانه، سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه، و يهديهم الى صراط مستقيم،
* **خداوند به وسيله قرآن كسانى را كه در پى خوشنودى اويند هدايت مي كند، سوى راه‏هاى سلامت، و به اذن خودش ايشان را از ظلمت‏ها به سوى نور خارج مي سازد، و نيز آنها را به سوى صراط مستقيم راه مي نمايد. “**

**پنجم – شفاعت متعلقات عمل صالح در دنیا**

يكى ديگر از شافعان، هر آن چيزي است كه با عمل صالح ارتباطى دارد، مانند: مسجدها، امكنه شريفه و متبركه، ايام شريفه، انبياء و رسولان خدا، كه براى امت خود طلب مغفرت مى‏كنند، همچنانكه در باره انبياء فرموده:

* ” و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم، جاؤك، فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول، لوجدوا الله توابا رحيما،
* **و اگر ايشان بعد از آنكه به خود ستم كردند، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برايشان طلب مغفرت كرد، خواهند ديد كه خدا توبه پذير رحيم است. “**

**ششم – شفاعت ملائكه در دنیا**

يكى ديگر از شافعان ملائكه است، كه براى مؤمنين طلب مغفرت مى‏كنند، همچنانكه فرمود:

* ” الذين يحملون العرش و من حوله، يسبحون بحمد ربهم، و يؤمنون به، و يستغفرون للذين آمنوا،
* **آن فرشتگان كه عرش را حمل مى‏كنند، و اطرافيان آن، پروردگار خود را به حمد تسبيح مى‏گويند، و به او ايمان دارند، و براى همه آن كساني كه ايمان آورده‏اند، طلب مغفرت مى‏كنند.“**
* ” والملائكة يسبحون بحمد ربهم، و يستغفرون لمن فى الارض، ألا ان الله هو الغفور الرحيم،
* **و ملائكه با حمد پروردگار خود، او را تسبيح مي گويند، و براى هر كس كه در زمين است طلب مغفرت مى‏كنند، آگاه باشيد كه خداست كه آمرزگار رحيم است .“**

**هفتم – شفاعت مؤمنان در دنیا**

يكى ديگر از شافعان خود مؤمنينند، كه براى خود، و براى برادران ايمانى خود، استغفار مى‏كنند، و خداي تعالى از ايشان حكايت كرده كه مى‏گويند:

* ” و اعف عنا، و اغفر لنا، و ارحمنا، انت مولينا،
* **و بر ما ببخشاى، و ما را بيامرز و به ما رحم كن،**

**كه توئى سرپرست ما ! “**

1. **شفاعت در آخرت**

قسم دوم شفيعى است كه در روز قيامت شفاعت مى‏كند، شفاعت به آن معنائى كه شناختى، حال ببينيم اين شفيعان چه كسانى هستند؟

**1- شفاعت انبياء در آخرت**

يك طائفه از اينان **انبياء** عليهم السلامند:

دو آيه شريفه زیر، علاوه بر اينكه دلالت مى‏كنند بر شفاعت انبياء، دلالت بر شفاعت ملائكه نيز دارند، چون در اين دو آيه گفتگو از فرزند خدا بود، كه مشركين ملائكه را دختران خدا مى‏پنداشتند و يهود و نصارى مسيح و عُزير را پسر خدا مى‏پنداشتند:

* ” و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مكرمون . . . و لا يشفعون الا لمن ارتضى،
* **مشركين مى‏گفتند: خدا فرزند گرفته منزه است خدا، بلكه فرشتگان بندگان مقرب خدايند . . . و شفاعت نمى‏كنند مگر براى كسيكه خدا بپسندد. “**

كه يكى از آنان عيسى بن مريم عليه السلام ‏است، كه در روز قيامت شفاعت مى‏كند. و نيز مى‏فرمايد:

* ” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق و هم يعلمون،
* **آن كسانيكه مشركين بجاى خدا مي خوانند، مالك شفاعت نيستند، تنها كسانى مالك شفاعتند كه به حق شهادت مي دهند و خود داناى حقند.“**

**2- شفاعت ملائكه در آخرت**

دسته‏اى ديگر از شفيعان روز قيامت **ملائكه** هستند:

* ” و كم من ملك فى السماوات، لا تغنى شفاعتهم شيئا، الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء و يرضى،
* **و چه بسيار فرشته كه در آسمانهايند و شفاعتشان هيچ اثرى ندارد، مگر بعد از آنكه خدا براى هر كس بخواهد اجازه دهد.“**

و نيز مى‏فرمايد:

* ” يومئذ لا تنفع الشفاعة، الا من اذن له الرحمن، و رضى له قولا، يعلم ما بين ايديهم، و ما خلفهم،
* **امروز شفاعت سودى نمى‏بخشد، مگر كسي كه رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسنديده باشد، خدا آنچه را كه پيش روى ايشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‏اند، مي داند. “**

**3- شفاعت شاهدان، و مؤمنين در قیامت**

طائفه ديگر از شفيعان در قيامت **شهدا** هستند، كه آيه:

* ” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون.“

دلالت بر آن دارد، چون اين طائفه نيز به حق شهادت دادند، پس هر شهيدى شفيعى است كه مالك شهادت است، چيزي كه هست اين شهادت مربوط به اعمال است، نه شهادت به معناى كشته شدن در ميدان جنگ، از اينجا روشن مي شود: كه مؤمنين نيز از شفيعان روز قيامتند، براى اينكه خداي تعالى خبر داده، كه مؤمنين نيز در روز قيامت ملحق به شهداء مي شوند، و فرموده:

* ” و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون، و الشهداء عند ربهم،
* **و كسانيكه به خدا و رسولش ايمان آوردند، ايشان همان صديقين و شهداء نزد پروردگارشانند! “**

## شفاعت به چه چيز تعلق مى‏گيرد ؟

خواننده عزيز توجه فرمود، كه شفاعت دو قسم بود، يكى تكوينى، كه عبارتست از تاثير هر سببى تكوينى در عالم اسباب، و يكى تشريعى، كه مربوط است به ثواب و عقاب.

از اين قسم دوم بعضى در تمامى گناهان از شرك گرفته تا پائين‏تر از آن اثر مى‏گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه و ايمان، البته توبه و ايمان در دنيا و **قبل از قيامت** !

و بعضى ديگر در عذاب بعضى از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح كه واسطه مي شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتى كه مورد نزاع و اختلافست، يعنى شفاعت انبياء و غير ايشان در روز قيامت، براى برداشتن عذاب از كسيكه حساب قيامت، او را مستحق آن كرده، قبلا در بحث **(شفاعت شدگان**) گفتيم: كه اين شفاعت مربوط است به اهل گناهان كبيره، از اشخاصى كه متدين به دين حق هستند، و خدا هم دين آنانرا پسنديده است.

### شفاعت چه وقت فائده مي بخشد ؟

منظور ما از اين شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتى كه گفتيم: عذاب روز قيامت را از گنه‏كاران بر مي دارد، اما پاسخ از اين سئوال، اين است كه آيه شريفه:

* ” كل نفس بما كسبت رهينة، الا اصحاب اليمين، فى جنات يتسائلون: عن المجرمين، ما سلككم فى سقر ؟

دلالت دارد بر اينكه شفاعت به چه كسانى مى‏رسد، و چه كسانى از آن محرومند، چيزي كه هست بيش از اين هم دلالت ندارد، كه شفاعت تنها در فك رهن، و آزادى از دوزخ، و يا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتى‏هاى قبل از حساب، از هول و فزع قيامت، و ناگواريهاى آن، هيچ دلالتى نيست بر اين كه شفاعت در آنها هم مؤثر باشد، بلكه مي توان گفت: كه آيه دلالت دارد بر اينكه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و در ناگواريهاى قبل از آن مؤثر نيست.

اين نكته را هم بايد دانست كه از آيات نامبرده در سوره مدثر مي توان استفاده كرد كه سئوال و جوابي كه در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسيدگى به حسابها، بعد از آنكه اهل بهشت جاى خود را در بهشت گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته‏اند، و در چنين هنگامى شفاعت شامل جمعى از گنه‏كاران شده، و آنان را از آتش نجات مي دهد، براى اينكه كلمه ” فى جنات...“ در اين آيات آمده، و اين كلمه استقرار در بهشت را مى‏رساند.

و نيز جمله: ”ما سلككم ...،“ در آن هست، كه از ماده سلوك و به معناى داخل كردن با نظم و با رديف خاص، نظير داخل كردن نخ در دانه‏هاى تسبيح، كه از كوچك‏ترها گرفته تا بزرگ و بزرگترها همه را نخ مى‏كشند. پس در اين تعبير معناى استقرار هست.

و اما نشئه برزخ، و ادله‏اي كه دلالت مى‏كند بر حضور پيامبر صلى‏الله‏ عليه‏ وآله‏وسلّم‏، و ائمه عليهم‏السلام‏ در دم مرگ، و در هنگام سئوال قبر، و كمك كردن آن حضرت در شدائد، كه در روايات ذيل آيه: « و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به ...،» آمده، ربطى به شفاعت در درگاه خدا ندارد. بلكه از قبيل تصرف‏ها و حكومتى است كه خداي تعالى به ايشان داده، تا به اذن او هر حكمى كه خواستند برانند، و هر تصرفى خواستند بكنند، همچنانكه در باره آن فرموده:

* ” و على الاعراف رجال، يعرفون كلا بسيماهم، و نادوا: اصحاب الجنة ان سلام عليكم، لم يدخلوها، و هم يطمعون . . . و نادى اصحاب الاعراف رجالا يعرفونهم بسيماهم، قالوا: ما اغنى عنكم جمعكم، و ما كنتم تستكبرون، اهؤلاء الذين اقسمتم: لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنة، لا خوف عليكم، و لا انتم تحزنون،
* **و بر اعراف (كه جايگاهى ميان بهشت و دوزخ است،) مردمى هستند كه هر كسى را از سيمايش مى‏شناسند، به اصحاب بهشت داد مى‏زنند: كه سلام بر شما، با اينكه خود تاكنون داخل بهشت نشده‏اند، ولى اميد آنرا دارند . . . اصحاب اعراف مردمى را كه هر يك را با سيمايشان مى‏شناسند، صدا مى‏زنند و مي گويند: ديديد كه نيروى شما از جهت كميت و كيفيت به دردتان نخورد؟ آيا همين بهشتيان نيستند كه شما سوگند مى‏خورديد: هرگز مشمول رحمت خدا نميشوند؟ ديديد كه داخل بهشت مي شوند، و شما اشتباه مى‏كرديد؟ آنگاه رو به بهشتيان كرده مى‏گويند حال به بهشت درآئيد، كه نه ترسى بر شما باشد ، و نه اندوهناك مي شويد ! “**

و از اين قبيل است آيه:

* ” يوم ندعوا كل اناس بامامهم، فمن أوتى كتابه بيمينه،
* **روزي كه هر قومى را به نام پيشواشان صدا مى‏زنيم، پس هر كس كتابش به دست راستش داده شود....“**

كه از اين آيه نيز بر مى‏آيد: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن كتاب از قبيل همان حكومتى است كه گفتيم خدا به اين طائفه داده است.

پس از بحثى كه در باره شفاعت گذشت، اين نتيجه بدست آمد: **كه شفاعت در آخرين موقف از مواقف قيامت بكار مى‏رود، كه يا گنه‏كار بوسيله شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلا داخل آتش نمي شود، و يا آنكه بعد از داخل شدن در آتش، بوسيله شفاعت نجات مى‏يابد، يعنى شفاعت باعث مي شود كه خدا به احترام شفيع، رحمت خود را گسترش مي دهد .**

( مستند: آيه 48 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 232 تا 283 )

# مقام و رضایت رسول الله در آخرت

* ” وَ لَلاَخِرَةُ خَيرٌ لَّك مِنَ الأُولى‏،
* وَ لَسوْف يُعْطِيك رَبُّك فَترْضى،
* **و مسلما آخرت براى تو از دنيا بهتر است،**
* **و پروردگارت به زودى عطايى مى‏كند كه راضى شوى! “**

مفاد آيه قبلى موقف كرامت و عنايت الهى را براى رسول خدا صلى‏الله‏ عليه‏وآله‏وسلّم‏ اثبات مى‏كرد، در اين آيه مى‏فرمايد: تازه زندگى دنياى تو با آن كرامت و بزرگى كه دارى، و با آن عنايتى كه خداى تعالى به تو دارد در برابر زندگى آخرتت چيزى نيست، و زندگى آخرت تو از دنيايت بهتر است!

” و لسوف يعطيك ربك فترضى،“ اين آيه شريفه آيه قبل را تثبيت مى‏كند و مى‏فرمايد: در زندگى آخرت خداى تعالى آنقدر به تو عطا مى‏كند تا راضى شوى!

در اين هم عطاى خدا را مطلق آورده، و هم رضايت رسول خدا صلى‏الله‏ عليه‏وآله‏وسلّم‏ را.

در روايات اسلامي در درالمنثور است كه ابن منذر و ابن مردويه و ابو نعيم - در كتاب الحليه - از طريق حرب بن شريح روايت كرده‏اند كه گفت: من به ابى جعفر محمد بن على بن الحسين( امام باقر عليه‏السلام) گفتم: به نظر شما اين شفاعتى كه اهل عراق بر سر زبانها دارند حق است؟ فرمود: آرى به خدا سوگند عمويم محمد بن حنفيه از على بن ابى طالب نقل كرد كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم فرمود: آنقدر از امتم شفاعت مى‏كنم كه خداى تعالى خطاب مى‏كند:

* اى محمد آيا راضى شدى ؟ عرضه مى‏دارم:
* بلى، پروردگارا راضى شدم !

آنگاه ( امام باقر عليه السلام) رو به من - حرب ابن شريح - كرد و فرمود: شما به اهل عراق مى‏گوييد: از تمامى آيات قرآن آيه‏اى كه بيش از همه اميد بخش است آيه زير است كه مى‏فرمايد:

* ” يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا
* **اى بندگانم كه بر خود ستم روا داشتيد، از رحمت خدا مايوس نشويد، كه خدا همه گناهان را مى‏آمرزد.“**

عرضه داشتم بله، ما اينطور معتقديم. فرمود:

ليكن ما اهل بيت مى‏گوييم از همه آيات در كتاب خدا اميد بخش‏تر آيه زیر است، كه راجع به شفاعت است:

* **” و لسوف يعطيك ربك فترضى!“**

( مستند: آيه 4و 5 سوره ضحي الميزان ج 20 ص 523 )

# شفاعت در روايات اسلامي

**1-** در امالى شيخ صدوق از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امير المؤمنين عليه‏السلام، روايت كرده كه فرمود: رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرمود:

* **” كسى كه به حوض من ايمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نكند، و كسي كه به شفاعت من ايمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد، آنگاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص كسانى از امت من است، كه مرتكب گناهان كبيره شده باشند، و اما نيكوكاران از ايشان هيچ گرفتارى پيدا نمى‏كنند!**

**راوي مي گويد: من به حضرت رضا عرضه داشتم: يا بن رسول الله ! پس معناى اين كلام خداي تعالى كه مى‏فرمايد: ” و لا يشفعون الا لمن ارتضى“ چيست؟ فرمود: شفاعت نمى‏كنند، مگر كسى را كه خدا دينش را پسنديده باشد! “**

**2-** در تفسير عياشى از سماعة بن مهران، از ابى ابراهيم، از حضرت كاظم عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در ذيل آيه:

* ” عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا،
* **اميد آن داشته باش، كه پروردگارت به مقام محمودت برساند!“**

فرمود: **روز قيامت مردم همگى از شكم خاك بر مي خيزند، و مقدار چهل سال مى‏ايستند، و خداي تعالى آفتاب را دستور مي دهد تا بر فرق سرهاشان آنچنان نزديك شود كه از شدت گرما عرق بريزند، و به زمين دستور مى‏رسد كه عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم مى‏روند، و از او مي خواهند تا شفاعتشان كند، آدم مردم را به نوح دلالت مى‏كند، و نوح ايشانرا به ابراهيم، و ابراهيم به موسى ، و موسى به عيسى و عيسى به ايشان مي گويد: بر شما باد به محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏، خاتم النبيين، پس محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مى‏فرمايد: آرى من آماده اينكارم، پس به راه مى‏افتد، تا دم در بهشت مى‏رسد، و دق الباب مى‏كند، از درون بهشت مى‏پرسند: كه هستى؟ و خدا داناتر است، پس محمد مى‏گويد: من محمدم! از درون خطاب مى‏رسد: در را به رويش باز كنيد، چون در به رويش گشوده مي شود، به سوى پروردگار خود روى مى‏آورد، در حاليكه سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمي دارد تا اجازه سخن به وى دهند و بگويند حرف بزن و درخواست كن! كه هر چه بخواهى داده خواهى شد و هر كه را شفاعت كنى پذيرفته خواهد شد.**

**پس سر از سجده بر مي دارد، دوباره رو به سوى پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده مى‏افتد، اين بار هم همان خطابها به وى مي شود، سر از سجده بر مي دارد، و آنقدر شفاعت مى‏كند، كه دامنه شفاعتش حتى به درون دوزخ رسيده، شامل حال كسانى كه به اتش سوخته‏اند، نيز مي شود، پس در روز قيامت در تمامى مردم از همه امتها، هيچ كس آبروى محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ را ندارد، اين است آن مقامى كه آيه شريفه ” عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا، “ بدان اشاره دارد .**

مؤلف: اين معنا در رواياتى بسيار زياد از سنى و شيعه وارد شده است، و دلالت دارد بر اينكه مقام محمود در آيه شريفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد كه غير آنجناب، يعنى ساير انبياء و غير انبياء هم بتوانند شفاعت كنند، چون ممكن است شفاعت آنان فرع شفاعت آنجناب باشد، و فتح باب شفاعت به دست آنجناب بشود.

**3-** در تفسير عياشى نيز از يكى از دو امام باقر و صادق عليهماالسلام روايت آمده كه در تفسير آيه ”عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا، “ فرمود: اين مقام شفاعت است.

**4-** باز در تفسير عياشى از عبيد بن زراره روايت آمده، كه گفت: شخصى از امام صادق عليه‏السلام‏ پرسيد:

آيا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردى از حاضران پرسيد: آيا مؤمن هم به شفاعت محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در آن روز محتاج مي شود؟ فرمود: بله، براى اينكه مؤمنين هم خطايا و گناهانى دارند، و هيچ احدى نيست مگر آنكه محتاج شفاعت آنجناب مي شود.

راوى مي گويد: مردى از اين گفتار رسولخدا پرسيدكه فرمود: من سيد و آقاى همه فرزندان آدمم، و در عين حال افتخار نمى‏كنم!

حضرت فرمود: **بله صحيح است، آنجناب حلقه در بهشت را مى‏گيرد، و بازش مى‏كند، و سپس به سجده مى‏افتد، خداي تعالى مى‏فرمايد: سر بلند كن، و شفاعت نما، كه شفاعتت پذيرفته است، و هر چه مي خواهى بطلب كه به تو داده مي شود، پس سر بلند مى‏كند و دوباره به سجده مى‏افتد باز خداي تعالى مى‏فرمايد: سر بلند كن و شفاعت نما كه شفاعتت پذيرفته است و درخواست نما كه درخواستت برآورده است. پس آنجناب سر بر مى‏دارد و شفاعت مى‏نمايد، و شفاعتش پذيرفته مي شود و درخواست مى‏كند، و به او هر چه خواسته مي دهند.**

1. در تفسير فرات، از محمد بن قاسم بن عبيد با ذكر يك يك راويان، از بشر بن شريح بصرى روايت آورده كه گفت: من به محمد بن على عليه السلام عرضه داشتم: كداميك از آيات قرآن اميدواركننده‏تر است؟ فرمود: قوم تو در اين باره چه مي گويند؟ عرضه داشتم: مي گويند آيه:

* ” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ،
* **بگو اى كساني كه در حق خود زياده‏روى و ستم كرديد، از رحمت خدا نوميد مشويد! “**

فرمود: و لكن ما اهل بيت اين را نمي گوئيم، پرسيدم: پس شما كدام آيه را اميدواركننده‏تر مي دانيد؟ فرمود آيه:

* ” و لسوف يعطيك ربك فترضى!
* به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت!

مؤلف : اما اينكه آيه: ” عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا....“ مربوط به مقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آيه با آن مساعد باشد و هم روايات بسيار زيادى كه از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم رسيده، كه فرمود: مقام محمود مقام شفاعت است، و اما اين كه گفتيم لفظ آيه با آن مساعد است، از اين جهت است كه جمله ” ان يبعثك . . .“ دلالت مى‏كند بر اينكه مقام نامبرده مقامى است كه در آن روز به ان جناب مي دهند. و چون كلمه **”محمود“** در آيه مطلق است شامل همه حمدها مي شود، چون مقيد به حمد خاصى نشده، اين خود دلالت مى‏كند بر اين كه همه مردم او را مى‏ستايند، چه اولين و چه آخرين !

و از سوى ديگر از آنجا كه حمد عبارتست از ثناى جميل در مقابل رفتار جميل اختيارى، پس به ما مى‏فهماند كه در آن روز از آن جناب به تمامى اولين و آخرين، رفتارى صادر مي شود، كه از آن بهره‏مند مى‏گردند، و او را مى‏ستايند.

و به همين جهت در روايت عبيد بن زراره، كه قبلا گذشت، فرمود: هيچ احدى نيست مگر آنكه محتاج به شفاعت محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مي شود.

و اما اينكه آيه ” و لسوف يعطيك ربك فترضى “ اميدوار كننده‏ترين آيه قرآن باشد، و حتى از آيه:” يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا...“ هم اميدواركننده‏تر باشد، علتش اين است كه نهى از نوميدى در آيه دوم، نهيى است كه هر چند در قرآن شريف مكرر آمده، مثلا از ابراهيم عليه‏السلام‏ حكايت كرده كه گفت :

* ” و من يقنط من رحمة ربه الا الضالون- ا**ز رحمت خدا نوميد نمي شوند، مگر مردم گمراه،“**

و از يعقوب عليه‏السلام حكايت كرده كه گفت:

* ” انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون - **بدرستيكه از رحمت خدا مايوس نمي شوند مگر مردم كافر .“**

و لكن در هر دو مورد اين نهى ناظر به نوميدى از رحمت تكوينى است، همچنانكه مورد دو آيه بدان شهادت مي دهد:

و اما آيه ” قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا، انه هو الغفور الرحيم، و انيبوا الى ربكم ...“ هر چند كه نهى از نوميدى از رحمت تشريعى خداست، به قرينه جمله ”اسرفوا على انفسهم“ كه به روشنى مى‏فهماند قنوط و نوميدى در آيه راجع به رحمت تشريعى، و از جهت معصيت است، و به همين جهت خداى سبحان وعده آمرزش گناهان را بطور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لكن دنبال آيه، عبارت ” ... و انيبوا الى ربكم،“ و جملات بعدى را آورده كه به توبه و اسلام و عمل به پيروى امر مى‏كند، و مى‏فهماند كه منظور آيه اين است كه بنده‏اي كه به خود ستم كرده، نبايد از رحمت خدا نوميد شود، مادام كه مي تواند توبه كند، و اسلام آورد، و عمل صالح كند، و از اين راه‏هاى نجات استفاده كند.

پس در آيه نامبرده رحمت خدا مقيد به قيود نامبرده شد، و مردم را امر مى‏كند كه به اين رحمت مقيد خدا، دست بياويزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است كه اميد رحمت مقيد مانند اميد رحمت مطلق و عام نيست، و آن رحمتى كه خدا به پيامبرش وعده داده، رحمت عمومى و مطلق است، چون آنجناب را ”رحمة للعالمين“ خوانده و اين وعده مطلق را در آيه : ” و لسوف يعطيك ربك فترضى “ به پيامبر گراميش داده، تا او را دلخوش و شادمان كند .

توضيح اينكه آيه شريفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده‏اى است خاص به رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم، و در سراسر قرآن، خداى سبحان احدى از خلايق خود را هرگز چنين وعده‏اى نداده است. در اين وعده اعطاء خود را به هيچ قيدى مقيد نكرده، وعده اعطائى است مطلق، البته وعده‏اى نظير اين به دسته‏اى از بندگان خود داده، كه در بهشت به آنها بدهد، و فرموده:

* ” لهم ما يشاؤن عند ربهم !
* ايشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند!‌“

و نيز فرموده :

* ” لهم ما يشاؤن فيها، و لدينا مزيد،
* ايشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بيش از آنهم هست!“

كه مى‏رساند آن دسته نامبرده در بهشت چيزهائى مافوق خواست خود دارند.

و معلوم است كه مشيت و خواست به هر خيرى و سعادتى تعلق مى‏گيرد، كه به خاطر انسان خطور بكند، معلوم مي شود در بهشت از خير و سعادت چيزهائى هست كه بر قلب هيچ بشرى خطور نمي كند، همچنانكه فرمود:

* ” فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين ،
* **هيچ كس نمي داند كه چه چيزها كه مايه خوشنودى آنان است، بر ايشان ذخيره كرده‏اند. “**

خوب ، وقتى عطاهاى خدا به بندگان با ايمان و صالحش اين باشد، كه مافوق تصور و از اندازه و قدر بيرون باشد، معلوم است كه آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء مى‏كند، وسيع‏تر و عظيم‏تر از اينها خواهد بود!

اين وضع عطاى خداى تعالى است، و اما ببينيم خوشنودى رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ چه حد و حدودى دارد، و اين را مي دانيم كه اين خوشنودى غير رضا به قضا و قسمت خداست، كه در حقيقت برابر با امر خداست، چون خدا مالك و غنى على الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چيزى ندارد، و لذا بايد به انچه پروردگارش عطا مى‏كند راضى باشد، چه كم و چه زياد، و نيز بايد به آن قضائى كه خدا در باره‏اش مى‏راند، خوشنود و راضى باشد، چه خوب و چه بد، و وقتى وظيفه هر عبدى اين بود، رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به اين وظيفه داناتر، و عامل‏تر از هر كس ديگر است، او نمي خواهد مگر آنچه را كه خدا در حقش بخواهد .

پس رضا در آيه: ”‌ و لسوف يعطيك ربك فترضى،“ اين رضا نيست، چون گفتيم: رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم از خدا راضى است چه عطا بكند، و چه نكند، و در آيه مورد بحث رضايت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و اين معنا را مى‏رساند: كه خدا اينقدر به تو مي دهد تا راضى شوى، پس معلوم است اين رضا غير آن است، نظير اين است كه به فقيرى بگوئى: من آنقدر به تو مال مي دهم، تا بى نياز شوى، و يا به گرسنه‏اى بگوئى: آنقدر طعامت مي دهم تا سير شوى، كه در اين گونه موارد رضايت رسولخدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم و بى نياز كردن فقير، و طعام به گرسنه به هيچ حد و اندازه‏اى مقيد نشده است.

همچنانكه مى‏بينيم نظير چنين اعطاى بى حدى را خداوند به طائفه‏اى از بندگانش وعده داده و فرموده :

* ” ان الذين آمنوا، و عملوا الصالحات، اولئك هم خير البرية، جزاؤهم عند ربهم، جنات عدن تجرى من تحتها الانهار، خالدين فيها ابدا، رضى الله عنهم، و رضوا عنه، ذلك لمن خشى ربه،
* **كساني كه ايمان آورده، و عمل صالح كردند، بهترين خلق خدايند، پاداششان نزد پروردگارشان عبارتست از بهشت‏هاى عدن، كه نهرها از دامنه آنها روانست، و ايشان به طور ابد در آن جاويدانند، خدا از ايشان راضى است، و ايشان هم از خدا راضى مي شوند، اين پاداشها براى كسى است كه از پروردگارش در خشيت باشد.“**

كه اين وعده نيز از آنجا كه در مقام امتنان است و وعده‏اى است خصوصى، لذا بايد امرى باشد مافوق آنچه كه مؤمنين به طور عموم وعده داده شده‏اند، و بايد از آن وسيع‏تر، و خلاصه بى حساب باشد.

از سوى ديگر مى‏بينيم: كه خداي تعالى در باره رسول گراميش فرمود: - ” بالمؤمنين رؤف رحيم،

* **به مؤمنين رؤف و رحيم است،“**

و در اين كلام خود رأفت و رحمت آنجناب را تصديق فرموده با اين حال چطور اين رسول رؤف و رحيم راضى مي شود كه خودش در بهشت به نعمت‏هاى آنجا متنعم باشد و در باغهاى بهشت با خيال آسوده قدم بزند، در حاليكه جمعى از مؤمنين به دين او، و به نبوت او، و شيفتگان به فضائل و مناقب او، در دركات جهنم در غل و زنجير باشند؟ و در زير طبقاتى از آتش محبوس بمانند؟ با اينكه به ربوبيت خدا، و به رسالت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏ و آله ‏وسلّم، و به حقانيت آنچه رسول آورده، معترف بوده‏اند، تنها جرمشان اين بوده كه جهالت برايشان چيره گشته، ملعبه شيطان شدند، و در نتيجه گناهانى مرتكب گشتند، بدون اينكه عناد و استكبارى كرده باشند .

و اگر يكى از ماها به عمر گذشته خود مراجعه كند، و بينديشد: كه در اين مدت چه كمالات، و ترقياتى را مي توانست به دست آورد، ولى در به دست آوردن آنها كوتاهى كرده، آنوقت خود را به باد ملامت مى‏گيرد، و به خود خشم نموده، يكى يكى كوتاهى‏گرى‏ها را به رخ خود مى‏كشد و به خود بد و بيراه مي گويد، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانى خود مي شود، كه در آن هنگام چقدر نادان و بى تجربه بوده است؟ به محض آنكه به ياد آن دوران تاريك عمر مى‏افتد، خشمش فرو مى‏نشيند، و خودش به خود رحم مى‏كند، و دلش براى خودش مي سوزد، در حالي كه اين حس ترحم كه در فطرت او است، يك وديعه‏اى است الهى، و قطره‏ايست از درياى بى‏كران رحمت پروردگار، با اين كه حس ترحم او ملك خود او نيست، بلكه عاريتى است، و علاوه قطره‏ايست در برابر رحمت خدا، مع ذلك خودش براى خودش ترحم مي كند، آنوقت چطور ممكن است، كه درياى رحمت رب العالمين، در موقفى كه او است و انسانى جاهل و ضعيف، به خروش نيايد؟ و چطور ممكن است مجلاى َاتَّم رحمت رب العالمين، يعنى رسولخدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ به دستگيرى او نشتابد، و او را كه در زندگى دنيا و در حين مرگ كه در مواقف خطرناك ديگر، وزر و وبال خطاياى خود را چشيده، همچنان در شكنجه دوزخ بگذارد، و او را نجات ندهد؟

1. در تفسير قمى ، در ذيل جمله :

* ” و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له .... “

از ابى العباس تكبير گو: روايت كرده كه گفت غلامى آزاد شده يكى از همسران على بن الحسين، كه نامش ابو ايمن بود، داخل بر امام ابى جعفر عليه‏السلام‏ شد، و گفت: اى ابى جعفر ! دل مردم را خوش مى‏كنيد، و مي گوئيد شفاعت محمد! شفاعت محمد ! خلاصه بگذاريد مردم به وظائف خود عمل كنند!

ابو جعفرعليه‏السلام‏ آنقدر ناراحت و خشمناك شد، كه رنگش تيره گشت و سپس فرمود:

* **واى بر تو اى ابا ايمن، آيا عفتى كه در باره شكم و شهوتت ورزيدى (يعني مقدس‏مابيت) تو را به طغيان در آورده ولى متوجه باش كه اگر فزع هاى قيامت را ببينى، آنوقت مى‏فهمى كه چقدر محتاج به شفاعت محمدى!**
* **واى بر تو مگر شفاعت جز براى گنه‏كارانى كه مستوجب آتش شده‏اند تصور دارد؟**

آنگاه اضافه كرد:

* **هيچ احدى از اولين و آخرين نيست، مگر آنكه در روز قيامت محتاج شفاعت محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است**، و نيز اضافه كرد كه: **در روز قيامت يك شفاعت رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در امتش دارد، و يك شفاعتى ما در شيعيانمان داريم، و يك شفاعت شيعيان ما در خاندان خود دارند.**

و سپس فرمود:

* **يك نفر مؤمن در آنروز به عدد نفرات دو تيره بزرگ عرب ربيعه و مضر شفاعت مى‏كند، و نيز مؤمن براى خدمتگذاران خود شفاعت مى‏كند، و عرضه ميدارد: پروردگارا اين شخص حق خدمت بگردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ مى‏كرد .**

مؤلف : اينكه امام فرمود: احدى از اولين و آخرين نيست مگر آنكه محتاج شفاعت محمد صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ مي شود، ظاهرش اين است كه اين شفاعت عمومى، غير آن شفاعتى است كه در ذيل روايت فرمود: واى بر تو مگر شفاعت جز براى گنه‏كارانيكه مستوجب آتشند تصور دارد؟

در اين معنا روايت ديگرى است كه هم عامه و هم خاصه نقل كرده‏اند و بر اين معنا دلالت مى‏كند، و نيز آيه زير است:

* ” ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون.“

چون مى‏فهماند ملاك در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند كه در روز قيامت مالك شفاعتند.

و در آيه زير مي فرمايد:

* ” و كذلك جعلناكم امة وسطا، لتكونوا شهداء على الناس، و يكون الرسول عليكم شهيدا.“

كه انبياء شهداى خلقند، و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم، شهيد بر انبياء است، پس رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ شهيد شهيدان، و گواه گواهان است، پس شفيع شفيعان نيز هست، و اگر شهادت شهداء نمى‏بود، اصلا قيامت اساس درستى نداشت .

1. در تفسير قمى نيز در ذيل جمله:

* ” و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له....“

امام عليه‏السلام فرمود:

* **احدى از انبياء و رسولان خدا به شفاعت نمى‏پردازد، مگر بعد از آنكه خدا اجازه داده باشد، مگر رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ كه خداي تعالى قبل از روز قيامت به او اجازه داده، و شفاعت مال او، و امامان از ولد او است، و آنگاه بعد از ايشان ساير انبياء شفاعت خواهند كرد.**

**8-** درخصال از على عليه‏السلام‏ روايت كرده كه گفت: رسولخدا صلى‏الله ‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ فرمود: سه طائفه به درگاه خدا شفاعت مى‏كنند، و شفاعتشان پذيرفته هم مي شود، اول انبياء، دوم علماء، سوم شهداء .

مؤلف : ظاهرا مراد به شهداء شهداى در ميدان جنگ است، چون معروف از معناى اين كلمه در زبان اخبار ائمه عليهم‏السلام همين معنا است، نه معناى گواهى دادن بر اعمال، كه اصطلاح قرآن كريم است.

**9-** و نيز در خصال، در ضمن حديث معروف به **چهار صد** آمده : كه امير المؤمنين فرمودند: **براى ما شفاعتى است، و براى اهل مودت ما شفاعتى !**

مؤلف : در اين بين روايات بسيارى در باب **شفاعت سيّده زنان بهشت حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها،** و نيز شفاعت ذريه او، غير از ائمه، وارد شده، و همچنين روايات ديگرى در شفاعت مؤمنين، و حتى طفل سقط شده از ايشان، نقل شده است.

از آن جمله در حديث معروف از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم كه فرمود:

* ” تناكحوا تناسلوا - **زن بگيريد، و نسل خود را زياد كنيد، كه من در روز قيامت به وجود شما نزد امتهاى ديگر مباهات مى‏كنم، و حتى طفل سقط شده را هم به حساب مى‏آورم، و همين طفل سقط شده با قيافه‏اى اخمو، به در بهشت مى‏ايستد، هر چه به او مي گويند: دراى، داخل نمي شود، و مي گويد: تا پدر و مادرم نيايند داخل نمى‏شوم،**  تا آخر حديث. “

**10-** در خصال از امام ابى عبد الله از پدرش از جدش از على عليه ‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: **براى بهشت هشت دروازه است، كه از يك دروازه انبياء و صديقين وارد مي شوند، و دربى ديگر مخصوص شهداء و صالحين است، و پنج درب ديگر آن مخصوص شيعيان و دوستان ما است، و خود لايزال بر صراط ايستاده، دعا مى‏كنم، و عرضه مي دارم: پروردگارا شيعيان و دوستان و ياوران مرا، و هر كس كه در دنيا با من تولى داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ كن، كه ناگهان از درون عرش ندائى مى‏رسد: دعايت مستجاب شد، و شفاعتت پذيرفته گرديد، و آنروز هر مردى از شيعيان من، و دوستان و ياوران من، و آنانكه عملاً و زباناً با دشمنان من جنگيدند، تا هفتاد هزار نفر از همسايگان و خويشاوندان خود را شفاعت مى‏كنند.**

( لازمه اين معنا آن است كه زندگى يك نفر شيعه اهل بيت عليهم‏السلام در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است، همچنانكه ديديم اثر انحراف دشمنان اهل بيت تا چهارده قرن باقى مانده و هنوز هم باقى مي ماند.)

**يك درب ديگر بهشت مخصوص ساير مسلمانان است، آنهائيكه اعتراف به شهادت لا اله الا الله داشتند، و در دل يك ذره بغض و دشمنى ما اهل بيت را نداشته‏اند.**

**11-** در كافى از حفص مؤذن از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده، كه در رساله‏اي كه به سوى اصحابش نوشت، فرمود:

* **و بدانيد كه احدى از خلايق خدا، شما را از خدا بى نياز نمى‏كند ( نه كسى هست كه اگر خدا نداد او بدهد، و نه كسى كه اگر خدا بلائى فرستاد او از آن جلوگيرى كند، ) نه فرشته مقربى اينكاره است، و نه پيامبر مرسلى، و نه كسى پائين‏تر از اين. هر كس دوست مي دارد شفاعت شافعان نزد خدا سودى به حالش داشته باشد، بايد از خدا رضايت بطلبد .**

**12-** در تفسير فرات به سند خود از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود : جابر به امام باقرعليه‏السلام‏ عرض كرد: فدايت شوم، يا بن رسول الله ! حديثى از جده‏ات فاطمه عليها سلام برايم حديث كن، جابر همچنان مطالب امام را در خصوص شفاعت فاطمه عليها سلام‏ در روز قيامت ذكر مى‏كند، تا مى‏رسد به اينجا كه مي گويد: امام ابو جعفر فرمود: **پس به خدا سوگند، از مردم كسى باقى نمى‏ماند مگر كسي كه اهل شك باشد، و در عقائد اسلام ايمان راسخ نداشته، و يا كافر و يا منافق باشد، پس چون اين چند طائفه در طبقات دوزخ قرار مى‏گيرند، فرياد مى‏زنند، كه خداي تعالى آنرا چنين حكايت مى‏فرمايد:**

* ” فما لنا من شافعين و لا صديق حميم، فلو ان لنا كرة، فنكون من المؤمنين،
* **ما هيچ يك از اين شافعان را نداشتيم، تا برايمان شفاعت كنند، و هيچ دوست دلسوزى نداشتيم تا كمكى برايمان كنند، خدايا اگر براى ما برگشتى باشد، حتما از مؤمنين خواهيم بود.“**

آنگاه امام باقر عليه‏السلام‏ فرمود: **ولى هيهات هيهات كه به خواسته‏شان برسند، و به فرض هم كه برگردند، دوباره به همان منهيات كه از آن نهى شده بودند، رو مى‏آورند، و بدرستيكه دروغ مى‏گويند.**

مؤلف : اينكه امام عليه‏السلام‏ به آيه: ”فما لنا من شافعين ...“ تمسك كردند، دلالت دارد بر اينكه امام عليه‏السلام ‏آيه را دال بر وقوع شفاعت دانسته‏اند، با اينكه منكرين شفاعت، آيه را از جمله ادله بر نفى شفاعت گرفته بودند.

اگر مراد خداي تعالى صرف انكار شفاعت بود، جا داشت بفرمايد:” فما لنا من شفيع و لا صديق حميم - **ما نه شفيعى داشتيم، و نه دوستى دلسوز.**“ فرمود: از شافعان هيچ شفيعى نداشتيم. معلوم مي شود شافعانى بوده‏اند و جماعتى بوده‏اند كه از شافعان شفيع داشته‏اند، و جماعتى نداشته‏اند، يعنى شفاعت شافعان در باره آنان فائده‏اى نداشته است و اين آرزوئى است كه در مقام حسرت كرده‏اند، و معلوم است كه آرزوى در مقام حسرت، آرزوى چيزى است كه مى‏بايستى داشته باشند، ولى ندارند، و حسرت مى‏خورند ، كه ايكاش ما هم آنرا مي داشتيم.

پس معناى اينكه گفتند: اگر براى ما بازگشتى بود، اين است كه ايكاش برمى‏گشتيم، و از مؤمنين مي شديم، تا مانند آنان به شفاعت مى‏رسيديم، پس آيه شريفه از ادله‏ايست كه بر وقوع شفاعت دلالت مى‏كند، نه بر نفى و انكار آن .

**13-** در توحيد، از امام كاظم”ع“، از پدرش، از پدران بزرگوارش عليهم‏السلام‏، از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت آورده، كه فرمود:

* **در ميان امت من تنها شفاعت من به مرتكبين گناهان كبيره مى‏رسد، و اما نيكوكاران هيچ گرفتارى ندارند كه محتاج شفاعت شوند.**

شخصى عرضه داشت:يا بن رسول الله: چطور شفاعت مخصوص مرتكبين كبيره‏ها است با اينكه خداي تعالى مى‏فرمايد: ”و لا يشفعون الا لمن ارتضى،“ و معلوم است كه مرتكب گناهان كبيره مرتضى و مورد پسند خدا نيستند؟

امام كاظم عليه‏السلام‏ فرمود:

* **هيچ مؤمنى گناه نمى‏كند مگر آنكه گناه ناراحتش مي سازد و در نتيجه از گناه خود نادم مي شود، و رسولخدا صلى‏الله ‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرموده بود: كه براى توبه همينكه نادم شوى كافى است، و نيز فرمود: كسيكه از حسنه خود خوشحال، و از گناهكارى خود متاذى و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس كسيكه از گناهى كه مرتكب شده پشيمان نمي شود، مؤمن نيست، و از شفاعت بهره‏مند نمي شود، و از ستمكاران است ، كه خداي تعالى در باره‏شان فرموده: ”ما للظالمين من حميم و لا شفيع يطاع - ستمكاران نه دلسوزى دارند، و نه شفيعى كه شفاعتش خريدار داشته باشد. “**

شخصى كه در آن مجلس بود عرضه داشت: يا بن رسول الله چگونه كسيكه بر گناهى كه مرتكب شده پشيمان نمي شود مؤمن نيست؟ فرمود:

* **جهتش اين است كه هيچ انسانى نيست كه يقين داشته باشد بر اينكه در برابر گناهان عقاب مي شود، مگر آنكه اگر گناهى مرتكب شود، از ترس آن عقاب پشيمان مى‏گردد و همينكه پشيمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت مي شود، و اما وقتى پشيمان نشود، بر آن گناه اصرار مى‏ورزد، و مصر بر گناه آمرزيده نمي شود، چون مؤمن نيست، و به عقوبت گناه خود ايمان ندارد، چه اگر ايمان داشت، قطعا پشيمان مي شد.**
* **و رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ هم فرموده بود: كه هيچ گناه كبيره‏اى با استغفار و توبه كبيره نيست، و هيچ گناه صغيره‏اى با اصرار صغيره نيست، و اما اينكه خداى عز و جل فرموده:** ”و لا يشفعون الا لمن ارتضى،“ **منظور اين است كه شفيعان در روز قيامت شفاعت نمى‏كنند مگر كسى را كه خدا دين او را پسنديده باشد، و دين همان اقرار به جزاء بر طبق حسنات و سيئات است، پس كسى كه دينى پسنديده داشته باشد، قطعا از گناهان خود پشيمان مي شود، چون چنين كسى به عقاب قيامت آشنائى و ايمان دارد.**

مؤلف : اينكه امام عليه‏السلام‏ فرمود: و از ستمكاران است . . . در اين جمله كوتاه، ظالم روز قيامت را معرفى نموده، اشاره مى‏كند به آن تعريضى كه قرآن از ستمكار كرده و فرموده:

* ” فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين، الذين يصدون عن سبيل الله، و يبغونها عوجا، و هم بالاخرة كافرون،
* **پس جار زنى در ميان آنان جار كشيد: كه لعنت خدا بر ستمكاران، يعنى كسانيكه مردم را از راه خدا جلوگيرى مى‏كنند، و دوست مي دارند آنرا كج و معوج سازند، و به اخرت هم كافرند! “**

و اين همان كسى است كه اعتقاد به روز مجازات ندارد، در نتيجه اگر اوامرى از خدا از او فوت شد ناراحت نمي شود، و يا اگر محرماتى را مرتكب گشت، دچار دل واپسى نمى‏گردد، و حتى اگر تمامى معارف الهيه، و تعاليم دينيه را انكار كرد، و يا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنائى به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نكرد، هيچ دلواپسى پيدا نمى‏كند، و اگر سخنى از آن به ميان مى‏آورد، از در استهزاء و تكذيب است .

و اينكه فرمود: پس اين تائب و مستحق شفاعت است، معنايش اين است كه او به سوى خدا بازگشته، و داراى دينى مرضى و پسنديده گشته، از مصاديق شفاعت قرار گرفته است، و گر نه اگر منظور توبه اصطلاحى بود، توبه خودش يكى از شفعا است.

و اينكه كلام رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم را نقل كرد كه فرمود: **هيچ گناهى با استغفار كبيره نيست ....** منظورش از اين نقل تمسك به جمله بعدى بود كه فرمود: **و هيچ صغيره‏اى با اصرار صغيره نيست.** چون كسي كه از گناه صغيره، گرفته خاطر و پشيمان نمي شود، گناه در باره او وضع ديگرى بخود مى‏گيرد، و عنوان تكذيب به معاد و ظلم به ايات خدا را پيدا مى‏كند، و معلوم است كه چنين گناهى آمرزيده نيست، زيرا گناه وقتى آمرزيده مي شود كه يا صاحبش توبه كند، كه مصر بر گناه گفتيم پشيمان نيست و توبه نمى‏كند، و يا به شفاعت آمرزيده مي شود، كه باز گفتيم شفاعت دين مرضى مي خواهد، و دين چنين شخصى مرضى نيست.

نظير اين معنا در روايت علل آمده كه از ابى اسحاق القمى، نقل كرده كه گفت: من به ابى جعفر امام محمد بن على باقر”ع“ عرضه داشتم: يا بن رسول الله ! از مؤمن مستبصر برايم بگو، كه وقتى داراى معرفت مي شود كمال مى‏يابد، آيا باز هم زنا مى‏كند؟ فرمود : بخدا سوگند نه ! پرسيدم آيا لواط مى‏كند؟ فرمود: بخدا سوگند، نه! مي گويد پرسيدم: آيا دزدى مى‏كند؟ فرمود: نه! پرسيدم: آيا شراب ميخورد؟ فرمود: نه ! پرسيدم: آيا هيچيك از اين گناهان كبيره را مى‏كند و هيچ عمل زشتى از اين اعمال مرتكب مي شود؟ فرمود: نه! پرسيدم: پس مى‏فرمائيد: اصلا گناه نمي كند؟ فرمود: **نه ! در حاليكه مؤمن است ممكن است گناه كند، چيزى كه هست مؤمنى است مسلمان، و گناهكار!**  پرسيدم: معناى مسلمان چيست؟ فرمود: **مسلمان بطور دائم گناه نمي كند، و بر آن اصرار نمى‏ورزد...!**

**14-** در خصال، به سندهائى از حضرت رضا، از پدران بزرگوارش عليهم ‏السلام‏، از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم، روايت كرده كه فرمود: **چون روز قيامت شود، خداى عز و جل براى بنده مؤمنش تجلى مى‏كند، و او را به گناهانى كه كرده يكى يكى واقف مي سازد، و آنگاه او را مى‏آمرزد، و اين بدان جهت مى‏كند كه تا هيچ ملك مقرب، و هيچ پيغمبرى مرسل، از فضاحت و رسوائى بنده او خبردار نشود، پرده‏پوشى مى‏كند، تا كسى از وضع او آگاه نگردد، آنگاه به گناهان او فرمان مي دهد تا حسنه شوند .**

**15-** از صحيح مسلم نقل شده: كه با سندى بريده، از ابى ذر، از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت آورده كه فرمود: **روز قيامت مردى را مى‏آورند، و فرمان مى‏رسد كه گناهان صغيره‏اش را به او عرضه كنيد، و سپس از او دور شويد، به او مي گويند: تو چنين و چنان كرده‏اى، او هم اعتراف مى‏كند، و هيچيك را انكار نمى‏كند، ولى همه دل واپسيش از اين است كه بعد از گناهان صغيره كبائرش را به رخش بكشند، آنوقت از شرم و خجالت چه كند؟ ولى ناگهان فرمان مى‏رسد: به جاى هر گناه يك حسنه برايش بنويسيد، مرد مى‏پرسد: آخر من گناهان ديگرى داشتم، و در اينجا نمى‏بينم؟** ابى ذر گفت: رسولخدا صلى‏الله ‏عليه ‏وآله‏وسلّم‏ وقتى به اينجا رسيد، آنچنان خنديد كه دندانهاى كنارش نمودار شد .

**16-** در امالى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آمده كه فرمود: **چون روز قيامت شود، خداى تبارك و تعالى رحمت خود بگستراند، آنچنان كه شيطان هم به طمع رحمت او بيفتد.**

مؤلف : اين سه روايت اخير، از مطلقات اخبارند، كه قيد و شرطى در آنها نشده، و منافات با روايات ديگرى ندارند، كه قيد و شرط در آنها شده است.

اخبار دال بر وقوع شفاعت از رسولخدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در روز قيامت، هم از طرق ائمه اهل بيت و هم از طرق عامه، بسيار و به حد تواتر رسيده است، كه صرفنظر از مفاد يك يك آنها، همگى بر يك معنا دلالت دارند، و آن اين است كه در روز قيامت افرادى گنه‏كار از اهل ايمان شفاعت مي شوند، حال يا اينكه از دخول در آتش نجات مى‏يابند، و يا اينكه بعد از داخل شدن بيرون مي شوند، و آنچه از اين اخبار بطور يقين حاصل مي شود، اين است كه گنه‏كاران از اهل ايمان در آتش خالد و جاودانه نمى‏مانند، و بطوريكه بخاطر داريد از قرآن كريم هم بيش از اين استفاده نمي شد .

( مستند: آيه 48 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 232 تا 283 )

### در المیزان در موضوع شفاعت منابع معتبری از روایات نقل شده بخاطر طولانی بودن آنها از ترجمه آن خودداری شد. در خاتمه این مبحث علامه میگوید:

### فصل دوم

### یک بحث فلسفى درباره شفاعت

جزئيات و تفاصيل مسئله معاد، چيزى نيست كه دست براهين عقلى بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئيات معاد، كه در كتاب و سنت وارد شده، اثبات نمايد، و علتش هم بنا به گفته بوعلى سينا اين است كه: آن مقدماتى كه بايد براهين عقلى بچيند، و بعد از چيدن آنها يك يك آن جزئيات را نتيجه بگيرد، در دسترس عقل آدمى نيست، و لكن با در نظر گرفتن اين معنا، كه آدمى بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردى عقلى و مثالى به خود مى‏گيرد و براهين عقلى دسترسى به اين انسان مجرد و مثالى دارد، لذا كمالاتى هم كه اين انسان در آينده در دو طريق سعادت و شقاوت به خود مى‏گيرد، در دسترس براهين عقلى هست.

آرى انسان از همان ابتداى امر، هر فعلى كه انجام دهد، از آن فعل هيئتى و حالى از سعادت و شقاوت در نفسش پديد مى‏آيد، كه البته مي دانيد مراد به سعادت، آن وضع و آن چيزيست كه براى انسان از آن جهت كه انسان است خير است، و مراد به شقاوت هر چيزى است كه براى او، از اين جهت كه انسان است مضر است.

آنگاه اگر همين فعل تكرار بشود، رفته رفته آن حالتى كه گفتيم: از هر فعلى در نفس پديد مى‏آيد، شدت يافته، و نقش مى‏بندد، و به صورت يك ملكه و يا بگو طبيعت ثانوى، در مى‏آيد، و سپس اين ملكه در اثر رسوخ بيشتر، صورتى سعيده، و يا شقيه در نفس ايجاد مى‏كند، و مبدء هيئت‏ها و صورتهاى نفسانى مي شود، حال اگر آن ملكه سعيده باشد، آثارش وجودى، و مطابق، و ملايم با صورت جديد، و با نفسى مي شود كه در حقيقت به منزله ماده‏ايست كه قابل و مستعد و پذيراى آن است، و اگر شقيه باشد، آثارش امورى عدمى مي شود، كه با تحليل عقلى به فقدان و شر برگشت مى‏كند.

پس نفسي كه سعيد است، از آثاريكه از او بروز مى‏كند لذت مى‏برد، چون گفتيم: نفس او نفس يك انسان است، و آثار هم آثار انسانيت او است، و او مى‏بيند كه هر لحظه انسانيتش فعليتى جديد به خود مى‏گيرد.

و بر عكس نفس شقى، آثارش همه عدمى است، كه با تحليل عقلى سر از فقدان و شر در مى‏آورد، پس همانطور كه گفتيم: نفس سعيد به آن آثار انسانى كه از خود بروز مي دهد، بدان جهت كه نفس انسانى است بالفعل لذت مى‏برد، نفس شقى هم هر چند كه آثارش ملايم خودش است، چون آثار آثار او است و لكن بدان جهت كه انسان است از آن آثار متالم مي شود.

اين مطلب مربوط به نفوس كامله است، در دو طرف سعادت و شقاوت، يعنى انسانيكه هم ذاتش صالح و سعيد است، و هم عملش صالح است، و انسانيكه هم ذاتش شقى است، و هم عملش فاسد و طالح است، و اما بالنسبة به نفوس ناقص، كه در سعادت و شقاوتش ناقص است، بايد گفت اينگونه نفوس دو جورند: يكى نفسى است كه ذاتا سعيد است، ولى فعلا شقى است و دوم آن نفسى كه ذاتا شقى است ولى از نظر فعل سعيد است.

اما **قسم اول**، نفسى است كه ذاتش داراى صورتى سعيد است، يعنى عقائد حقه را كه از ثابتات است دارد، چيزيكه هست هيئت‏هائى شقى و پست، و در اثر گناهان و زشتى‏هائيكه مرتكب شده به تدريج از روزي كه در شكم مادر به اين بدن متعلق شده، و در دار اختيار قرار گرفته، در او پيدا شده، و چون اين صورتها با ذات او سازگارى ندارد، ماندنش در نفس قسرى و غير طبيعى است، و برهان عقلى اين معنا را ثابت كرده: كه قسر و غير طبيعى دوام نمى‏آورد، پس چنين نفسى، يا در دنيا، يا در برزخ، و يا در قيامت، تا ببينى، رسوخ و ريشه دواندن صور شقيه تا چه اندازه باشد، طهارت ذاتى خود را باز مى‏يابد.

و همچنين نفسى شقى، كه ذاتا شقى است، ولى بطور عاريتى هيئت‏هاى خوبى در اثر اعمال صالحه به خود گرفته، از آنجا كه اين هيئت‏ها و اين صورتها با ذات نفس سازگارى ندارد، و براى او غير طبيعى است، و گفتيم غير طبيعى دوام ندارد، يا دير، و يا بزودى، يا در همين دنيا، و يا در برزخ، و يا در قيامت، اين صورتهاى صالحه را از دست مي دهد . باقى مي ماند آن نفسي كه در زندگى دنيا هيچ فعليتى نه از سعادت و نه از شقاوت به خود نگرفته، و همچنان ناقص و ضعيف از دار دنيا رفته است.

اينگونه نفوس مصداق ” مرجون لامر الله “ اند، تا خدا با آنها چه معامله كند.

اين آن چيزي است كه براهين عقلى در باب مجازات به ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است، و آنرا اثر و نتيجه اعمال مي داند، چون بالاخره روابط وضعى و اعتبارى، بايد به روابطى وجودى و حقيقى منتهى شود.

باز مطلب ديگري كه در دسترس برهانهاى عقلى است، اين است كه برهان عقلى مراتب كمال وجودى را مختلف مي داند، بعضى را ناقص و بعضى را كامل، بعضى را شديد و بعضى را ضعيف، كه در اصطلاح علمى اين شدت و ضعف را تشكيك مي گويند. مانند نور كه قابل تشكيك است، يعنى از يك شمع گرفته، به بالا مى‏رود، نفوس بشرى هم در قرب به خدا، كه مبدء هر كمال و منتهاى آنست، و دورى از او مختلف است.

بعضى از نفوس در سير تكاملى خود به سوى آن مبدئى كه از آنجا آمده‏اند، بسيار پيش مى‏روند، و بعضى ديگر كمتر و كمتر، و اين وضع علل فاعلى است، كه بعضى فوق بعضى ديگرند، و هر علت فاعلى واسطه گرفتن فيض از مافوق خود، و دادنش به مادون خويش است كه در اصطلاح فلسفى از آن ” ما به“ تعبير مى‏كنند، پس بعضى از نفوس كه همان نفوس كامله از قبيل نفوس انبياء عليهم‏السلام‏، و مخصوصا آنكه همه درجات كمال را پيموده، و به همه فعلياتى كه ممكن بوده رسيده، واسطه مي شود بين مبدء فيض، و علت‏هاى مادون، تا آنان نيز هيئت‏هاى شقيه و زشتى كه بر خلاف ذاتشان در نفوس ضعيفشان پيدا شده، زايل سازند، و اين همان شفاعت است البته شفاعتى كه مخصوص گنه‏كاران است.

( مستند: آيه 48 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 232 تا 283 )

### فصل سوم

### بحث اجتماعى درباره شفاعت

آنچه اصول اجتماعى به دست مي دهد، اين است كه مجتمع بشرى به هيچ وجه قادر بر حفظ حيات، و ادامه وجود خود نيست، مگر با قوانينى كه از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود، تا آن قوانين، ناظر بر احوال اجتماع باشد، و در اعمال يك يك افراد حكومت كند، و البته بايد قانونى باشد كه از فطرت اجتماع، و غريزه افراد جامعه، سر چشمه گرفته باشد، و بر طبق شرائط موجود در اجتماع وضع شده باشد، تا تمامى طبقات هر يك بر حسب آنچه با موقعيت اجتماعيش سازگار است، راه خود را به سوى كمال حيات طى كند، و در نتيجه جامعه به سرعت رو به كمال قدم بر دارد، و در اين راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال، و آثار گوناگون خود، و با برقرار كردن عدالت اجتماعى، كمك كار يكدگر در سير و پيشرفت شوند .

از سوى ديگر، اين معنا مسلم است، كه وقتى اين تعاون، و عدالت اجتماعى برقرار مي شود، كه قوانين آن بر طبق دو نوع مصالح و منافع مادى و معنوى هر دو وضع شود، و در وضع قوانين، رعايت منافع معنوى هم بشود، ( زيرا سعادت مادى و معنوى بشر، مانند دو بال مرغ است، كه در پروازش به هر دو محتاج است، اگر كمالات معنوى از قبيل فضائل اخلاقى در بشر نباشد، و در نتيجه عمل افراد صالح نگردد، به مرغى مي ماند كه مي خواهد با يك بال پرواز كند.) چون همه مي دانيم كه اين فضائل اخلاقى است، كه راستى و درستى و وفاى به عهد و خير خواهى و صدها عمل صالح ديگر درست مى‏كند.

و از آنجائيكه قوانين، و احكامي كه براى نظام اجتماع وضع مي شود، احكامى است اعتبارى، و غير حقيقى، و به تنهائى اثر خود را نمى‏بخشد، (چون طبع سركش و آزادى طلب بشر، همواره مي خواهد از قيد قانون بگريزد،) لذا براى اينكه تاثير اين قوانين تكميل شود، به احكام ديگرى جزائى نيازمند مي شود، تا از حريم آن قوانين حمايت و محافظت كند، و نگذارد يكدسته بوالهوس از آن تعدى نموده، دسته‏اى ديگر در آن سهل‏انگارى و بى اعتنائى كنند .

و به همين جهت مى‏بينيم هر قدر حكومت ( هر حكومتى كه باشد،) بر اجراء مقررات جزائى قويتر باشد، اجتماع در سير خود كمتر متوقف مي شود، و افراد كمتر از مسير خود منحرف و گمراه گشته، و كمتر از مقصد باز ميمانند.

و بر خلاف، هر چه حكومت ضعيف‏تر باشد، هرج و مرج در داخل اجتماع بيشتر شده، و جامعه از مسير خود منحرف و منحرف‏تر مي شود، پس به همين جهت يكى از تعليماتي كه لازم است در اجتماع تثبيت شود، تلقين و تذكر احكام جزائى است، تا اينكه همه بدانند: در صورت تخلف از قانون به چه مجازات‏ها گرفتار مى‏شوند، و نيز ايجاد ايمان به قوانين در افراد است، و نيز يكى ديگر اين است كه با ندانم‏كاريها، و قانون‏شكنى‏ها، و رشوه‏گيريها، اميد تخلص از حكم جزاء را در دلها راه ندهند، و شديدا از اين اميد جلوگيرى كنند.

باز به همين جهت بود كه دنيا عليه كيش مسيحيت قيام كرد، و آنرا غير قابل قبول دانست، براى اينكه در اين كيش به مردم ميگويند: كه حضرت مسيح خود را بر بالاى دار فدا، و عوض گناهان مردم قرار داد، و اين را به مردم تلقين كردند، كه اگر بيائيد، و با نمايندگان او صحبت كنيد، و از او خواهش كنيد، تا شما را از عذاب روز قيامت برهاند، آن نماينده اين وساطت را برايتان خواهد كرد، و معلوم است كه چنين دينى اساس بشريت را منهدم مى‏كند، و تمدن بشر را با سير قهقرى به توحش مبدل مي سازد.

همچنانكه ميگويند: آمار نشان داده كه دروغگويان و ستمكاران در ميان متدينين بيشتر از ديگرانند، و اين نيست مگر بخاطر اينكه، اين عده همواره دم از حقانيت دين خود مى‏زنند، و گفتگو از شفاعت مسيح در روز قيامت مى‏كنند، و لذا ديگر هيچ باكى از هيچ عملى ندارند، بخلاف ديگران، كه از خارج چيزى و تعليماتى در افكارشان وارد نگشته، به همان سادگى فطرت، و غريزه خدادادى خود باقى مانده‏اند و احكام فطرت خود را با تعليماتي كه احكام فطرى ديگر آنرا باطل كرده، باطل نمى‏كنند و بطور قطع حكم مى‏كنند به اينكه تخلف از هر قانونى كه مقتضاى انسانيت، و مدينه فاضله بشريت است، قبيح و ناپسند است .

و اى بسا كه جمعى از اهل بحث، مسئله شفاعت اسلام را هم، از ترس اينكه با همين قانون شكنى‏هاى زشت تطبيق نشود، تاويل نموده، و برايش معنائى كرده‏اند، كه هيچ ربطى به شفاعت ندارد، و حال آنكه مسئله شفاعت، هم صريح قرآن است، و هم روايات وارده در باره آن متواتر است .

و به جان خودم، نه اسلام شفاعت به ان معنائى كه آقايان كرده‏اند كه گفتيم هيچ ربطى به شفاعت ندارد اثبات كرده، و نه آن شفاعتى را كه با قانون‏ شكنى يعنى يك مسئله مسخره و زشت منطبق مي شود، قبول دارد.

اينجاست كه يك دانشمند كه مي خواهد در معارف دينى اسلامى بحث كند، و آنچه اسلام تشريع كرده، با هيكل اجتماع صالح، و مدينه فاضله تطبيق نمايد، بايد تمامى اصول و قوانين منطبق بر اجتماع را بر رويهم حساب كند و نيز بداند كه چگونه بايد آنها را با اجتماع تطبيق كرد، و در خصوص مسئله شفاعت بدست آورد: كه اولا شفاعت در اسلام به چه معنا است؟ و ثانيا اين شفاعتى كه وعده‏اش را داده‏اند، در چه مكان و زمانى صورت مى‏گيرد؟ و ثالثا چه موقعيتى در ميان ساير معارف اسلامى دارد؟ كه اگر اين طريقه را رعايت كند، مى‏فهمد كه اولا آن شفاعتى كه قرآن اثباتش كرده، اين است كه مؤمنين يعنى دارندگان دينى مرضى، در روز قيامت جاويدان در آتش دوزخ نمي مانند، البته همانطور كه گفتيم به شرطى كه پروردگار خود را با داشتن ايمان مرضى، و دين حق ديدار نموده باشد، پس اين وعده‏اى كه قرآن داده مشروط است، نه مطلق، (پس هيچكس نيست كه يقين داشته باشد كه گناهانش با شفاعت آمرزيده مي شود، و نمي تواند چنين يقينى پيدا كند.)

علاوه بر اين، قرآن كريم ناطق به اين معناست: كه هر كسى نمي تواند اين دو شرط را در خود حفظ كند، چون باقى نگهداشتن ايمان بسيار سخت است، و بقاى آن از جهت گناهان، و مخصوصا گناهان كبيره، و باز مخصوصا تكرار و ادامه گناهان، در خطرى عظيم است، آرى ايمان آدمى دائما در لبه پرتگاه قرار دارد، چون منافيات آن دائما آنرا تهديد به نابودى مى‏كند .

و چون چنين است، پس يك فرد مسلمان دائما ترس اين را دارد، كه مبادا گرانمايه‏ترين سرمايه نجات خود را از دست بدهد، و اين اميد هم دارد، كه بتواند با توبه و جبران مافات آنرا حفظ كند، پس **چنين كسى دائما در ميان خوف و رجاء قرار دارد،** و خداى خود را، هم از ترس مى‏پرستد، و هم به اميد، و در نتيجه در زندگيش هم در حالت اعتدال، ميان نوميدى، كه منشا خموديها است، و ميان اطمينان به شفاعت، كه كوتاهيها و كسالتها است، زندگى مى‏كند، نه بكلى نوميد است، و نه بكلى مطمئن، نه گرفتار آثار سوء آن نوميدى است، و نه گرفتار آثار سوء اين اطمينان.

و ثانيا مى‏فهمد، كه اسلام قوانينى اجتماعى قرار داده، كه هم جنبه ماديات بشر را تامين مى‏كند، و هم جنبه معنويات او را، بطوريكه اين قوانين، تمامى حركات و سكنات فرد و اجتماع را فرا گرفته، و براى هر يك از مواد آن قوانين، كيفر و پاداشى مناسب با آن مقرر كرده، اگر آن گناه مربوط به حقوق خلق است، دياتى، و اگر مربوط به حقوق دينى و الهى است، حدودى و تعزيرهائى معلوم كرده، تا آنجا كه يك فرد را بكلى از مزاياى اجتماعى محروم نموده، سزاوار ملامت و مذمت و تقبيح دانسته است .

و باز براى حفظ اين احكام، حكومتى تاسيس كرده، و اولى الامرى معين نموده، و از آنهم گذشته، تمامى افراد را بر يكدگر مسلط نموده، و حق حاكميت داده است، تا يك فرد (هر چند از طبقه پائين اجتماع باشد، ) بتواند فرد ديگرى را ( هر چند كه از طبقات بالاى اجتماع باشد،) امر به معروف و نهى از منكر كند.

و سپس اين تسلط را با دميدن روح دعوت دينى، زنده نگه داشته است، چون دعوت دينى كه وظيفه علماى امت است، متضمن انذار و تبشيرهائى به عقاب و ثواب در آخرت است، و به اين ترتيب اساس تربيت جامعه را بر پايه تلقين معارف مبدء و معاد بنا نهاده است .

اين است آنچه كه هدف همت اسلام از تعليمات دينى است، خاتم پيامبران آنرا آورد، و هم در عهد خود آنجناب، و هم بعد از آنجناب تجربه شد، و خود آن حضرت آنرا در مدت نبوتش پياده كرد، و حتى يك نقطه ضعف در آن ديده نشد، بعد از آن جناب هم تا مدتى به آن احكام عمل شد، چيزيكه هست بعد از آن مدت بازيچه دست زمامداران غاصب بنى اميه، و پيروان ايشان قرار گرفت، و با استبداد خود، و بازى‏گرى با احكام دين، و ابطال حدود الهى، و سياسات دينى، دين مبين اسلام را از رونق انداختند، تا كار به جائى رسيد كه همه مي دانيم، تمامى آزاديها كه اسلام آورده بود از بين رفت، و يك تمدن غربى جاى‏گزين تمدن واقعى اسلامى شد، و از دين اسلام در بين مسلمانان چيزى باقى نماند، مگر به قدر آن رطوبتى كه پس از خالى كردن كاسه آب در آن مي ماند .

و همين ضعف واضح كه در سياست دين پيدا شد، و اين ارتجاع و عقب گردى كه مسلمانان كردند، باعث شد از نظر فضائل و فواضل تنزل نموده، و به انحطاط اخلاقى و عملى گرفتار شوند، و يكسره در منجلاب لهو و لعب و شهوات و كارهاى زشت فرو روند، و در نتيجه تمام قرق‏هاى اسلام شكسته شد، و گناهانى در بينشان پديد آمد، كه حتى بى‏دينان هم از آن شرم دارند .

اين بود علت انحطاط، نه بعضى از معارف دينى، كه به غير از سعادت انسان در زندگى دنيا و آخرتش اثرى ندارد، خداوند همه مسلمانان را به عمل به احكام، و معارف اين دين حنيف يارى دهد!

و آن آمارى هم كه نام بردند، به فرضى كه درست باشد، از جمعيت متدينى گرفته‏اند، كه سرپرست نداشته‏اند، و در تحت سيطره حكومتى كه معارف و احكام دين را مو به مو در آنان اجراء كند نبوده‏اند، پس در حقيقت آمارى كه گرفته شده، از يك جمعيت بى دين گرفته‏اند، بى دينى كه نام دين بر سر دارند، بخلاف آن جمعيت بى دينى كه تعليم و تربيت اجتماعى غير دينى را با ضامن اجراء داشته‏اند، يعنى سرپرستى داشته‏اند، كه قوانين اجتماعى را مو به مو در آنان اجراء كرده، و صلاح اجتماعى آنانرا حفظ نموده، پس اين آمارگيرى هيچ دلالتى بر مقصود آنان ندارد.

( مستند: آيه 48 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 232 تا 283 )

### فصل چهارم

### عوامل اصلی موثر در شفاعت

# صلاحيت طرفين شفاعت

* ” وَ لا يَمْلِك الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشفَعَةَ إِلا مَن شهِدَ بِالْحَقّ‏ِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‏،
* **و معبودهايى كه به جاى خدا عبادت مى‏كنند، مالك شفاعت ايشان نيستند، تنها كسانى مى‏توانند شفاعت كنند كه به دين حق شهادت داده عالم به كرده‏هاى خلق بوده باشند.“**

اين آيه شريفه تصريح دارد بر اينكه شفاعتى در كار هست!

**صلاحيت شفاعت كننده:**

غير از خدا هيچ معبودى مالك شفاعت نيست، نه ملائكه، و نه جن، و نه بشر، و نه هيچ معبودى ديگر .

و مراد از كلمه حق در اينجا دين توحيد، و مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دين است.

و مراد از جمله ” و هم يعلمون“ از آنجا كه علم، مطلق آمده آگاهى به حقيقت حال كسى است كه مى‏خواهند برايش شفاعت كنند.

پس تنها كسى مى‏تواند شفاعت كند كه معترف به توحيد باشد، و نيز بر حقيقت حال و حقيقت اعمال كسى كه مى‏خواهد شفاعتش كند واقف باشد، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا.“

**استحقاق و شرايط شفاعت شونده :**

” إِلا مَن شهِدَ بِالْحَقّ‏ِ “ شفعاء مالك شفاعتى نخواهند بود مگر بعد از شهادت به حق، و گفتيم مراد از كلمه حق در اينجا دين توحيد، و مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دين است. پس شفعاء جز اهل توحيد را نمى‏توانند شفاعت كنند، همچنان كه قرآن كريم فرموده:” و لا يشفعون الا لمن ارتضى .“

آيه 86 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 192

# مقام محمود شفاعت كبراي رسول الله در قيامت

* ” وَ مِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّك عَسى أَن يَبْعَثَك رَبُّك مَقَاماً محْمُوداً،
* **و بعضى از شب را بيدار باش و تهجد كن كه اين نماز شب تنها بر تو واجب است باشد كه خدايت به مقامى محمود (شفاعت) مبعوث گرداند.“**

در اينجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هيچ قيدى به آن نزده است، و اين خود مى‏فهماند كه مقام مذكور مقامى است كه هر كس آن را مى‏پسندد، و معلوم است كه همه وقتى مقامى را حمد مى‏كنند كه از آن خوششان بيايد، و همه كس از آن منتفع گردد، و به همين جهت آن را تفسير كرده‏اند به مقامى كه همه خلائق آن را حمد مى‏كنند، و آن مقام شفاعت كبراى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ است كه روز قيامت در آن مقام قرار مى‏گيرد.

آيه 79 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 242

# حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

در كتاب من لا يحضره الفقيه از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه ” **. . . حاجى وقتى از حج بر مى‏گردد همه گناهانش آمرزيده است** . “

و در تفسير عياشى از آن جناب روايت كرده كه فرمود: ” **او از حج بر مى‏گردد در حالى كه گناهانش آمرزيده شده، البته خداى تعالى گناه كسى را مى‏آمرزد كه تقوا داشته باشد.**“

الميزان ج : 2 ص : 127

# كسى بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

* ” اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَّهُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِى يَشفَعُ عِندَهُ إِلا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطونَ بِشىْ‏ءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ لا يَئُودُهُ حِفْظهُمَا وَ هُوَ الْعَلىُّ الْعَظِيمُ‏ !
* **خداوند يكتا است كه معبودى به جز او نيست خدائى است زنده و پاينده، چرت نمى‏زند تا چه رسد به خواب، هر چه در آسمانها و زمين هست از آن اوست آنكه به نزد او بدون اجازه‏اش شفاعت كند كيست؟ آنچه پيش رو و پشت سرشان هست مى‏داند و به چيزى از دانش وى جز به اجازه خود او احاطه ندارند قلمرو او آسمانها و زمين را فرا گرفته و نگهداشتن آنها بر او سنگينى نمى‏كند، كه او والا و بزرگ است ! “**

از اول آيه شريفه تا اينجا چند صفت از صفات خداى سبحان ذكر شده:

1 **- اينكه معبودى جز او نيست،**

**2 - اينكه او حى و قيوم است،**

**3 - اينكه هيچ عاملى از قبيل چرت و خواب با تسلط خود، قيوميت او را از كار نمى‏اندازد ،**

**4 - اينكه او مالك آنچه در آسمانها و زمين است مى‏باشد،**

**5 - اينكه كسى بدون اذن او حق شفاعت در درگاه او ندارد .**

در ذكر اين صفات رعايت ترتيب شده است، نخست وحدانيت خدا در الوهيت آمده، و بعد قيوميت او، چون قيوميت بدون توحيد تمام نمى‏شود، و سپس مساله مالكيت او نسبت به آسمانها و زمين را آورد تا تماميت قيوميت او را برساند، چون قيوميت وقتى تمام است كه صاحب آن مالك حقيقى آسمانها و زمين و موجودات بين آن دو باشد.

و در دو جمله اخير يعنى مالكيت آسمانها و زمين، و مساله شفاعت، براى هر يك دنباله‏اى آورده كه اگر قيد نباشد چيزى شبيه قيد است تا به وسيله اين دنباله‏ها توهمى را كه ممكن است بشود دفع كرده باشد، براى مساله مالكيت يعنى جمله« له ما فى السموات و الارض،» جمله: « يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم،» را و براى جمله: « من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه،» جمله: « و لا يحيطون بشى‏ء من علمه الا بما شاء ،» را آورد .

## علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

تصرف علل و اسباب در موجودات و معلولها خود وساطتى است در تصرف خدا، نه اينكه تصرف خود آنها باشد، به عبارتى ديگر علل و اسباب در مورد مسببات شفاعت كنندگاني هستند كه به اذن خدا شفاعت مى‏كنند و شفاعت (كه عبارت است از واسطه‏اى در رساندن خير و يا دفع شر و اين خود نوعى تصرف است از شفيع در امر كسى كه مورد شفاعت است،) وقتى با سلطنت الهى و تصرف الهى منافات دارد كه منتهى به اذن خدا نگردد، و بر مشيت خداى تعالى اعتماد نداشته باشد، بلكه خودش مستقل و بريده از خدا باشد، و حال آنكه چنين نيست براى اينكه هيچ سببى از اسباب و هيچ علتى از علل نيست، مگر آنكه تاثير آن به وسيله خدا و نحوه تصرفاتش به اذن خدا است، پس در حقيقت تاثير و تصرف خود خدا است، پس باز هم درست است بگوئيم در عالم به جز سلطنت خدا و قيوميت مطلق او هيچ سلطنتى و قيوميتى نيست، (عز سلطانه) .

## معني شفاعت و زبان شفاعت

بنا بر بيانى كه ما كرديم شفاعت عبارت شد از واسطه شدن در عالم اسباب و وسائط، چه اينكه اين توسط به تكوين باشد، مثل همين وساطتى كه اسباب دارند، و يا توسط به زبان باشد و شفيع بخواهد با زبان خود از خدا بخواهد كه فلان گناهكار را مجازات نكند، كتاب و سنت هم از وجود چنين شفاعتى در قيامت خبر داده است.

پس جمله : ”من ذا الذى يشفع عنده،“ پاسخ‏گوى همان توهم است، براى اينكه اين جمله، بعد از مساله قيوميت خدا و مالكيت مطلقه او آمده، كه اطلاق آن ملكيت، هم شامل تكوين مى‏شود، و هم تشريع، حتى مى‏توان گفت قيوميت و مالكيت بر حسب ظاهر، با تكوين ارتباط دارند، و هيچ دليلى ندارد كه ما آن دو را مقيد به قيوميت و سلطنت تشريعى كنيم، تا در نتيجه، مساله شفاعت هم مخصوص به شفاعت تشريعى و زبانى در روز قيامت بشود .

در نتيجه ، سياق آيه در اينكه شامل شفاعت تكوينى هم بشود نظير سياق آيات زير است كه آنها نيز شامل هر دو قسم شفاعت هستند:

* ” ان ربكم الله الذى خلق السموات و الارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد اذنه، “
* ” الله الذى خلق السموات و الارض و ما بينهما فى ستة ايام، ثم استوى على العرش ما لكم من دونه من ولى و لا شفيع . “

در بحث از شفاعت هم توجه فرموديد كه حد آن همانطور كه با شفاعت زبانى انطباق دارد همچنين با سببيت تكوينى نيز منطبق است، **پس هر سببى از اسباب نيز شفيعى است كه نزد خدا براى مسبب خود شفاعت مى‏كنند، و دست به دامن صفات فضل و جود و رحمت او مى‏شوند، تا نعمت وجود را گرفته به مسبب خود برسانند پس نظام سببيت بعينه منطبق با نظام شفاعت است،** همچنانكه **با نظام دعا و درخواست هم منطبق است**، براى اينكه در آيات زير تمامى موجودات را صاحب درخواست و دعا مى‏داند، همانطور كه انسانها را مى‏داند، پس معلوم مى‏شود درخواست هم منحصر به درخواست زبانى نيست، درخواست تكوينى هم درخواست است، اينك آن آيات:

* ” يساله من فى السموات و الارض كل يوم هو فى شان
* و اتيكم من كل ما سالتموه! “
* يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشى‏ء من علمه الا بما شاء... “

سياق اين جمله با در نظر داشتن اينكه قبلا مساله شفاعت ذكر شده بود، نزديك به سياق آيه زير است كه مى‏فرمايد:

* ” بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يشفعون الا لمن ارتضى و هم من خشيته مشفقون . “

اين را به آن جهت گفتيم كه نتيجه بگيريم ظاهر عبارت مورد بحث اين است كه ضمير جمع« بين ايديهم و ما خلفهم،» به شفيعانى بر مى‏گردد كه آيه قبلى اشاره به آنان داشت، پس علم خدا به پشت و روى امر شفيعان، كنايه است از نهايت درجه احاطه او به ايشان، پس ايشان نمى‏توانند در ضمن شفاعتى كه به اذن خدا مى‏كنند كارى كه خدا نخواسته و راضى نيست در ملك او صورت بگيرد، انجام دهند، ديگران هم نمى‏توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملك خداى تعالى مداخله كنند و كارى صورت دهند كه خدا آن را مقدر نكرده است .

آيات كريمه زير هم به همين معنا اشاره مى‏كند كه مى‏فرمايد:

* ” و ما نتنزل الا بامر ربك له ما بين ايدينا و ما خلفنا و ما بين ذلك و ما كان ربك نسيا، “
* ” عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول فانه يسلك من بين يديه و من خلفه رصدا ليعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم، و احاط بما لديهم و احصى كل شى‏ء عددا.“

براى اينكه اين آيات احاطه خدا به ملائكه و انبياء را بيان مى‏كند تا از انبياء عملى كه او نخواسته سر نزند و ملائكه جز به امر او نازل نشوند و انبياء جز آنچه را كه او خواسته ابلاغ نكنند، و بنابر اين بيان، مراد از جمله ما بين ايديهم آن رفتارى است كه از ملائكه و انبياء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله و ما خلفهم چيزهائى است كه از انبيا غايب و بعيد است، و حوادثى است كه پس از ايشان رخ مى‏دهد، پس برگشت معناى اين دو جمله به همان غيب و شهادت است.

و سخن كوتاه اينكه: جمله« يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم،» كنايه است از احاطه خداى تعالى به آنچه كه با شفيعان حاضر و نزد ايشان موجود است و به آنچه از ايشان غايب است و بعد از ايشان رخ مى‏دهد، و لذا دنبال جمله مورد بحث اضافه كرد:« و لا يحيطون بشى‏ء من علمه الا بما شاء،» تا احاطه كامل و تام و تمام خداى تعالى و سلطنت الهيه‏اش را تبيين كند و بفهماند كه خداى تعالى محيط به ايشان و به علم ايشان است و ايشان احاطه‏اى به علم خدا ندارند مگر به آن مقدارى كه خود او خواسته باشد.

تدبير عالم خاص او است براى اينكه تنها او است كه به روابط بين موجودات آگاه است، چون او موجودات و روابط آنها را آفريده، و اما بقيه اسباب و علل و مخصوصا علل و اسبابى كه از صاحبان عقل هستند هر چند كه دخل و تصرفى، و علمى دارند و ليكن هر چه دارند آن را مورد استفاده قرار مى‏دهند، خود مرتبه‏اى است از شؤون علم الهى، و هر چه تصرف دارند، خود شانى است از شؤون تصرفات الهى و نحوه‏اى است از انحاى تدابير او پس ديگر كسى نمى‏تواند به خود اجازه دهد كه بر خلاف اراده خداى سبحان و تدبير جارى در مملكتش قدمى بردارد، و اگر برداشت، آن نيز از تدبير خداوند است .

آيه 255 سوره بقره ترجمة الميزان ج : 2 ص : 500

# شفاعت منوط به اذن و رضايت خدا

* ” وَ كم مِّن مَّلَكٍ فى السمَوَتِ لا تُغْنى شفَعَتهُمْ شيْئاً إِلا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشاءُ وَ يَرْضي ،
* **و چه بسيار فرشته در آسمان كه شفاعتشان هيچ دردى را دوا نمى‏كند، مگر بعد از آنكه خدا اذن دهد، و براى هر كس كه بخواهد و بپسندد اجازه دهد.“**

اين آيه در صدد اين است كه بفرمايد: ملائكه از ناحيه خود مالك هيچ شفاعتى نيستند، به طورى كه در شفاعت كردن بى‏نياز از خداى سبحان باشند، آن طور كه بت‏پرستان معتقدند، چون تمامى امور به دست خداست، پس اگر هم شفاعتى براى فرشته‏اى باشد، بعد از آن است كه خدا به شفاعتش راضى باشد و اذنش داده باشد.

فرق ميان اذن و رضا اين است كه رضا امرى است باطنى، و عبارت است از حالت ملايمت نفس راضى، با آنچه از آن راضى است، ولى اذن أمر ظاهرى است و اعلام صاحب اذن است، صاحب اذن مى‏خواهد اعلام كند از قِبَل من هيچ مانعى نيست كه تو فلان كار را بكنى، و اين، هم با داشتن رضاى باطنى مى‏سازد و هم با نبودن آن، ولى رضا بدون اذن نمى‏سازد، حال چه رضاى بالقوه و چه بالفعل.

آيه 26 سوره نجم الميزان ج 19 ص 62

**فصل پنجم**

**شفاعت هاي دروغين**

# مخالفت قرآن با اعتقادات دروغين درباره شفاعت

* ” وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا شفَعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ‏،
* **و از آن روز بترسيد كه كسى بكار كسى نيايد و از او شفاعتى نپذيرند و از او عوضى نگيرند و كسان يارى نشوند ! “**

## 1- شفاعت يا پارتي بازي

در اجتماعات بشري با اينكه جرم و جنايت را مستلزم عقاب مي دانند، چه بسا از اجراء حكم عقاب بخاطر غرضى مهم‏تر، يا اصرار و التماس محكوم به قاضى و تحريك عواطف او، يا رشوه و امثال آن، صرفنظر كنند، و قاضى بخاطر عوامل نامبرده بر خلاف حق حكم براند، و تعيين جزاء كند، و يا مجرم پارتى و شفيعى نزد او بفرستد، تا بين او و خودش واسطه شود، و يا اگر قاضى تحت تاثير اينگونه عوامل قرار نگرفت، پارتى و شفيع نزد مجرى حكم برود، و او را از اجراء حكم باز بدارد، و يا در صورتيكه احتياج حاكم به پول بيشتر از احتياجش به عقاب مجرم باشد، مجرم عقاب خود را با پول معاوضه كند، و يا قوم و قبيله مجرم به يارى او برخيزند، و او را از عقوبت حاكم برهانند، و عواملى ديگر نظير عوامل نامبرده، كه احكام و قوانين حكومتى را از كار مى‏اندازد، و اين سنتى است جارى، و عادتى است در بين اجتماعات بشرى .

## 2- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد جوامع تاريخي

در ملل قديم از وثنى‏ها و ديگران، اين طرز فكر وجود داشت، كه معتقد بودند نظام زندگى آخرت نيز مانند نظام زندگى دنيوى است، و قانون اسباب و مسببات و ناموس تاثير و تاثر مادى طبيعى، در آن زندگى نيز جريان دارد، لذا براى اينكه از جرائم و جناياتشان صرفنظر شود، قربانيها و هدايا براى بت‏ها پيشكش مى‏كردند، تا باين وسيله آنها را در برآورده شدن حوائج خود برانگيزند، و همدست خود كنند، و يا بتها برايشان شفاعت كنند، و يا چيزيرا فديه و عوض جريمه خود مي دادند، و بوسيله يك جان زنده يا يك اسلحه، خدايان را به يارى خود مى‏طلبيدند، حتى با مردگان خود چيزى از زيور آلات را دفن مى‏كردند، تا بدان وسيله در عالم ديگر زندگى كنند، و لنگ نمانند، و يا انواع اسلحه با مردگان خود دفن مى‏كردند، تا در آن عالم با آن از خود دفاع كنند، و چه بسا با مرده خود يك كنيز را زنده دفن مى‏كردند، تا مونس او باشد، و يا يكى از قهرمانان را دفن مى‏كردند، تا مرده را يارى كند، و در همين اعصار در موزه‏هاى دنيا در ميانه آثار زمينى مقدار بسيار زيادى از اين قبيل چيزها ديده مي شود .

## 3- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد برخي از ملل اسلامي

در بين ملل اسلامى نيز با همه اختلافي كه در نژاد و زبان دارند، عقائد گوناگونى شبيه به عقائد خرافى گذشته ديده مي شود، كه معلوم است ته مانده همان خرافات است، كه به توارث باقى مانده است، و اى بسا در قرون گذشته رنگهاى گونه‏گونى به خود گرفته است، و در قرآن كريم تمامى اين آراء واهيه و پوچ، و اقاويل كاذبه و بى اساس ابطال شده است، و خداى عز و جل در اين باره فرموده:

* **”** و الامر يومئذ لله،
* **امروز تنها مؤثر خداست! “**
* ” و رأوا العذاب، و تقطعت بهم الاسباب،
* **عذاب را مى‏بينند و دستشان از همه اسباب بريده مي شود. “**
* ” و لقد جئتمونا فرادى، كما خلقناكم اول مرة، و تركتم ما خولناكم وراء ظهوركم، و ما نرى معكم شفعاء كم، الذين زعمتم انهم فيكم شركاء، لقد تقطع بينكم، و ضل عنكم ما كنتم تزعمون،
* **امروز تك تك و به تنهائى نزد ما آمديد، همانطور كه روز اولي كه شما را آورديم لخت و تنها آفريديم، و آنچه به شما داده بوديم با خود نياورديد، و پشت سر نهاديد، با شما نمى‏بينيم آن شفيعانى كه يك عمر شريكان ما در سرنوشت خود مى‏پنداشتيد، آرى ارتباطهائي كه بين شما بود، و به خاطر آن منحرف شديد، قطع شد، و آنچه را مى‏پنداشتيد امروز نمى‏بينيد! “**
* ” هنالك تبلوا كل نفس ما أسلفت، و ردوا الى الله مولاهم الحق، و ضل عنهم ما كانوا يفترون،
* **در آن هنگام هر كس به هر چه از پيش كرده مبتلا شود، و به سوى خداى يكتا مولاى حقيقى خويش بازگشت يابند، و آن دروغها كه مى‏ساخته‏اند نابود شوند! “**

همه اين آيات، اين حقيقت را بيان مى‏كنند، كه در موطن قيامت، اثرى از اسباب دنيوى نيست، و ارتباطهاى طبيعى كه در اين عالم ميان موجودات هست، در آنجا به كلى منقطع است و اين خود اصلى است كه لوازمى بر آن مترتب مي شود، و آن لوازم بطور اجمال بطلان همان عقائد موهوم و خرافى است، آنگاه قرآن كريم هر يك از آن عقائد را بطور تفصيل بيان نموده، و پنبه‏اش را زده است.

آيه 48 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 233

# نفی شفیعان دروغین - قُل لِّلَّهِ الشفاَعَةُ جَمِيعاً

* ” أَمِ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شفَعَاءَ قُلْ أَ وَلَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ‏،
* قُل لِّلَّهِ الشفَعَةُ جَمِيعاً لَّهُ مُلْك السمَوَتِ وَ الأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* **مثل اينكه خدايان دروغين را شفيعانى براى خود گرفته‏اند از ايشان بپرس حتى اگر مالك هيچ چيز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفيعند؟**
* **بگو شفاعت همه‏اش از آن خداست ملك آسمانها و زمين از اوست و سپس به سوى او باز مى‏گرديد.“**

شفيع در حقيقت، خود خداى سبحان است و شفيعان ديگرى كه به راستى مى‏توانند شفاعت كنند، شفاعت آنان نيز به اذن خدا است.

برگشت شفاعت بالأخره به اين مى‏شود كه يكى از صفات خدا بين خدا و شخص شفاعت خواه واسطه گردد تا حال او را اصلاح كند، مانند واسطه شدن رحمت و مغفرت او، بين او و بين بنده گنهكار، تا او را از وبال گناهش و از عذاب، نجات بخشد.

مشركين به جاى خدا شفيعانى كه همان خدايانشان باشد گرفته، و آنها را پرستيدند، تا نزد خدا شفاعتشان كنند. در اين آيه رسول خدا صلى‏الله‏ عليه ‏وآله وسلّم‏ را دستور مى‏دهد سخن مشركين را از اين طريق كه اطلاق كلامشان درست نيست رد كند، چون اين معنا بديهى است كه شفاعت وقتى تصور دارد كه شفيع علمى به حال ما داشته باشد و بفهمد كه از مقام بالاتر خود براى ما چه بخواهد و نيز بداند كه از چه كسى مى‏خواهد و براى چه كسى مى‏خواهد؟ بنا بر اين، معنا ندارد كه مشتى سنگ بى‏شعور كه نامش را شفيع نهاده‏اند شفيع بوده باشند .

علاوه بر اين شفيع بايد مالك شفاعت و داراى چنين اختيارى باشد، و مقام بالاتر به او چنين حقى داده باشد.

” قل لله الشفاعة جميعا له ملك السموات و الأرض ...،“ هر شفاعتى كه فرض شود مملوك خداست، براى اينكه مالك تمامى اشيا اوست، مگر آنكه او به كسى اجازه در چيزى را بدهد، در آن صورت آن كس مالك آن چيز مى‏شود، در عين حالى كه باز مالك اصلى و حقيقى همان چيز خداست و اما اينكه معتقدند كه بعضى از بندگان خدا مانند ملائكه مالك شفاعت هستند، هيچ دليلى بر آن ندارند، بلكه خود خداى تعالى صريحا فرموده:**” ما من شفيع الا من بعد اذنه.“**

آيه 43 و 44 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 409

# نفي فدیه و رشوه در قيامت

* ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْ‏ءُ الأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدَى بِهِ أُولَئك لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِينَ،
* **محققا كسانى كه كافر شدند و با حال كفر از دنيا رفتند، از احدى از آنان رشوه قبول نمى‏شود، هر چند فرضا به فراخناى زمين طلا داشته باشند و آنرا به عوض كفر خود بدهند و ايشان عذابى دردناك دارند و از انواع ياوران هيچ نوعش را ندارند! “**

اين آيه، علاوه بر نفى ياور در قيامت، كه گفتيم همان شفيع است، ”فداء“ را هم نفى كرده براى اينكه هم ناصر و هم فداء جنبه عوض و بدل را دارد، و بدل هميشه در برابر چيزى قرار مى‏گيرد كه از آدمى فوت شده باشد، و منظور در اين آيه اين است كه در دنيا چيزى را از دست داده‏اند كه جا پركنى ندارد و آن توبه است كه هيچ چيز جبرانش نمى‏كند .

در اين جمله كره زمين ظرفى فرض شده كه مالامال از طلا باشد، فرض هم كه چنين ظرفى يافت شود، دردى را دوا نمى‏كند، زيرا طلا در اين عالم ارزش دارد و در عالم قيامت كه عالم ملكوت است، براى ماديات ارزشى نيست !

آيه 91 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 527

# نفی شفاعت بدون عهد الهی

* ” لا يَمْلِكُونَ الشفَعَةَ إِلا مَنِ اتخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً،
* **شفاعتى ندارند مگر اينكه از خداى رحمان پيمانى گرفته باشند.“**

اينطور نيست كه هر كه را انسان دوست بدارد شفاعتش كند، و به همين منظور او را آلهه خود بگيرد، او هم شفيع او بشود، بلكه هر كه شفاعت مى‏كند، قبلا با خدا عهدى دارد، و اين عهد را جز عده‏اى از مقربين درگاه خدا كسى مالك نيست، همچنانكه فرمود:

**” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون.“**

آيه 87 سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 152

# نفی شفاعت ملائكه از مشرکین

* ” ... يَعْلَمُ مَا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يَشفَعُونَ إِلا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُم مِّنْ خَشيَتِهِ مُشفِقُونَ‏،
* **... هر چه جلو رويشان هست و هر چه پشت سرشان مى‏باشد مى‏داند و شفاعت جز براى آنكه خدا رضايت دهد نمى‏كنند و از ترس لرزانند.“**

جمله ” ولايشفعون الا لمن ارتضى،“ مساله شفاعت ملائكه براى غير ملائكه را متعرض است، و اين مساله‏اى است كه خيلى مورد توجه و اعتقاد بت‏پرستان است، كه مى‏گفتند: ”‌ هؤلاء شفعاؤنا عند الله،“ و يا مى‏گفتند:” انما نعبدهم ليقربونا الى الله زلفى.“

خداى تعالى در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و مى‏فرمايد: ملائكه هر كسى را شفاعت نمى‏كنند، تنها كسانى را شفاعت مى‏كنند كه داراى ارتضاء باشند، و ارتضاء به معناى داشتن دينى صحيح و مورد رضاى خدا است، چون خودش فرموده:” ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء،“ پس ايمان به خدا بدون شرك، ارتضايى است، كه وثنى‏ها آن را ندارند، چون مشركند، و از جمله عجائب امر ايشان اين است كه خود ملائكه را شريك خدا مى‏گيرند، ملائكه‏اى كه شفاعت نمى‏كنند مگر غير مشركين را !

آيه 28 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 389

# نا اميدي از شفاعت ملائكه و جن در روز حشر

* ” وَ يَوْمَ يحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثمَّ يَقُولُ لِلْمَلَئكَةِ أَ هَؤُلاءِ إِيَّاكمْ كانُوا يَعْبُدُونَ‏،
* **و روزى كه همگى را محشور مى‏كند، و آن گاه به ملائكه مى‏گويند: آيا اينان شما را مى‏پرستيدند؟ “**

در آيه فوق، وقتي خداى تعالى سؤال مى‏كند، منظورش سؤال از اصل فرشته‏پرستى نيست بلكه مراد، سؤال از رضايت ملائكه است، كه آيا شما به پرستش مشركين و خضوع عبادتى ايشان در برابر شما راضى بوديد، يا خير؟ منظور از اين عبارت اين است كه به اين طايفه بفهماند كه اميدى كه به شفاعت ملائكه داشتند، بى جا بوده، و براى هميشه از اين شفاعت نا اميد باشند، و هر چه در دنيا به اين منظور عبادت كردند، همه هدر رفته، و بى فايده است.

” قالوا سبحانك انت ولينا من دونهم بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون.“

ملائكه در پاسخ گفتند كه: ما به غير از تو وليى براى خود نمى‏شناسيم، و ولى ما تنها تويى، و با نفى ولايت غير از خدا، عدم رضايت خود را به طور كنايه رساندند. سپس بنا به حكايت قرآن كريم گفتند:” بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون،“ و جن همان كسانى هستند كه وثنى‏ها آنها را مبادى شرور، و پيدايش فساد در عالم مى‏دانستند، و آنها را مى‏پرستيدند، براى اينكه از شرشان محفوظ بمانند، همچنان كه ملائكه را مبدء خيرات پنداشته، آنها را مى‏پرستيدند، تا خيرات آنان را به سوى خود سرازير كنند.

” فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا و لا ضرا و نقول للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذبون،“ در اين آيه و در چند جاى ديگر از كلام خداى تعالى بيان شده كه: در روز حشر به طور كلى هر تابعى از متبوع خود، و هر متبوعى از تابع خود بيزارى مي جويد، از آن جمله فرموده:” و يوم القيمة يكفرون بشرككم،“ و نيز فرموده:” ثم يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض و يلعن بعضكم بعضا.“

آيه 40 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 581

بخش سوم

**لـقـاء الله**

**فصل اول**

**بازگشت به خدا**

# روز طولاني عروج:

## ( بازگشت ملائكه و همه عالم به سوي خدا )

* ” مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِج‏،
* تَعْرُجُ الْمَلَئكةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فى يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْف سنَة،
* **خدايى كه در درگاهش براى فرشتگان درجاتى دارد،**
* **ملائكه و روح در روزى كه مقدار آن پنجاه هزار سال است ( يعنى در روز قيامت) به سوى او عروج مى‏كنند.“**

منظور از عروج ملائكه و روح به سوى خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوى خداى تعالى در هنگامى كه همه عالم به سوى او بر مى‏گردند، چون روز قيامت روزى است كه اسباب و وسائط از بين مى‏رود و روابط بين آنها و بين مسبباتشان مرتفع مى‏گردد و ملائكه، كه وسائط موكل بر امور عالم و حوادث هستى‏اند هنگامى كه سببيت بين اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زايل گرداند و همه به سوى او برگردند آنها نيز بر مى‏گردند و به معارج خود عروج مى‏كنند و همه ملائكه پيرامون عرش پروردگارشان را فرا مى‏گيرند و صف مى‏كشند، همچنان كه فرمود:” و ترى الملئكة حافين من حول العرش،“ و نيز فرموده:” يوم يقوم الروح و الملئكة صفا.“

و از ظاهر كلام چنين بر مى‏آيد كه مراد از روح آن روحى است كه در آيه شريفه” قل الروح من امر ربى،“ آن را از امر خودش خوانده، و اين روح غير ملائكه است، همچنان كه از ظاهر آيه” ينزل الملئكة بالروح من امره،“ اين تفاوت به روشنى استفاده مى‏شود، پس نبايد به گفتار بعضى از مفسرين اعتنا كرد كه گفته‏اند: مراد از روح، جبرئيل است .

( مستند: آيه 3 و 4 سوره معارج الميزان ج 20 ص 7 )

# از خلقت تا بازگشت

* ” وَ هُوَ الَّذِى أَنشأَ لَكمُ السمْعَ وَ الأَبْصرَ وَ الأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَّا تَشكُرُونَ‏
* وَ هُوَ الَّذِى ذَرَأَكمْ فى الأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تحْشرُونَ‏،
* وَ هُوَ الَّذِى يحْىِ وَ يُمِيت وَ لَهُ اخْتِلَف الَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ‏،
* **و او است خدايى كه براى شما گوش و چشم و قلب آفريد، عده بسيار كمى از شما شكر او را به جا مى‏آوريد،**
* **و او است خدايى كه شما را در زمين پديد آورد و باز رجوع شما به سوى او خواهد بود،**
* **و او است خدايى كه خلق را زنده مى‏گرداند و مى‏ميراند و حركت شب و روز به امر او است آيا باز هم عقل خود را به كار نمى‏گيريد.“**

اين سه آيه به يك دوره كامل از تدبير انسانها، از روزى كه خلق مى‏شوند تا روزى كه به سوى پروردگار خود باز مى‏گردند اشاره دارد.

و نتيجه‏اش اثبات اين معنا است كه پس خداى سبحان مالك و مدبر امر انسان است، چون اين تدبير، تدبير تكوينى است كه از خلقت و ايجاد جدا نيست و اين تدبير عبارت است از فعل و انفعالى كه به خاطر روابطى مختلف كه در ميان آنها تكوين شده جريان دارد، پس تنها خداى سبحان رب و مدبر انسانها در امور ايشان است، و بازگشت ايشان به سوى او است .

مي فرمايد: خداى تعالى به اين منظور شما را داراى حس و عقل كرده و هستى شما را در زمين ايجاد نموده تا دوباره شما را جمع نموده و به لقاء خود بازگشت دهد.

” وهو الذى يحيى و يميت،“ يعني وقتى خدا شما را داراى چشم و گوش و قلب و بالأخره داراى علم، خلق كرد، و هستى شما را در زمين پديد آورد تا به سوى او محشور شويد، پس لازمه آن اين مى‏شود كه زنده كردن و ميراندن، سنتى هميشگى باشد، چون علم متوقف بر زنده كردن، و حشر متوقف بر ميراندن است.

” و له اختلاف الليل و النهار،“ چون زندگى كردن و سپس مردن صورت نمى‏گيرد، مگر با مرور زمان و آمدن شب پس از روز و روز پس از شب، تا عمر تمام شود و اجل فرا رسد.

.

پس مضامين آيات سه‏گانه همه به هم مترتب است، و هر يك مترتب بر ما قبل خويش است چون انشاء سمع و بصر و فؤاد كه همان حس و عقل انسانى است جز با حيات و زندگى مادى و سكونت در زمين تا مدتى معين صورت نمى‏گيرد، و آنگاه بازگشت به سوى خدا كه آن هم مترتب بر زندگى و مرگ است، لازمه‏اش عمرى است كه با انقضاى زمان منقضى شود، و نيز رزقى كه با آن ارتزاق كند.

( مستند:آيه 79 و 80 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 77)

# بازگشت به سوي خدا، به خاطر حساب و جزا

* ” وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فى الأُولى وَ الاَخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* **و او همان الله است كه معبودى جز او نيست و حمد در دنيا و آخرت اوراست و حكم نيز مر اوراست و به سويش بازمى‏گرديد.“**

” و اليه ترجعون،“ رجوع به سوى خدا به خاطر حساب و جزاء است، و چون تنها او مرجع است، سپس محاسب و جزاء دهنده نيز همو است و كسى غير از او محاسب و جزاء دهنده نيست، پس تنها اوست كه بايد پرستش شود، و پرستش او را بايد تنها بر طبق دين او انجام داد.

” اليه ترجعون،“ وجوهى است كه انحصار خدا را در استحقاق پرستش توجيه مى‏كند. ” له الحمد فى الاولى و الآخرة،“ آن انحصار را به اين بيان توجيه مى‏كند كه هر كمالى كه در دنيا و آخرت وجود دارد نعمتى است كه از ناحيه خداى تعالى نازل شده، و در ازاى هر يك از آنها مستحق ثناى جميل است، و جمال هر يك از اين نعمت‏هاى اعطائي از كمال ذاتى و از صفات ذاتى او ترشح شده، كه در ازايش مستحق ثناء است، و غير از خداى تعالى هيچ موجود و هيچ كس مستقل در ثناى بر خدا نيست، و هر كس هم كه خدا را ثنا گويد، ثنايش هم منتهى به اوست و عبادت هم ثناى زبانى و يا عملى است، پس تنها اوست كه مستحق پرستش است.

” و له الحكم،“ خداى سبحان مالك على الاطلاق همه عالم است. خداى سبحان، هم در مرحله تشريع و اعتبار مالك است، و هم در مرحله تكوين و حقيقت، و از آثار ملك او يكى اين است كه: حكم مى‏كند بر بندگان و مملوكين خود كه كسى غير از او را نپرستند.

( مستند: آيه 70 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 100)

# كلُّ شىْ‏ءٍ هَالِكٌ إِلا وَجْهَهُ، لَهُ الحُكْمُ

# وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏ !

* ” ... لا إِلَهَ إِلا هُوَ كلُّ شىْ‏ءٍ هَالِكٌ إِلا وَجْهَهُ، لَهُ الحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* ... **جز او معبودى نيست همه چيز هلاك پذير است مگر ذات پاك او، حكم خاص اوست و به سوى او برمى‏گرديد.“**

وجه خدا چيزى است كه با آن براى خلقش نمودار است، كه خلقش هم با آن متوجه درگاه او مى‏شوند، و اين همان صفات كريمه او از حيات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نيز هر صفتى از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احياء و اماته و مغفرت و رحمت و همچنين آيات داله بر خدا بدان جهت كه آيتند، وجه خدا مى‏باشند.

بنا بر اين هر موجودى كه تصور شود فى نفسه هالك و باطل است، و حقيقتى جز آنچه كه از ناحيه خداى تعالى به آن افاضه شود ندارد، و آنچه كه منسوب به خداى تعالى نباشد از حقيقت به طور كلى خالى است.

هلاكت اشياء عبارت است از بطلان وجود ابتدايى آنها، به طورى كه دنيا و نشأه اول از وجود آنها خالى شود، و همه به نشأه آخرت منتقل گشته و به سوى خدا بازگشت كنند، و نزد او قرار گيرند، و اما بطلان مطلق، بعد از آنكه هست شدند، صحيح نيست، براى اينكه صريح قرآن آن را نفى كرده، و آيات آن پيوسته مى‏فرمايد: بازگشت همه موجودات به سوى خداست، و خدا منتهى، و رجعت به سوى اوست:

* و هو الذى يبدء الخلق ثم يعيده،
* **اوست كه خلق را آغاز كرد، و دوباره آن را برمى‏گرداند**.
* **له الحكم و اليه ترجعون،**
* **حكم خاص اوست و به سوى او برمى‏گرديد.**

( مستند: آيه 88 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 135)

# تمام انسانها مي ميرند و به خدا باز مي گردند!

* ” كلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشرِّ وَ الخْيرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ‏،
* **همه اشخاص مردنى هستند، و ما شما را براى امتحان دچار خير و شر مى‏كنيم و شما به سوى ما بازگشت خواهيد كرد.“**

هر انسان زنده‏اى مرگ را خواهد چشيد. حيات دنيا بر اساس فتنه و امتحان بنا شده و فتنه جاويد و امتحان هميشگى معنا ندارد پس بايد به سوى پروردگار خود برگردند تا جزاى كردارشان بر طبق آنچه از امتحان در آمده و تميز داده شده‏اند را بدهد.

آيه شريفه عموميتش تنها در باره انسان‏ها است كه شامل ملائكه و جن و ساير حيوانات نمى‏شود.

در اين جمله به علت حتمى بودن مرگ نيز اشاره كرده، و آن اين است كه اصولا زندگى هر كسى حياتى است امتحانى و آزمايشى، و معلوم است كه امتحان جنبه مقدمه دارد و غرض اصلى متعلق به خود آن نيست، بلكه متعلق به ذى المقدمه است، و اين نيز روشن است كه هر مقدمه‏اى ذى المقدمه‏اى دارد، و بعد از هر امتحانى موقفى است كه در آن موقف نتيجه امتحان معلوم مى‏شود، پس براى هر صاحب حياتى مرگى است حتمى، و بازگشتى است به سوى خداى سبحان، تا در آن بازگشت در باره‏اش داورى شود .

( مستند: آيه 35 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 402)

# علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

* ” وَ تَبَارَك الَّذِى لَهُ مُلْك السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* **و كسى كه ملك آسمانها و زمين و ما بين آن دو از او است، مصدر خير بسيار است، و علم قيامت نزد او و بازگشت شما همه به سوى او است.“**

اين آيه شريفه ثنايى است بر خداى تعالى به داشتن خير كثير، چون معناى مبارك بودن اين است كه محل صدور خير كثير باشد.

و اما اينكه علم به قيامت را منحصر در خداى تعالى كرده، دليل آن نيز روشن است، براى اينكه قيامت عبارت است از منزل نهايى كه تمام موجودات به سوى آن در حركتند، و چگونه ممكن است كسى مدبر همه عالم باشد ولى از منتهى اليه سير مخلوقات خود اطلاعى نداشته باشد.

و اما اينكه فرمود موجودات به سوى او بازگشت مى‏كنند، دليلش اين است كه برگشتن به سوى خداى تعالى به خاطر حساب و جزاء است، و حساب و جزاء، آخرين مرحله تدبير است، و معلوم است كسى كه تدبير عالم به دست او است رجوع عالم نيز به سوى او است، و كسى كه تدبير و رجوع بسوى او است ربوبيت هم از آن او است.

( مستند: آيه 85 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 191)

# برگردانده شدن به سوي خدا

* ” يُعَذِّب مَن يَشاءُ وَ يَرْحَمُ مَن يَشاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُون،
* **هر كس را بخواهد عذاب مى‏كند و هر كه را بخواهد رحم مى‏كند و همه به سوى او برگردانيده مى‏شويد.“**

” **تُقْلَبُون**“ به معناى برگرداندن هر چيزى است از وجهه و يا حالى كه بايد داشته باشد، مثل اينكه چيزى را زير و رو كنند، يا پشت و رو نمايند، و معناى پشت و رو كردن، با جمله ” يوم تبلى السرائر“ كه آن نيز در معرفى روز قيامت است، مناسب‏تر است.

در مجمع البيان گفته: معناى تقلبون، ” تردون“ مى‏باشد، يعنى شما برگردانده مى‏شويد، از دار اسباب به زندگى در آخرت يعنى، جايى كه جز خدا كسى مالك نفع و ضرر نيست، و اين معنايى است لطيف كه رجوع به خدا و رد به سوى او را به آن تفسير كرده، چون روز قيامت در موقفى قرار مى‏گيرند، كه تمامى سببها از سببيت افتاده، و جز خداى سبحان حاكمى نيست، پس آيه شريفه در معناى اين آيه است كه مى‏فرمايد:” و ردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون.“

( مستند: آيه 21 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 174)

# عرضه شدن انسانها به پروردگارشان- حضوری اضطراري

* ” وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْترَى عَلى اللَّهِ كذِباً أُولَئك يُعْرَضونَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الأَشهَدُ هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلى الظلِمِينَ‏،
* **و كيست ستمكارتر از آن كس كه دروغ را به خدا افتراء مى‏بندد، اينگونه افراد بر پروردگارشان عرضه مى‏شوند و گواهان خواهند گفت: خدايا اينها بودند كسانى كه بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشيد كه لعنت خدا بر ستمكاران است.“**

در روز قيامت حجابهاى ماديت و منيت و عادت و ملكات زشت ناشى از آنها و از غير آنها كه در دنيا بين مشركين و پروردگارشان حائل شده بود، به وسيله ظهور آيات الهى كنار مى‏رود و حق بطور صريح و بدون هيچ شاغلى كه آن را از يادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روشن مى‏گردد، و انسانها براى فصل قضاء و اينكه خداى تعالى بين خود آنان، و بين آنان و نسلهايشان و بين آنان و خودش و اولياءش داورى كند حاضر مى‏شوند، و چون اين حضور، حضورى اضطرارى خواهد بود كه خود انسانها در آن دخالتى ندارند، لذا در آيه مورد بحث از اين حضور تعبير به عرضه شدن انسانها به پروردگارشان كرد، همچنانكه در آيه‏اى ديگر به خاطر نكته‏اى ديگر از اين حضور تعبير فرمود به بروز آنان براى پروردگارشان:” يوم هم بارزون لايخفى على الله منهم شى‏ء،“ و نيز فرموده:” و برزوا لله الواحد القهار !‌“

پس اينكه فرمود:” اولئك يعرضون على ربهم،“ معنايش اين شد كه در آن روز ملائكه موكل بر مشركين، آنان را مى‏آورند و در موقفى قرار مى‏دهند كه بين آنان و پروردگارشان هيچ حجابى حايل نباشد تا خداى تعالى بين آنان داورى كند.

( مستند: آيه 18 سوره هود الميزان ج : 10 ص : 279)

# انا لله و انا اليه راجعون

* **ما از خدائيم و به سوي او باز مي گرديم!**

در كتاب خصائص سيد رضى از امير المؤمنين عليه‏السلام‏ روايت آورده كه وقتى شنيد مردى مي گويد: انا لله و انا اليه راجعون، فرمود:

**” اى مرد، اينكه مي گوئيم: ِانّا لله !**

**اقرارى است از ما به اينكه ملك خدائيم،**

**و اينكه مي گوئيم: و انا اليه راجعون،**

**اقرارى است از ما به اينكه روزى هلاك خواهيم شد.“**

در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه رسولخدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ فرمود: خداى عز و جل مى‏فرمايد:

* **” من دنيا را در ميان بندگانم قرض نهادم، هر كس از دنيا چيزى به من قرض دهد، به هر يكى ده تا هفتصد برابر اجر مي دهم و كسي كه به من قرض ندهد و من خودم از او چيزى به زور بگيرم، سه چيز در برابر به او مي دهم كه اگر يكى از آن سه چيز را به ملائكه‏ام مي دادم، از من راضى مي شدند. “**

آنگاه امام صادق فرمود: و اين سه چيز همان است كه آيه:

* ” الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا: انا لله و انا اليه راجعون،

اولئك عليهم صلوات من ربهم، و رحمة، و اولئك هم المهتدون.“

به آن اشاره دارد، اول **صلوات** است و دوم **رحمت**، و سوم **اهتداء**. “

( مستند: بحث روایتی- الميزان ج : 1 ص : 575)

# نزديكي خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

* ” وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تحْشرُونَ‏،
* **و بدانيد كه خدا حائل مى‏شود ميان مرد و دل او و اينكه به سوى او محشور مى‏شويد!“**

در لسان قرآن مجيد قلب همان جان آدمى است كه با قوا و عواطف باطنيه‏اى كه مجهز است به كارهاى حياتى خود مى‏پردازد .

خداى تعالى ميان انسان و جزء جزء وجودش و تمامى توابعش حائل است، بين او و قلبش، بين او و گوشش، بين او و چشمش، بين او و بدنش و بين او و جانش، و در آنها هم بنحو ايجاد تصرف مى‏كند، و هم بنحو مالك قرار دادن انسان، كه هر مقدار از آن را بهر نحوى كه بخواهد به سود انسان تمليك مى‏كند، و هر مقدار را كه نخواهد نمى‏كند.

به همين جهت آيه بالا را با جمله:” و انه اليه تحشرون،“ ختم كرده، چون حشر و بعث نشئه‏اى است كه در آن نشئه براى هر كسى آشكار مى‏شود كه مالك حقيقى خدا است و حقيقت ملك تنها از آن او است و بس، و شريكى براى او نيست، و در آن نشئه ملك‏هاى صورى و سلطنت‏هاى پوچ ظاهرى باطل مى‏شود، و تنها ملك او باقى مى‏ماند، همچنانكه فرموده:” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،“ و نيز فرموده:” يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله!“

پس گويا آيه مورد بحث مى‏خواهد بفرمايد: بدانيد كه خدا مالك حقيقى شما و دلهاى شما است، و او از هر چيز به شما نزديك‏تر است، و شما به زودى به سويش باز مى‏گرديد، و برايتان معلوم مى‏شود كه چگونه مالك حقيقى شما است و چطور بر شما مسلط است، و هيچ چيز شما را از او بى نياز نمى‏كند .

( مستند:آيه 24 سوره انفال الميزان ج : 9 ص : 58 )

# سپس به سوی پروردگارتان بر می گردید!

* ” قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَك الْمَوْتِ الَّذِى وُكلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ‏،
* **بگو فرشته مرگ كه بر شما گماشته‏اند جانتان را مى‏گيرد، سپس به سوى پروردگارتان بازگشت خواهيد كرد.“**

” ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ‏.“ - اين رجوع همان لقاى خداست، و موطن و جاى آن روز قيامت است، كه بايد بعد از توفى و مردن انجام شود، و براى فهماندن اين بعديت تعبير به« ثُمَّ» كرد، كه تراخى و بعديت را مى‏رساند.

آيه 11 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 375

**فصل دوم**

**راه های بازگشت و وصول به لقاء الله**

# همه راه ها به خدا منتهي مي شود!

* ” يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسكُمْ لا يَضرُّكُم مَّن ضلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ‏،
* **اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد بر شما باد رعايت نفس خودتان، چه آنان كه گمراه شده‏اند گمراهيشان بشما ضرر نمى‏رساند اگر شما خود راه را از دست ندهيد، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان مى‏كند به آنچه عمل مى‏كرديد . “**

قرآن شریف ناطق است به اينكه بشر چه سعادتمندش و چه گمراهش به سوى خدا مى‏رود.

لازمه اين مطلب اين است كه بگوييم: همه راههايى كه سلوك مى‏شود چه راه‏هاى هدايت و چه بيراهه‏ها همه و همه به سوى خدا منتهى مى‏شوند. چون غايت و نتيجه مقصود نزد اوست، چيزى كه هست اين راهها مختلف‏اند، يكى آدمى را به مطلوبش و به رستگارى و فلاحش رسانيده و ديگرى زيانكارش مى‏سازد، و همچنين در نزديكى و دورى از خدا .

كما اينكه مى‏فرمايد:

-” يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه !“

و نيز مى‏فرمايد: ” الا ان حزب الله هم المفلحون!“

و مى‏فرمايد: ” و الذين لا يؤمنون فى اذانهم وقر و هو عليهم عمى اولئك ينادون من مكان بعيد.“

(مستند: آيه 105 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 238)

# نفس مؤمن، خط سير منتهي به خدا

« يَأَايهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسكُمْ ...!»

از اينكه خداي تعالي با جمله:” عليكم انفسكم،“ مؤمنين را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبى فهميده مى‏شود كه راهى كه به سلوك آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است، زيرا وقتى گفته مى‏شود: زنهار راه را گم مكن، معنايش نگهدارى خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اينجا هم كه مى‏فرمايد: زنهار كه نفسهايتان را از دست دهيد، معلوم مي شود نفس‏ها همان راه هستند نه راهرو، چنانكه نظير اين معنا در آيه:” و ان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله،“ به چشم مى‏خورد.

اگر خداى تعالى مؤمنين را در مقام تحريك به حفظ راه هدايت امر مى‏كند به ملازمت نفس خود، معلوم مى‏شود **نفس مؤمن** همان طريقى است كه بايد آنرا **سلوك** نمايد، بنا بر اين **نفس مؤمن طريق و خط سيرى است كه منتهى به پروردگار مي شود**، نفس مؤمن راه هدايت اوست، راهى است كه او را به سعادتش مى‏رساند .

نفس هر آنى در حركت و در طى مسافت است، و منتهاى سيرش خداى سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب يعنى بهشت.

رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم در روايتى كه شيعه و سنى آنرا نقل كرده‏اند فرموده: من عرف نفسه فقد عرف ربه - **هر كه خود را شناخت خداى خود را شناخته است!**

از آيات استفاده مى‏شود: طريق انسان بسوى خداوند همان نفس انسان است، زيرا جز خود انسان چيز ديگرى نيست كه طريق انسان باشد، خود اوست كه داراى تطوراتى گوناگون و درجات و مراحلى است مختلف، روزى جنين، روزى كودك، زمانى جوان و زمانى پير مى‏شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حيات مى‏دهد، و روزى در قيامت و پس از آن در بهشت و يا در دوزخ بسر مى‏برد.

اين است آن مسافتى كه هر انسان از بدو وجود تا انتهاى سيرش كه به مقتضاى آيه كريمه” و ان الى ربك المنتهى،“ قرب به ساحت مقدس بارى تعالى است، آن مسافت را مى‏پيمايد .

اين طريق مانند راههاى ديگر اختيارى نيست، و اصولا براى اين طريق، شبيه و نظيرى نيست تا كسى يكى از آن دو را انتخاب و اختيار كند، بلكه اين طريق همانطورى كه از آيه: ” يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه،“ استفاده مى‏شود طريقى است اضطرارى، و چاره‏اى جز پيمودن آن نيست، طريقى است كه مؤمن و كافر، آگاه و غافل، و خلاصه همه و همه در آن شركت دارند .

اين تربيت، تربيتى است تكوينى، نظير تربيتى كه خداى سبحان در غير آدميان و جميع كائنات در مسيرى كه همگى بسوى خداى خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: ” الا الى الله تصير الامور،“ و چگونگى اين تربيت بين هيچ موجودى و موجود ديگرى تفاوت ندارد، زيرا اين صراط صراطى است مستقيم، و امرى است متشابه، و شامل جميع كائنات، همچنان كه فرموده:” ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت.“

و خداى سبحان سرانجامى را كه كار آدمى از جهت سعادت و شقاوت و رستگارى و حرمان به آنجا منتهى مى‏شود مبنى بر احوال و نفسانياتى نموده، كه آن احوال خود مبنى بر اعمالى است از انسان كه به دو نوع صالح و طالح و يا تقوا و فجور تقسيم مى‏شود، كما اينكه فرموده:” و نفس و ما سويها فالهمها فجورها و تقويها قد افلح من زكيها و قد خاب من دسيها. “

اين آيات نفس را موجودى دانسته معتدل و ساده، موجودى كه تقوا و فجور را به آن نسبت مى‏دهند، موجودى كه با فجور آلوده و با تقوا تزكيه مى‏شود، آرى نفس همان مخلوقى است كه انسان از ناحيه آن و به ملاحظه آن محروم و يا رستگار مى‏شود، و اين معنايى كه قرآن بيان نموده، مطابق با مقتضاى تكوين است، ليكن چنان نيست كه عموم مردم در درك اين معنا يكسان باشند:

* ” هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب،“

اين اختلاف در درك براى اين است كه متذكر به اين حقيقت هر لحظه كه به ياد آن مى‏افتد و متوجه مى‏شود كه نسبت به خداى خويش در چه موقفى قرار دارد و نسبت او با ساير اجزاى عالم چه نسبتى است، نفس خود را مى‏يابد كه منقطع و بريده از غير خداست، و حال آنكه غير متذكر چنين دركى ندارد، و همين متذكر هم قبل از تذكرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم مى‏يافت، و نيز مى‏يابد كه در برابرش حجابهايى است كه كسى را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسى و احاطه و تاثير نيست، تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است، پروردگارى كه او را هم از پشت سر دفع داده و دورش مى‏كند، و هم از پيش روى بوسيله قدرت و هدايت بسوى خود مى‏كشاند، و نيز نفس خود را مى‏يافت كه با پروردگار خود خلوتى دارد كه مونسى و دوستى جز او برايش نيست.

اينجا است كه معناى جمله: ” الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم تعملون،“ و نيز معناى اين كلامش را كه فرمود:” او من كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها،“ بخوبى درك مى‏كند.

و اينجاست كه ادراك و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرك به موطن عبوديت و مقام توحيد مهاجرت نموده و اگر عنايت الهى دستگيرش شود و توفيق شامل حالش گردد شرك و اعتقاد به موهومات و دورى از خدا و تكبر شيطانى و استغناى پوشالى و خيالى را يكى پس از ديگرى به توحيد و درك حقايق و نزديكى به خدا و تواضع رحمانى و فقر و عبوديت تبديل مى‏نمايد .

و ما گر چه از نظر اينكه موجودى خاك‏نشين و دل بسته به علايقى هستيم كه ما را از درك حقايق مشغول نموده و نمى‏توانيم آنطور كه بايد اين حقيقت را هم درك نماييم، و ما را مانع مى‏شود از اينكه بجاى اهتمام به فضلات اين دنياى فانى كه كلام الهى در بيانات خود آنرا جز لهو و لعب معرفى ننموده، چنانكه در سوره انعام فرموده:” و ما الحيوة الدنيا الا لعب و لهو،“ و در سوره نجم فرموده:” ذلك مبلغهم من العلم،“ غوطه‏اى در درياى حقايق بزنيم الا اينكه اعتبار صحيح و بحث زياد و تدبر كافى ما را به تصديق كليات اين معنا بطور اجمال وادار مى‏سازد اگر چه به تفصيل آن احاطه پيدا نكنيم، ( و خداوند هدايت كننده است.)

(مستند: آيه 105 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 242-247)

# راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

خداى سبحان در كلام مجيدش براى نوع بشر و بلكه براى تمامى مخلوقات خود راهى معرفى كرده، **كه از آن راه به سوى پروردگارشان سير مى‏كنند.**

در خصوص انسان فرموده:

* ” يا ايها الانسان، انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه،
* **هان اى آدمى، به درستى كه تو به سوى پروردگارت تلاش مى‏كنى، و اين تلاش تو - چه كفر باشد و چه ايمان - بالاخره به ديدار او منتهى ميشود. “**

و در باره عموم موجودات فرموده :

* **” و اليه المصير - بازگشت به سوى او است. “**

و نيز فرموده:

* **” الا الى الله تصير الامور - آگاه باش كه همه امور به سوى او برمى‏گردد! “**

و آياتى ديگر كه به وضوح دلالت دارند بر اين كه تمامى موجودات راهى براى خود دارند، و همه راههاشان به سوى او منتهى مي شود !

( مستند: آيه 6 سوره حمد الميزان ج : 1 ص : 44 تا 66 )

# یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

” **اهْدِنَا الصراَط الْمُستَقِيمَ‏…**

* **ما را به سوى صراط مستقيم هدايت فرما ،**
* **صراط آنانكه برايشان انعام فرمودى،**
* **نه آنانكه برايشان غضب كردى،**
* **و نه گمراهان ! “**

راه به سوى خدا دو تاست، يكى دور و يكى نزديك: راه نزديك راه مؤمنين، و راه دور راه غير ايشان است، و هر دو راه هم به حكم آيه فوق راه خدا است. يك راه را به سوى بلندى، و راهى ديگر را به سوى پستى منتهى مي داند. دسته سومى هستند كه نه راهشان به سوى بالا است، و نه به سوى سقوط، بلكه اصلا راه را گم كرده و دچار حيرت شده‏اند.

آنها كه راهشان به سوى بالا است، كسانى هستند كه ايمان به آيات خدا دارند، و از عبادت او استكبار نمى‏ ورزند، و بعضى ديگر راهشان به سوى پستى منتهى مي شود،و آنها كسانى هستند كه به ايشان غضب شده، و بعضى ديگر اصلا راه را از دست داده و گمراه شده‏اند، و آنان ” ضالّين“ هستند.

راه هائی كه به سوى خداي تعالى منتهى مى‏شود از نظر كمال، و نقص، و نايابى و رواجى، و دورى و نزديكيش از منبع حقيقت، و از صراط مستقيم، مختلف است، مانند طريقه اسلام، ايمان، عبادت، اخلاص، و اخبات.

همانطور كه صراط مستقيم مهيمن و مافوق همه سبيل‏ها است، اصحاب صراط مستقيم كه خدا آنانرا در آن صراط جاى داده، مهيمن و مافوق ساير مردمند، چون خداي تعالى امور آنان را خودش به عهده گرفته، و امور مردم را به عهده آنان نهاده، و امر هدايت ايشانرا به آنان واگذار نموده است.

همانطور كه سبيل‏ها مختلفند، هدايت نيز به اختلاف آنها مختلف مي شود، چون هدايت به سوى آن سبيل‏ها است، پس براى هر سبيلى هدايتى است، قبل از آن، و مختص به آن .

* ” و الذين جاهدوا فينا، لنهدينهم سبلنا، و ان الله لمع المحسنين،
* **و كساني كه در ما جهاد مى‏كنند، ما ايشانرا حتما به راه‏هاى خود هدايت مى‏كنيم، و بدرستى خدا با نيكوكاران است!‌“**

فرق است بين اينكه بنده خدا در راه خدا جهاد كند، و بين اينكه **در خدا** جهاد كند، در اولى شخص مجاهد سلامت سبيل، و از ميان برداشتن موانع آنرا مي خواهد، بخلاف مجاهد در دومى، كه او خود خدا را مي خواهد، و رضاى او را مى‏طلبد، و خدا هم هدايت به سوى سبيل را برايش ادامه مي دهد، البته سبيلى كه او لياقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنين از آن سبيل به سبيلى ديگر، تا آنجا كه وى را مختص به ذات خود جلت عظمته كند.

مزيت اصحاب صراط مستقيم بر سايرين، و همچنين مزيت صراط آنان بر سبيل سايرين، تنها به علم است، نه عمل، و آنان به مقام پروردگارشان علمى دارند كه ديگران ندارند:

* ” يرفع الله الذين آمنوا منكم، و الذين اوتوا العلم درجات،
* **خدا كسانى از شما را كه ايمان دارند، و كسانى كه علم داده شده‏اند،**

**به درجاتى بلند مى‏كند! “**

* ” اليه يصعد الكلم الطيب، و العمل الصالح يرفعه،
* **كلمه طيب خودش به سوى خدا بالا مى‏رود و عمل صالح آنرا بالا مى‏برد.“**

آنچه خودش به سوى خدا بالا مى‏رود، كلمه طيب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش كمك در بالا رفتن علم است !

( مستند: آيه 6 سوره حمد الميزان ج : 1 ص : 44 تا 66 )

# جهاد در راه خدا به خدا منتهي مي شود!

* ” وَ الَّذِينَ جَهَدُوا فِينَا لَنهْدِيَنهُمْ سبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ‏،
* **و كسانى كه در اقامه دين ما مجاهده مى‏كنند ما به سوى راه‏هاى خود هدايتشان مى‏كنيم و خدا همواره با نيكوكاران است.“**

در اينجا خداى تعالى براى خود سبيل‏ها و راههائي نشان مى‏دهد، و راه‏ها هر چه باشد بالاخره به درگاه او منتهى مى‏شود، براى اينكه راه را براى اين راه مى‏گويند كه به سوى صاحب راه منتهى مى‏شود، و آن صاحب راه منظور اصلى از راه است.

پس راه‏هاى خدا عبارت است از طريقه‏هايى كه آدمى را به او نزديك و به سوى او هدايت مى‏كند، و وقتى خود جهاد در راه خدا هدايت باشد، قهرا هدايت به سوى سبل، هدايت روى هدايت خواهد بود.

معناى ” جاهدوا فينا،“ اين است كه جهادشان همواره در راه ما است، و اين تعبير كنايه از اين است كه: جهادشان در امورى است كه متعلق به خداى تعالى است، چه جهاد در راه عقيده باشد، و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خدا است هيچ عاملى ايشان را از ايمان به خدا و اطاعت اوامر و نواحى او بازنمى‏دارد .

( مستند: آيه 69 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 228)

# دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

* ” كَيْف تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كنتُمْ أَمْوَتاً فَأَحْيَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* **شما كه مردگان بوديد و خدا جانتان بداد و بار ديگرتان مى‏ميراند و باز جانتان مي دهد و باز سوى او بر مى‏گرديد چگونه منكر او مي شويد.“**

انسان كه مخلوقى است تربيت يافته در گهواره تكوين، در سير وجوديش تطور دارد، از نظر فطرت و ابداع مرتبط به امر خدا و ملكوت او است، از جهت عود و برگشتش به سوى خدا، منشعب به دو طريق است:

1. **طريق سعادت**
2. **طريق شقاوت**

قرآن شريف،طريق سعادت را نزديك‏ترين طريق، يعنى خط مستقيم دانسته، كه به **رفيع اعلى** منتهى مي شود، و اين طريق لايزال انسان را به سوى بلندى و رفعت بالا مى‏برد تا وى را به پروردگارش برساند، بخلاف طريق شقاوت، كه آنرا راهى دور، و منتهى به **اسفل سافلين** - پست‏ترين پستيها، معرفى مى‏كند، تا آنكه به **رب العالمين** منتهى شود، و خدا در ماوراى صاحبان اين طريق ناظر و محيط بر آنان است.

( مستند: آيه 28 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 175)

# تلاش انسان براي ملاقات پروردگار خود

* ” يَأَيُّهَا الانسنُ إِنَّك كادِحٌ إِلى رَبِّك كَدْحاً فَمُلَقِيهِ !
* **هان اى انسان! تو در راه پروردگارت تلاش مى‏كنى و بالأخره او را ديدار خواهى كرد!“**

كلمه كدح به معناى تلاش كردن، و خسته شدن است. در اين كلمه معنى سير است. كلمة **” فملاقيه“** نشان مي دهد هدف نهايى اين سير و سعى و تلاش، خداى سبحان است، البته بدان جهت كه داراى ربوبيت است، يعنى انسان بدان جهت كه عبدى است مربوب و مملوك و مدبر، و در حال تلاشش به سوى خداى سبحان است دائما در حال سعى و تلاش و رفتن بسوى خداى تعالى است، بدان جهت كه رب و مالك و مدبر امر اوست، چون عبد براى خودش مالك چيزى نيست، نه اراده و نه عمل، پس او بايد اراده نكند مگر آنچه كه پروردگارش اراده كرده باشد، و انجام ندهد مگر آنچه را كه او دستور داده باشد، پس بنده در اراده و عملش مسؤول خواهد بود .

از اينجا معلوم شد:

اولا : جمله” انك كادح الى ربك،“ خود حجتى است بر معاد، براى اينكه ربوبيت خداى تعالى تمام نمى‏شود مگر با عبوديت بندگان، و عبوديت هم تصور ندارد مگر با بودن مسؤوليت، و مسؤوليت هم تمام نمى‏شود مگر با برگشتن به سوى خدا و حساب اعمال، اين نيز تمام نمى‏شود مگر با بودن جزا.

ثانيا : معلوم شد منظور از ملاقات پروردگار منتهى شدن به سوى او است، يعنى به جايى كه در آن هيچ حكمى نيست جز حكم او، و هيچ مانعى نيست كه بتواند از انفاذ حكمش جلوگيرى كند.

و ثالثا : اينكه مخاطب در اين آيه انسان است اما نه از هر جهت، بلكه از همين جهت كه انسان است، پس مراد از اين كلمه جنس انسان است، براى اينكه ربوبيت خداى تعالى عام است و شامل همه چيز و همه انسانها مى‏شود.

( مستند: آيه 6 سوره انشقاق الميزان ج 20 ص 401)

# سير انسان تا توحيد، و قرب درگاه الهی !

* ” الر كِتَبٌ أُحْكِمَت ءَايَتُهُ ثمَّ فُصلَت مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ،
* أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنَّنى لَكم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ،
* وَ أَنِ استَغْفِرُوا رَبَّكمْ ثمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَعاً حَسناً إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى وَ يُؤْتِ كلَّ ذِى فَضلٍ فَضلَهُ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنى أَخَاف عَلَيْكمْ عَذَاب يَوْمٍ كَبِيرٍ،
* **إِلى اللَّهِ مَرْجِعُكمْ وَ هُوَ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،**
* **اين كتابى است كه آياتش همه يك غرض را مى‏رساند، غرضى كه وقتى شكافته شود به صورت آيات مفصل در مى‏آيد، كتابى است از ناحيه خداى حكيم و آگاه،**
* **و آن غرض واحد اين است كه جز الله را نپرستيد كه من از ناحيه او براى بشارت و انذار شما آمده‏ام،**
* **و اينكه از پروردگارتان طلب مغفرت نموده سپس به سويش باز گرديد تا شما را براى مدتى معين از بهره‏اى نيكو برخوردار سازد و به هر صاحب كرمى آنچه از فضل و كرمش مستحق است بدهد. تو اين پيام را به مردم برسان اگر از پذيرفتنش اعراض كردند، بگو كه من بر شما مى‏ترسم از عذاب روزى بس بزرگ!**
* **روزى كه بازگشتتان به سوى خدا است و او بر هرچيزى توانا است!“**

اگر قرآن كريم سخن از معارف الهى دارد و اگر در باره فضايل اخلاقى سخن مى‏گويد و اگر احكامى در باره كليات عبادات و معاملات و سياسات و ولايتها تشريع مى‏كند و اگر از اوصاف خلايقى از قبيل: عرش، كرسى، لوح، قلم، آسمان، زمين، فرشتگان، جن، شيطانها، گياهان، حيوانات و انسان سخن به ميان مى‏آورد، و اگر در باره آغاز خلقت و انجام آن حرف مى‏زند و بازگشت همه را نخست به سوى فنا و سپس به سوى خداى سبحان مى‏داند و خبر از روز قيامت و قبل از قيامت، يعنى از عالم قبر و برزخ مى‏دهد و از روزى خبر مى‏دهد كه همه براى رب العالمين و به امر او بپا مى‏خيزند، و همه در عرصه‏اى جمع گشته سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهى گواهان را مى‏بينند، و در آخر بين همه آنان داورى شده گروهى به بهشت و جمعى به دوزخ مى‏روند، بهشت و دوزخى كه داراى درجات و دركاتى هستند، و نيز اگر بين هر انسانى و بين عمل او، و نيز بين عمل او و سعادت و شقاوت او، و نعمت و نقمت او، و درجه و دركه او، و متعلقات عمل او از قبيل وعده و وعيد و انذار و تبشير از راه موعظه و مجادله حسنه و حكمت رابطه برقرار دانسته و در باره آن رابطه‏ها سخن مى‏گويد، همه اينها بر آن يك حقيقت تكيه دارد و آن حقيقت چون روح در تمامى آن معارف جريان يافته و آن يك حقيقت، اصل و همه اينها شاخه و برگ آنند، آن حقيقت، زير بنا و همه اينها كه دين خدا را تشكيل مى‏دهند بر آن پايه بنا نهاده شده‏اند**، و آن يك حقيقت عبارت است از توحيد حق تعالى!** البته توحيدى كه اسلام و قرآن معرفى كرده است.

جمله:‌” الا تعبدوا الا الله،“ دعوت بشر است به توحيد در عبادت، در جمله:” و ان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه،“ امر به طلب آمرزش از همين خداى تعالى است، كه به خاطر او عبادت غير او را ترك گفتند، و سپس دستور مى‏دهد به اينكه توبه كنند، يعنى با اعمال صالح به سوى او برگردند، و از همه اين دستورات يك چيز به دست مى‏آيد، و آن اينست كه: **انسانها در زندگى خود راه طبيعى را پيش بگيرند كه اگر چنين كنند به قرب درگاه الهى منتهى مى‏شوند.**

و راه طبيعى براى زندگى بشر اينست كه آلهه و خدايان ساختگى را رها نموده از خداى تعالى كه معبود واقعى است طلب مغفرت كنند، و جان و دل خود را براى حضور در پيشگاه او پاك ساخته، سپس با اعمال صالح به سوى او بازگشت كنند.

* ” يمتعكم متاعا حسنا الى اجل مسمى،“

اجل مسمى آن زمان و لحظه‏اى است كه زندگى به آن منتهى شده و در آن نقطه، پايان مى‏يابد و به هيچ وجه از آن تخطى نمى‏كند . متاع حسن تا أجل مسمى چيزى جز زندگى خوب دنيوى نمى‏تواند باشد.

بهره‏مندى از حيات حسنه و طيبه تا اجل مسمى عبارت است از اينكه افراد انسانى از حيات، طورى بهره‏گيرى كنند كه فطرت انسانيت آن را بپسندد، و حيات مورد پسند فطرت اينست كه همه افراد بطور معتدل و در پرتو علم نافع و عمل صالح از زندگى برخوردار شوند، اين در مقايسه زندگى پاك و طيب با فرد فرد جامعه است، و اما در مقايسه با مجتمع، عبارت است از بهره‏مندى عمومى از نعمت‏هاى زندگى طيب زمينى، به اين معنا كه دست آورد هر فردى مختص به خود او باشد البته دست آورد در مجتمعى كه اجزاءش متلائم و نزديك به هم باشند فاصله طبقاتى و تضاد و تناقضى در بينشان نباشد.

( مستند: آيه 1تا4سوره هود الميزان ج : 10 ص : 199)

# بازگشت به خدا، آخرين منزل در سير آدمي

- ” كَيْف تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كنتُمْ أَمْوَتاً فَأَحْيَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏ ؟ “

* **شما كه مردگان بوديد و خدا جانتان بداد،**

**و بار ديگرتان مى‏ميراند،**

**و باز جانتان مي دهد،**

**و باز سوى او بر مى‏گرديد،**

**چگونه منكر او مي شويد؟ “**

اين آيات به منازلى كه انسان در مسير وجود خود طي مي كند، اشاره دارد: يعنى **زندگى دنيا، و سپس مرگ، و بعد از آن زندگى برزخ، و سپس مرگ، و بعد زندگى آخرت، و سپس بازگشت به خدا**، و اينكه اين منزل **آخرين منزل در سير آدمى** است !

در خلال اين بيان پاره‏اى از خصائص و مواهب تكوين و تشريع را، كه خداوند تعالى آدميان را بدان اختصاص داده، بر مى‏شمارد، و مى‏فرمايد: انسان مرده‏اى بى جان بود، خدا او را زنده كرد، و همچنان او را مى‏ميراند، و زنده مى‏كند، **تا در آخر به سوى خود باز گرداند.**

( مستند: آيه 28 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 170 )

**فصل سوم**

**امید دیدار خدا و نتایج آن**

# پيش بيني ملاقات خدا و اثرات آن

* ” ... الَّذِينَ يَظنُّونَ أَنهُم مُّلَقُوا رَبهِمْ وَ أَنهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ‏ ،
* **از صبر و نماز كمك بجوئيد و آن بسى سنگين است مگر براى خشوع پيشگان كه گمان دارند به پيشگاه پروردگار خويش مى‏روند و به او باز مى‏گردند.“**

در تعليم قرآن شريف، اعتقاد به آخرت، موردى است كه هر كس بايد بدان يقين حاصل كند، همچنانكه فرموده:” و بالاخرة هم يوقنون،“ ولي براى پيدايش خشوع در دل انسان، حتي داشتن گمان وقوع قيامت و لقاء پروردگار كافى است؟

اگر انسان متوجه شود به اينكه ربى و پروردگارى دارد كه ممكن است روزى با او ديدار كند و به سويش برگردد، در ترك مخالفت و رعايت احتياط صبر نمى‏كند تا علم برايش حاصل شود، بلكه همان ظن و گمان او را وادار به احتياط مى‏كند.

آيه مورد بحث با آيه زير قريب المضمون است:

* ” فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا،
* **هر كه اميد ديدار پروردگارش را دارد، بايد عمل صالح كند!** “

### 

( مستند: آيه 46 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 228)

# شرط اميد به ديدار خدا

* ” مَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لاَتٍ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ‏،
* **كسى كه اميد ديدار خدا دارد بداند كه اجل خدا رسيدنى است و او شنوا و داناست.“**

در اين آيات بيان مى‏كند كه هر كس به خدا ايمان آورد به اين اميد كه به سوى او بازگردد، و به ديدار او نائل شود، بايد بداند كه روز ديدار او خواهد رسيد و نيز بايد بداند كه خدا گفته‏هايش را مى‏شنود، و به احوال و اعمالش دانا است، پس بايد حواس خود را جمع كند، و احتياط را از دست ندهد، و حقيقتا ايمان آورد، ايمانى كه هيچ فتنه و بلايى او را از آن برنگرداند، و هيچ آزارى از ناحيه دشمنان خدا آن را سست نكند، و بايد كه در راه خدا حقيقتا جهاد كند، و باز بايد بداند كه آن كسى كه از جهاد وى بهره‏مند مى‏شود خود اوست، و خدا هيچ احتياجى به او ندارد، نه به ايمانش، و نه به جهادش، نه به خود او، و نه به احدى از عالميان!

و باز بايد بداند كه اگر ايمان بياورد و عمل صالح كند به زودى خدا گناهانش را مى‏آمرزد و به اعمال خويش پاداش مى‏دهد، و اين دو علم اخير علم اول را تاكيد نموده، و مستوجب ملازمه او با وجوب ايمان و صبر در برابر فتنه‏ها در راه خدا مى‏شوند.

پس جمله ” من كان يرجوا لقاء الله،“ ابتداى برگشتن از لحن كلام سابق به بيان حال كسى است كه مى‏گويد: ايمان آوردم، و مى‏فهماند چنين كسى حتى اگر مختصرى هم راست بگويد ايمان مى‏آورد چون كه اميد دارد روزى به سوى خدا بازگردد، و آن روز قيامت است، زيرا اگر قيامتى در كار نبود دين و ايمان به كلى لغو و بيهوده مى‏شد.

( مستند: آيه 5 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 150)

# اعتقاد به معاد و اميد به ملاقات پروردگار

* ” قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشرٌ مِّثْلُكمْ يُوحَى إِلىَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَمَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صلِحاً وَ لا يُشرِك بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا،
* **بگو من فقط بشرى هستم همانند شما، كه به من وحى مى‏شود، حق اين است كه خداى شما يگانه است پس هر كه اميد دارد كه به پيشگاه پروردگار خويش رود بايد عمل شايسته كند و هيچكس را در عبادت پروردگارش شريك نكند!“**

جمله ” فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عَمَلاً صلِحاً وَ لا يُشرِك بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا،“ مشتمل بر اجمال دعوت دينى است كه همان عمل صالح براى رضاى خداى واحد بى شريك است، و آنگاه اين معنا را متفرع كرده بر رجاء لقاء پروردگار متعال و بازگشت به سوى او چون اگر حساب و جزائى در كار نباشد هيچ داعى و ملزمى نيست كه افراد را به پيروى از دين و به دست آوردن اعتقاد و عمل صحيح وادار سازد.

و اگر رجاء لقاى خداى را متفرع بر جمله” انما الهكم اله واحد،“ كرد بدين جهت بود كه بازگشت بندگان به سوى خداى سبحان از تماميت معناى الوهيت است، زيرا خداى تعالى هر كمال مطلوب و هر وصف جميلى را دارد كه يكى از آنها فعل حق و حكم به عدل است و اين دو اقتضاء مى‏كند كه دوباره بندگان را به سوى خود بازگرداند و ميان آنان حكم كند.

( مستند: آيه 110 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 556 )

# ملاقات خدا با ايمان كامل و ايمان ناقص

* **”**  ... وَ مَا كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ‏،
* ..**. و خدا هرگز ايمان شما را بى اثر نمى‏گذارد، كه خدا نسبت به مردم بسيار رئوف و مهربان است.“**

از امام صادق عليه‏السلام روايت شده كه فرمود:

« ... هر كس از خدا بترسد و جوارح خود يعني چشم و گوش و شكم و زبان و فرجش را حفظ نموده، و هر عضوى از اعضاى خود را در آن جائى مصرف كند و بكار ببندد كه خدا برايش معين كرده است، و واجب هر عضوى را انجام دهد، با ايمان كامل خدا را ملاقات مى‏كند، و از اهل بهشت است.

و اگر كسى در واجبى از اين واجبات خيانت كند و از آنچه خدا دستور داده تعدى نمايد، خدا را با ايمان ناقص ملاقات مى‏كند .»

( روايت از تفسير عياشى از زبيرى ذيل آيه 143 سوره بقره الميزان ج : 1 ص : 500)

**فصل چهارم**

**مفهوم دیدار خدا**

**و لقاء الله**

# مفهوم لقاء و لقاء الله

* ” مَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لاَتٍ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ‏،
* **كسى كه اميد ديدار خدا دارد بداند كه اجل خدا رسيدنى است،**

**و او شنوا و داناست.“**

لقاء هر چيز علم يافتن به وجود او است، و روز قيامت مردم به حقانيت خدا علم پيدا مى‏كنند، و لقاى علمى برايشان حاصل مى‏شود.

مراد از لقاء الله قرار گرفتن بنده است در موقفى كه ديگر بين او و بين پروردگارش حجابى نباشد، همچنان كه روز قيامت نيز اين چنين است، چون روز قيامت روز ظهور حقايق است.

” اجل الله“ عبارت است از آن غايتى كه خدا براى لقاى خود معين فرموده است، و آن آمدنى است، و هيچ شكى در آن نيست.

* « وَ قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ...
* **كسانى كه معاد و ملاقات خدا را منكرند گويند....»**

در این آیه نیز كلمه **لقاء** به همان معنا به کار رفته است، به معناى رفتن به سوى چيزى كه بين تو و او حائلى نباشد و مراد از لقاء در آيه مورد بحث، لقاء الله، يعني برگشتن به سوى خدا در روز قيامت است، و اگر آن را لقاء ناميده، بدين جهت است كه آن روز مردم به سوى خدا بروز مى‏كنند به طورى كه حايلى از جهل و يا غفلت در بين نماند، چون در روز قيامت عظمت الهى همه حجابها را پاره مى‏كند، همچنان كه فرمود:

* ” و يعلمون ان الله هو الحق المبين،
* **آن روز ديگر علم پيدا مى‏كنند كه خدا حقى است مبين.“**

( مستند: آيه 5 سوره عنكبوت و 21سوره فرقان، الميزان ج : 16 ص : 150 و ج : 15 ص : 273)

# مفهوم مشاهده و تجلي و رفع حجابها در روز قيامت

در بعضى از روايات آمده كه: خداى سبحان براى اهل محشر تجلى مى‏كند، به جلوه‏اى كه آنان را از غير به خود مشغول مى‏سازد مادامى كه آن تجلى هست به هيچ چيز ديگر توجه ندارند .

مراد از اين تجلى برطرف شدن همه حجابهايى است كه بين آنان و آفريدگارشان وجود داشت، نه اينكه مراد ديدن به چشم باشد، چون ديدن به چشم تنها از راه مقارنه جهات و ابعاد صورت مى‏گيرد، و خداى تعالى در جهت قرار ندارد و چنين چيزى در حق خداى تعالى محال است.

( مستند: بحث روایتی الميزان ج : 17 ص : 156)

# علم رؤيت و ديدار خدا

* ” وَ لَمَّا جَاءَ مُوسى لِمِيقَتِنَا وَ كلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَب أَرِنى أَنظرْ إِلَيْك قَالَ لَن تَرَانی وَ لَكِنِ انظرْ إِلى الْجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَكانَهُ فَسوْف تَرَانی فَلَمَّا تجَلى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سبْحَنَك تُبْت إِلَيْك وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ‏،
* **و چون موسى به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض كرد: پروردگارا خودت را به من بنما كه ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهى ديد ولى به اين كوه بنگر اگر بجاى خويش برقرار ماند شايد مرا توانى ديد و همينكه پروردگارش بر آن كوه جلوه كرد آن را متلاشى نمود و موسى بيهوش بيفتاد و چون به خود آمد گفت: منزهى تو، سوى تو باز مى‏گردم و من اولين مؤمن هستم.“**

خداى تعالى در كلام خود رؤيتى را اثبات كرده كه غير از رؤيت بصرى و حسى است، بلكه يك نوع درك و شعورى است كه با آن حقيقت و ذات هر چيزى درك مى‏شود، بدون اينكه چشم و يا فكر در آن به كار رود، شعورى اثبات كرده كه آدمى با آن شعور به وجود پروردگار خود پى برده و معتقد مى‏شود، غير آن اعتقادى كه از راه فكر و استخدام دليل به وجود پروردگار خود پيدا مى‏كند، بلكه پروردگار خود را به وجدان و بدون هيچ ستر و پرده‏اى درك مى‏كند، و اگر نكند به خاطر اين است كه به خود مشغول شده و دستخوش گناهانى شده است كه ارتكاب نموده، و اين درك نكردن هم غفلت از يك امر موجود و مشهود است نه اينكه علم به كلى از بين رفته باشد .

در هيچ جاى از قرآن هم آيه‏اى كه دلالت كند بر زوال علم ديده نمى‏شود بلكه همه جا از اين جهل به غفلت تعبير شده كه معنايش اشتغال به علمى ديگر و در نتيجه از ياد بردن او است نه اينكه علم به وجود او به كلى از بين رفته باشد، و اين آن چيزى است كه كلام خداى سبحان آن را بيان نموده و عقل هم با براهين روشن خود، آن را تاييد مى‏كند و همچنين با روايات وارده از ناحيه مقدسه ائمه اهل بيت صلوات الله عليهم اجمعين منطبق است.

البته بطورى كه از كلام مجيد خداى تعالى استفاده مى‏شود، اين **علم** كه از آن به **رؤيت و لقاء** تعبير شده **تنها براى صالحين** از بندگانش **آنهم در روز قيامت** دست مى‏دهد، همچنانكه فرمود:

* ” وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة،“

آرى، قيامت ظرف و مكان چنين تشرفى است، نه دنيا كه آدمى در آن مشغول و پابند به پروراندن تن خويش و يكسره در پى تحصيل حوائج طبيعى خويشتن است.

دنيا محل سلوك و پيمودن راه لقاى خدا و به دست آوردن علم ضرورى به آيات او است، و تا به عالم ديگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نائل نمى‏شود، همچنانكه فرموده:

* ” يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه،“

و در اين معنا آيات بسيار ديگري است كه دلالت دارند بر اينكه مرجع و بازگشت و منتهاى همه به سوى اوست، و همه در تلاش رسيدن به اويند.

اين است آن علم ضرورى مخصوصى كه خداى تعالى آن را در باره خود اثبات نموده و از آن به رؤيت و لقاء تعبير فرموده است.

و قهرا وقتى مساله رؤيت خدا به آن معنا كه گفته شد در چند جاى قرآن براى روز قيامت اثبات شد نفى ابدى آن در جمله:‌” لن ترانى!“ راجع به دنيا خواهد بود، و معنايش اين مى‏شود: مادامى كه انسان در قيد حيات دنيوى و به حكم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خويش و بر آوردن حوائج ضرورى آن است هرگز به چنين تشريفى مشرف نمى‏شود، تا آنكه بطور كلى و به تمام معناى كلمه از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، يعنى بميرد، و تو اى موسى هرگز توانائى ديدن من و علم ضرورى مرا در دنيا ندارى، مگر اينكه بميرى و به ملاقات من آئى، آن وقت است كه آن علم ضرورى را كه درخواست مى‏كنى نسبت به من خواهى يافت .

برگشت نفى رؤيت به نفى طاقت و قدرت بر آن است، جمله:” و لكن انظر“ است كه در آن نشان دادن خود را به موسى تشبيه كرده به نشان دادن خودش را به كوه، و فرموده: ظهور و تجلى من براى كوه عينا مانند ظهورى است كه من براى تو كنم، اگر كوه با آن عظمت و محكميش توانست به حال خود باقى بماند تو نيز مى‏توانى تجلى پروردگارت را تحمل كنى!

جمله:” و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترينى،“ استدلال بر محال بودن تجلى نيست، به شهادت اينكه براى كوه تجلى كرد، بلكه غرض از آن نشان دادن و فهماندن اين معنا است كه موسى قدرت و استطاعت تجلى را ندارد و اگر تجلى خدا واقع شود او در جاى خود قرار نمى‏گيرد، و خواسته است به وى بفهماند اگر تجلى كنم وجودت به كلى از بين مى‏رود، همانطورى كه ديدى كوه از بين رفت، چون خداى تعالى وقتى كه براى كوه تجلى نمود كوه را مدكوك و متحول به صورت ذراتى از خاك گردانيد، و هويت كوه بودنش را نيز به كلى از بين برد.

در آن صحنه، قهر الهى براى موسی و در مقابل درخواستش مجسم گرديده و او خود را به مشاهده آن مشرف ديده، كه چنان اندكاك عجيبى به او دست داده و نتوانسته حتى يك چشم بر هم زدن در جاى خود و به روى پاهايش قرار بگيرد، استغفارى هم كه بعد از به حال آمدن كرده شاهد اين معنا است .

چون فهميد درخواستى كه كرده بود بى‏موقع بوده و خداوند او را به اشتباهش واقف ساخته، و به عنايت الهى خود، او را عملا تعليم داد و به او فهماند كه تقاضاى غير ممكنى كرده است.

( مستند:آيه 143 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 310)

# حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا

* ” وَ بَرَزُوا للَّهِ جَمِيعاً ...،
* **در روز قيامت همه براى خدا و در پيشگاه او ظاهر مى‏شوند...!“**

معناى جمله:” و برزوا لله جميعا،“ اين است كه: براى خدا طورى ظاهر مى‏شوندكه ميان او و آنان، هيچ حاجب و مانعى وجود نداشته باشد.

و اين تفاوت كه ميان دنيا و آخرت است، كه در دنيا از خدا محجوب هستند و در آخرت ظاهر، نسبت به خود بندگان است كه در دنيا گمان مى‏كردند بين آنها و خدا مانعى وجود داشته و آنها غايب از خدا، و خدا غايب از آنها است، و چون قيامت مى‏شود مى‏فهمند كه در اشتباه بوده‏اند و در دنيا هم براى خدا ظاهر بودند، و اما نسبت به خداى تعالى اين تفاوت در كار نيست، و براى او هيچ مخلوقى در پرده نيست، نه در دنيا و نه در آخرت، همچنانكه خودش فرمود:” ان الله لا يخفى عليه شى‏ء فى الارض و لا فى السماء.“

( مستند:آيه 21 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 59 )

# مفهوم رؤيت و لقاء در روايات اسلامي

در كتاب معانى الاخبار به سند خود از هشام روايت كرده كه گفت: نزد امام صادق عليه‏السلام‏ بودم كه ناگاه معاوية بن وهب و عبد الملك بن اعين بر آن جناب در آمدند، معاوية بن وهب رو به آن حضرت نمود و عرض كرد: شما در باره روايتى كه مى‏گويد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ پروردگار خود را ديده چه مى‏گوييد؟ و اگر اين روايت بنظر شما صحيح است رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم پروردگار خود را به چه صورتى ديده؟ و همچنين روايتى كه مى‏گويد مؤمنين در بهشت پروردگار خود را مى‏بينند؟ اگر اين نيز صحيح است به چه صورتى خواهند ديد؟

حضرت تبسمى نمود و فرمود: اى معاويه! چقدر زشت است كه مردى هفتاد يا هشتاد سال از عمرش بگذرد، و در اين مدت در ملك خدا زندگى نموده و از نعمت‏هاى خداوندى بهره‏مند باشد و خدا را آنطور كه بايد نشناسد؟

آنگاه فرمود: اى معاويه! محمد بن عبد الله صلوات الله عليه پروردگار خود را نديد، و خداوند بزرگتر از آن است كه به مشاهده چشم‏ها در آيد، بايد دانست كه رؤيت دو گونه است، يكى رؤيت به چشم و يكى رؤيت به قلب، هركس مقصودش از رؤيت خدا رؤيت به قلب باشد او مصيب است و به خطا نرفته و هر كس مقصودش از آن رؤيت به چشم باشد او دروغ گفته و به خداى تعالى و آيات او كفر ورزيده، براى اينكه خود رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود: هر كس خدا را به خلق خدا تشبيه كند كافر شده است .

پدرم نيز از پدرش از حسين بن على عليهماالسلام‏ روايت كرده كه فرمود: شخصى از امير المؤمنين عليه‏السلام‏ پرسيد: اى برادر رسول خدا آيا پروردگار خود را ديده‏اى؟ حضرت فرمود: من هرگز عبادت نمى‏كنم پروردگارى را كه نديده‏ام و ليكن چشم‏ها او را به مشاهده اعيان نمى‏بيند، بلكه دل‏ها او را به حقيقت ايمان مى‏بيند .

اى معاويه! چطور ممكن است مؤمن پروردگار خود را به مشاهده بصرى ببيند؟ و حال آنكه هر چيزى كه در چشم بگنجد و به رؤيت در آيد آن چيز بدون شك مخلوق است و مخلوق را هم ناچار خالقى مى‏بايد، پس هر كس چنين ادعايى بكند خدا را مخلوق و حادث دانسته، و هر كس او را به مخلوقات او تشبيه كند براى او شريكى اتخاذ نموده است.

واى بر چنين مردمى، مگر نشنيده‏اند كلام خداى را كه فرموده:” لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير؟“ و آن كلام ديگرش را كه خطاب به موسى نموده و فرموده:” لن ترينى و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترينى فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا،“ تازه آن تجلى هم كه به كوه كرد و كوه را به آن صورت در آورد به اين نحو بود كه از نور بى‏پايان خود مقدارى را كه - در مثل - از سوراخ سوزن عبور كند ظاهر ساخت، و سرزمين طور را آنطور متلاشى و كوه‏ها را منهدم ساخت و موسى از ترس افتاد و مرد، بلكه مرد و افتاد. ”فلما افاق،“ يعنى وقتى خداوند جان او را دوباره به كالبدش برگردانيد:” قال سبحانك تبت اليك!“ توبه كردم از اينكه به زبان بياورم گفتار كسانى را كه خيال مى‏كنند تو به چشم در مى‏آيى، من به معرفتى كه به تو داشتم و مى‏دانستم كه تو به چشم‏ها در نمى‏آيى بازگشت نموده،” و انا اول المؤمنين!“ و من اولين كس هستم كه ايمان آورده‏ام به اينكه تو مى‏بينى و ديده نمى‏شوى و اينكه تو در منظر اعلى و مسلط بر همه عالمى !

**مؤلف:** اولا رؤيت بصرى چه به همين نحوى كه تاكنون بوده باقى بماند و چه در اثر پيشرفت زندگى مثلا در آخرت تحولاتى به خود بگيرد مادامى كه مادى بوده باشد، و تنها به اجسام و اشكال و الوان تعلق بگيرد و خلاصه مادامى كه رؤيت عبارت بوده باشد از بكار افتادن عضلات و عدسى‏هاى چشم و گرفتن و پس دادن نور، محال است كه به خداى تعالى تعلق گرفته و در نتيجه انسان خدا را ببيند، و در اين معنا هيچ فرقى بين دنيا و آخرت نيست، برهان عقلى و آيات و روايات هم بر اين معنا دلالت دارند.

بله، در اين ميان علمى است ضرورى و مخصوص كه به خداى تعالى تعلق مى‏گيرد و آن را نيز رؤيت مى‏نامند، و مقصود آيات و رواياتى كه رؤيت خدا را اثبات مى‏كند به شهادت قرائن بسيار و صريحى كه در آنها است همين علم است كه جز در موطن آخرت براى كسى دست نمى‏دهد، و اين غير آن علم ضرورى است كه از راه استدلال حاصل مى‏شود.

**تجلى خداى تعالى فى حد نفسه امر ممكنى است و تنها اندكاك و از بين رفتن طرف تجلى مانع از اين است كه خداوند خود را تجلى دهد،** و اگر اين مانع نبود خداوند خود را براى هر كسى كه شايستگى دارد تجلى مى‏داد، همچنانكه در روايات بسيار زيادى از طرق ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ دارد كه خداوند سبحان براى اهل بهشت تجلى مى‏كند، و اهل بهشت در هر روز جمعه به زيارت خداى تعالى موفق مى‏شوند، و همچنانكه آيه:” وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة،“ آن را تاييد مى‏كند .

از روايات بخوبى استفاده مى‏شود كه مقصود از رؤيت همانطور كه رؤيت به چشم نيست اعتقاد و ايمان قلبى هم كه از راه استدلال كسب مى‏شود نيست، و اگر لفظ رؤيت در مورد خداى تعالى زياد استعمال نمى‏شود جهتش همين است كه از اين لفظ معناى رؤيت جسمانى به ذهن عامه مردم تبادر مى‏كند، و خلاصه اينكه ترس از گمراه شدن مردم مانع شيوع استعمال اين لفظ در مورد خداى تعالى است، و گر نه در مورد خدا نيز حقيقت رؤيت كه عبارت از مشاهده علمى چيزى غير از راه استدلال است ثابت و صادق است، بلكه تعدادى از روايات هم كه رؤيت خدا را انكار مى‏كنند به اين لسان انكار شده كه خداى سبحان از طريق فكر، معلوم و معروف واقع نمى‏شود.

( مستند: بحث روایتی الميزان ج : 8 ص : 329)

**فصل پنجم**

**محرومین از دیدار خدا**

# مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قيامت

* ” َكلا إِنهُمْ عَن رَّبهِمْ يَوْمَئذٍ لمَحْجُوبُونَ‏،
* **نه، اينان آن روز از قرب پروردگارشان دورند.“**

معناى محجوب بودن اين نيست كه از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قيامت همه حجابها برطرف مى‏شود، يعنى همه اسبابهاى ظاهرى كه در دنيا واسطه ميان خدا و خلق بودند از كار مى‏افتند و در نتيجه تمام خلايق معرفتى تام و كامل به خداى تعالى پيدا مى‏كنند، همچنان كه فرمود:” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،“ و نيز فرمود:” و يعلمون ان الله هو الحق المبين . “

مراد از محجوب بودن از پروردگارشان در روز قيامت محروم بودنشان از كرامت قرب و منزلت او است .

( مستند: آيه 15 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 386)

# کیفر انكار لقاء الله و جزاي روز حساب

* ” إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضوا بِالحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ اطمَأَنُّوا بهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَتِنَا غَفِلُونَ،أُولَئك مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ،
* **محققا كسانى كه اميد ديدار ما را ندارند، و به زندگى دنيا راضى گشته و دل خود را با آن آرامش بخشيده‏اند و كسانى كه اصلا از آيات ما غافلند، اينان دعوت ما را نمى‏پذيرند، و به خاطر همين عملكردشان، در آتش ماوى دارند.“**

انكار لقاء الله و فراموشى روز حساب موجب اين است كه انسان به زندگى دنيا راضى شود و به جاى آخرت بدان اطمينان و دلگرمى يافته، علم و معرفتش و خواست و اراده‏اش منحصر در همين چهار چوب تنگ دنيا شود.

اعتقاد به معاد يكى از اصول و پايه‏هائى است كه استوارى دين بر آن بنا نهاده شده است، چون با سقوط اين پايه، امر و نهى و وعده و وعيد و بلكه اصل نبوت و وحى ساقط مى‏شود، و معلوم است كه با سقوط اينها دين الهى بكلى باطل مى‏شود.

* ” اولئك ماويهم النار بما كانوا يكسبون.“

اين جمله، جزاى آنان را بيان مى‏كند و مى‏فرمايد كه جزاى اعمالى كه كردند آتش جاودانه است.

( مستند: آيه 7و8 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 16)

# کفر ناشی از انکار لقاء الله

* ” أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فى أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا إِلا بِالْحَقّ‏ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاى رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ‏،
* **آيا در نفس خود نمى‏انديشند كه خدا آسمانها و زمين و آنچه بين آن دو است جز به حق نيافريده و جز براى مدتى معين خلق نكرده ؟ ولى بسيارى از مردم به مساله معاد و ديدار پروردگار خود كافرند.“**

” و ان كثيرا من الناس بلقاء ربهم لكافرون،“ مراد از لقاء الله همان بازگشت به سوى او در معاد است، و اگر آن را ديدار خوانده، براى اين است كه كفرآنان را شگفت‏آورتر سازد، و بفهماند كه چطور ممكن است از ناحيه خدا آغاز گردند، ولى سرانجامشان به سوى او نباشد، و به همين جهت مطلب را با كلمه **إِنَّ** تاكيد كرد تا اشاره كرده باشد به اينكه كفر به معاد فى نفسه چيزى است كه قابل قبول نيست.

* ” الله يبدؤا الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون‏،
* **خدا است كه خلق را براى نخستين بار آفريد و سپس براى بار دوم نيز برمى‏گرداند و شما هم به سويش برمى‏گرديد.“**

مراد از خلق، همه مخلوقات است، و به همين جهت ضمير جمع را به آنان برگردانيد، و فرمود ترجعون - بر‏گردانده مى‏شويد. آغاز و انجام به دست خداى سبحان است، و همه به سوى او باز مى‏گردند.

( مستند: آيه 8 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 237)

# خسارت ناشی از انكار لقاء الله

* ” ... قَدْ خَسرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتى إِذَا جَاءَتهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحَسرَتَنَا عَلى مَا فَرَّطنَا فِيهَا وَ هُمْ يحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلى ظهُورِهِمْ أَلا ساءَ مَا يَزِرُونَ‏،
* ... **به تحقيق زيانكار شدند كسانى كه ملاقات خدا را تكذيب نمودند و همچنان بر لجاج خود ادامه دادند تا آنكه بناگاه وقت لقاى‏شان فرا رسيد، گفتند: وا حسرتا بر آن كوتاهى كه در دنيا كرديم و طرفى براى امروزمان نبستيم اين حسرت و ندامت را در حالى مى‏خورند كه بار سنگين گناهانشان را به دوش مى‏كشند و بدان كه چه بار بدى است به دوششان.“**

جملة ” قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة ...“ از حشر و بعث و قيامتى كه در جملات قبلى بود به لقاء الله تعبير كرده و بلا فاصله ساعت را ذكر فرموده، تا برساند كه منظور از آن همان ساعت لقاء الله است.

در اين آيه مي فرمايد: مشركين با عوض كردنشان راحت آخرت و مسرت لقاء الله را با انكار بعث و عذاب اليمى كه از لوازم آن است خود را خاسر و زيانكار كردند.

در آیه دیگر می فرماید:

* ” وَ يَوْمَ يحْشرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلا ساعَةً مِّنَ النهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كانُوا مُهْتَدِينَ‏،
* **و روزى كه محشورشان كند گوئى جز ساعتى از روز نخوابيده بودند، يكديگر را به خوبى مى‏شناسند، آن روز كسانى كه ديدار خدا را تكذيب كرده بودند محققا زيانكار شده راه به جائى نمى‏برند.“**

می فرماید: نبايد به مظاهر اين زندگى مادى دنيايى مغرور بشوند و مدت آن را بسيار بپندارند، و روز فرا رسيدن مرگ را روزى بسيار دور خيال كنند، براى اينكه به زودى نزد خداوند متعال محشور مى‏شوند و آن وقت به عيان مشاهده مى‏كنند كه زندگى دنيا جز متاعى اندك نبود، و ماندنشان در دنيا نيز جز ساعتى كوتاه نبوده، از همان روزهاى متعارف در بين خودشان.

پس، در آن روز خسران و بدبختيشان كه در اثر تكذيب لقاء الله گريبانشان را گرفته بود برايشان هويدا و محسوس مى‏شود، چون در آن روز تاويل دين مى‏آيد، و حقيقت امر مكشوف مى‏گردد و نور توحيد آنطور كه هست ظهور مى‏كند و همه به وضوح مى‏فهمند و مى‏بينند كه ملك تنها از خداى واحد قهار جل شانه است .

آيه 29تا31سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 77 و آيه 45 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 98

# محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار

* ” أَلا إِنهُمْ فى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ محِيط،
* **ولى تو بدان كه منشا همه اين بهانه‏جوييها اين است كه در مساله معاد در شك اند و بدان كه خدا به هر چيزى احاطه دارد.“**

آنچه از سياق استفاده مى‏شود اين است كه در آيه شريفه هشدار مى‏دهد به اينكه مشركين از اجتماع بر وحدانيت خداى تعالى از اين طريق كه او شهيد بر هر چيز است استفاده نمى‏كنند، با اينكه اين طريق روشن‏ترين برهان بر مساله توحيد است، اگر كسى تعقل كند. و اين بدان جهت است كه دلهايشان در باره مساله معاد و لقاى خدا دچار بيمارى شك و ريب است، و بدين جهت است كه نمى‏توانند بفهمند خداى تعالى شهيد بر هر چيز است، و او و صفات و افعالش محجوب از هيچ يك از مخلوقات خود نيست.

آنگاه هشدار مى‏دهد به اينكه” **خدا به هر چيزى احاطه دارد**،“ تا به وسيله آن اين شك و ريب از دلهايشان برطرف و ريشه‏كن شود، و آن هشدار عبارت است از اينكه: خداى تعالى به هر چيزى احاطه دارد، البته نه احاطه‏اى كه ما به چيزى داريم، بلكه احاطه‏اى كه لايق به ساحت قدس و كبريايى او باشد، پس هيچ مكان و مكينى از خدا خالى نيست، و هيچ چيز از نظر او پنهان نيست، و داخل در هيچ چيزى هم نيست .

( مستند: آيه 54 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 615)

# نتيجة فراموشي روز ملاقات خدا

* ” الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنساهُمْ كمَا نَسوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كانُوا بِئَايَتِنَا يجْحَدُونَ‏،
* **و كافران همانهايند كه دين خويش را سرگرمى و بازيچه گرفته، و زندگى دنيا فريبشان داد، امروز ايشان را به فراموشى مى‏سپاريم، همچنانكه در دنيا ديدار امروزشان را فراموش كرده آيات ما را انكار مى‏نمودند.“**

” **فاليوم ننسيهم كما نسوا لقاء يومهم هذا** ! “

معناي نسيان در اين آيه فراموشى نيست، چون خداوند چيزى را فراموش نكرده و از حال كسى غافل نمى‏شود، بلكه معنايش اين است كه همانطورى كه اينها در دنيا ما را فراموش كردند ما نيز امروز به لوازم زندگيشان نمى‏پردازيم.

( مستند: آيه 51 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 166)

# اعراض خدا از كفار در قيامت

* ” وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنساكُم كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكمْ هَذَا وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكم مِّن نَّصِرِين،
* **و گفته شد امروز ما شما را فراموش مى‏كنيم همانطور كه شما ديدار امروزتان را فراموش كرديد و منزلگاهتان آتش است و از ياوران احدى را نداريد!“**

نسيان در اين آيه كنايه است از اعراض و بى‏توجهى، و نسيان خدا در قيامت از كفار به اين است كه خدا از ايشان اعراض مى‏كند، و آنان را در شدائد و اهوال قيامت وا مى‏گذارد. و نسيان كفار نسبت به روز قيامت به اين است كه در دنيا از ياد قيامت و آماده شدن براى آن روز اعراض مى‏كردند .

( مستند: آيه 34 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 275)

**فصل ششم**

**در روز ملاقـات خـدا**

# آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه

* ” هُوَ الَّذِى يُصلى عَلَيْكُمْ وَ مَلَئكَتُهُ لِيُخْرِجَكم مِّنَ الظلُمَتِ إِلى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيما، تحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سلَمٌ وَ أَعَدَّ لهَمْ أَجْراً كَرِيماً،
* **اوست كسى كه بر شما درود مى‏فرستد، و نيز ملائكه او، تا شما را از ظلمت‏ها به سوى نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است،**
* **تحيتشان در روزى كه او را ديدار كنند سلام است، براى ايشان اجرى محترمانه فراهم كرده است.“**

روزى كه پروردگارشان را ملاقات مى‏كنند از ناحيه او و از ناحيه ملائكه او، به ايشان تحيت و سلام گفته مى‏شود، به اين معنا كه ايشان در روز لقاى خدا در امنيت و سلامتى هستند، و هيچ مكروهى و عذابى به ايشان نمى‏رسد . ” و اعد لهم اجرا كريما.“ و اجرى بسيار بزرگ و آبرومند براى ايشان آماده كرده است.

( مستند: آيه 43و44 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 494)

# و عرش خدا براى مردم هويدا مى‏شود!

* ” رَفِيعُ الدَّرَجَتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ‏،
* يَوْمَ هُم بَرِزُونَ لا يخْفَى عَلى اللَّهِ مِنهُمْ شىْ‏ءٌ لِّمَنِ الْمُلْك الْيَوْمَ للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّار،
* **خدايى كه داراى درجاتى بلند و صاحب عرش است روح را كه از فرمان خودش است بر هر كس از بندگانش بخواهد نازل و القا مى‏كند تا مردم را از روز ديدار بترساند،**
* **روزى كه همه مردم از پرده برون مى‏افتند و از ايشان هيچ سرى بر خدا پوشيده نمى‏ماند در آن روز گفته مى‏شود: امروز ملك از آن كيست؟ از آن خداى واحد قهار ! “**

خداى تعالى داراى عرشى است كه زمام تمامى امور مخلوقات در آنجا جمع مى‏شود و اوامر راجع به خلق از آنجا نازل مى‏شود، البته آن مقام هم، بر حسب مراتبى كه در خلق خدا هست، داراى مراتبى و درجاتى است متعالى، و شايد آن مراتب عبارت باشد از آسمانها كه در كلام مجيدش به عنوان **مسكن ملائكه** معرفى شده كه امر خدا از عرش به سوى ايشان نازل مى‏شود و همين **آسمانهايند كه بين مردم و عرش خدا حائل شده‏اند.**

آنگاه مى‏فرمايد: روزى - كه همان روز تلاقى و ديدار باشد- فرا خواهد رسيد كه در آن روز ديگر حجابى بين خدا و مردم نمى‏ماند، روزى است كه از جلو چشم و بصيرت مردم كشف غطا مى‏شود و پرده‏ها كنار زده مى‏شود و **در همان روز است كه به دست خدا آسمانها در هم پيچيده مى‏گردد و عرش خدا براى مردم هويدا مى‏شود،** آن روز براى همه روشن مى‏شود كه تنها حاكم بر هر چيز او بوده و ملكى جز ملك او نيست، در چنين روزى او در بين مردم حكم مى‏كند .

پس مراد از درجات بنا بر اين بيان، درجاتى است كه از آنجا به سوى عرش خدا بالا مى‏روند و آن وقت جمله **رفيع الدرجات ذو العرش** كنايه استعارى است از بلندى عرش ملك خدا، از افق خلق و غايب بودن آن از خلق قبل از قيامت، آنهم غايب بودن به درجاتى بس رفيع و مسافتى بس دور !

” لينذر يوم التلاق، “ منظور از يوم التلاق روز قيامت است.

بدين جهت آن را به اين نام ناميده كه در آن روز خلايق يكديگر را ملاقات مى‏كنند، و يا خالق و مخلوق بهم بر مى‏خورند، و يا اهل آسمان و زمين با هم تلاقى مى‏كنند، و يا ظالم و مظلوم به يكديگر مى‏رسند، و يا در آن روز هر كسى به عمل خود مى‏رسد - البته براى هر يك از اين وجوه قائلى هست- و ممكن است قول دوم را يعنى تلاقى خالق و مخلوق را به مضمونى كه مكرر در قرآن آمده تاييد كرد و آن مضمون عبارت از همين است كه **روز قيامت مردم پروردگار خود را مى‏بينند.**

يكى از آيات كه اين مضمون را خاطر نشان مى‏سازد آيه:” بلقاء ربهم لكافرون،“ است. يكى ديگر آيه: ” انهم ملاقوا ربهم،“ است و يكى ديگر آيه:” يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه،“ است.

معناى **لقاء** اين است كه: در آن روز تمامى سببهايى كه در دنيا مردم را به خود مشغول مى‏كرد از كار مى‏افتند و در آن روز اين حقيقت فاش و روشن مى‏شود كه تنها حق مبين خداست، و در آن روز حقيقت هر كسى نيز براى خدا بروز مى‏كند: ” يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شى‏ء ...!“

اين آيه شريفه كلمه يوم التلاق را تفسير مى‏كند، مى‏فرمايد: يوم التلاق روزى است كه باطن مردم ظاهر مى‏شود.

و معناى بروز مردم براى خدا اين نيست كه خدا در دنيا از باطن مردم خبر نداشت، و در آن روز خبردار مى‏شود، بلكه معنايش اين است كه: مردمى كه در دنيا به خاطر اشتغال به سبب‏هاى موهوم از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند كه ملك خدا بر آنها احاطه دارد و تنها حاكم بر آنان خداست، و يگانه در ربوبيت و الوهيت است، روز قيامت به خاطر از كار افتادن آن سبب‏هاى موهوم اين معانى برايشان بروز مى‏كند.

پس جمله:” يوم هم بارزون،“ اشاره است به از بين رفتن هر سببى كه در دنيا حاجب و مانع از درك حقايق بود .

و جمله:” لا يخفى على الله منهم شى‏ء،“ تفسير همان بروز براى خداست و معناى آن را توضيح مى‏دهد، و مى‏فهماند كه دلها و اعمالشان همه زير نظر خدا بوده، ظاهر و باطنشان براى خدا ظاهر بوده و آنچه به ياد دارند و آنچه فراموش كرده‏اند، همه براى خدا مكشوف و هويداست!

**” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ! “** خداى سبحان حقيقت روز قيامت را بيان مى‏كند كه روز ظهور ملك و سلطنت خدا بر خلق است، ملك و سلطنت على الاطلاق !

و اگر در اين جمله خدا را به صفت واحد قهار توصيف كرد، براى اين است كه انحصار ملك در خدا را تعليل كند كه چرا گفتيم ملك تنها و تنها براى خداست مى‏فرمايد: بدين جهت كه ملك خدا به سبب سلب استقلال از هر چيز، قاهر و مسلط بر آن چيز است، و چون خدا واحد است، پس ملك هم تنها براى اوست!

در نهج البلاغه مى‏فرمايد: خداى سبحان بعد از فناى دنيا مانند روز ازل تنها مى‏ماند، ديگر هيچ چيز با او نخواهد بود، همانطور كه قبل از آغاز خلقت تنها بود، بعد از فناى آن نيز تنها مى‏شود، در حالى كه ديگر نه وقتى مى‏ماند و نه زمانى و نه حينى و نه مكانى. در آن هنگام است كه اجلها و مدتها و سالها و ساعتها همه معدوم مى‏شوند، چيزى وجود ندارد به غير از خداى واحد قهار كه بازگشت همه امور به سوى اوست. بدون قدرت خود آنها خلقتشان آغاز گشت، و بدون امتناعشان از هستى نابود مى‏شوند و اگر قدرت بر امتناع از نيستى مى‏داشتند بقايشان دوام مى‏يافت .

در تفسير قمى به سند خود از ثوير بن ابى فاخته از على بن الحسين عليهماالسلام‏ روايت كرده كه شخصى از آن جناب از فاصله بين دو نفخه پرسيد كه چقدر است؟ فرمود: هر قدر كه خدا بخواهد. آنگاه امام عليه‏السلام كيفيت نفخ و مردن اهل زمين و آسمان را بيان كرده، تا آنجا كه مى‏فرمايد: پس خلق همچنان در اين حال مى‏مانند تا خدا بخواهد، آنگاه به آسمان امر مى‏كند تا مضطرب گردد و به كوهها دستور مى‏دهد تا به راه افتند، همچنان كه خودش فرموده:” يوم تمور السماء مورا و تسير الجبال سيرا،“ يعنى كوهها پهناور شوند و زمين غير اين زمين شود، يعنى زمينى گردد كه ديگر بر پشت آن گناهى نشود، زمين فرش گردد كه ديگر نه كوهى بماند و نه گياهى، عينا مانند آن روزى كه زمين را براى اولين بار مى‏گسترد، و نيز عرش خدا هم مانند روز نخست بر آب قرار گيرد، به سبب عظمت و قدرت خدايى.

آنگاه امام فرمود: در اين هنگام است كه جبار - جل جلاله - با صوتى بسيار بلند كه از ناحيه او برمى‏خيزد، ندا مى‏كند، ندايى كه همه اقطار آسمانها و زمين آن را مى‏شنوند:

* **لمن الملك اليوم** - **امروز ملك از آن كيست؟**

و كسى جوابش نمى‏گويد.

در اين هنگام جبار - عز و جل- پاسخ خود را چنين مى‏گويد:

**لله الواحد القهار - ملك از آن خداى يكتاى قهار است !**

دقت در روايات اخير انسان را به اين نكته راهنمايى مى‏كند كه آنچه از خلق فانى مى‏شود، عبارت است از استقلال وجودشان و روابط و نسبتهايى كه در بين آنها است، همچنان كه آيات قرآنى نيز اين معنا را افاده مى‏كند و نيز به اين نكته رهنمون مى‏شود كه ارواح نمى‏ميرند، و بين دو نفخه هم وقت و زمانى وجود ندارد، ( چون وقتى آسمان متلاشى شد، ديگر خورشيدى و حركتى نمى‏ماند، تا از حركت آن شب و روز و صبح و شامى درست شود.) - پس از اين نكات غفلت مورز .

و در روايات اين باب اشارات لطيفى به كار رفته كه تنها اهل تدبر متوجه آنها مى‏شوند، و در ضمن نكاتى هست كه ظاهرش با بعض روايات ديگر مخالفت دارد.

آيه 15 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 482 و 488

# جايگاه متقين نزد خداي مليك مقتدر

* إِنَّ المُتَّقِينَ فى جَنَّتٍ وَ نهَر،
* فى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِر،
* **به درستى مردم با تقوا در بهشت‏ها و در وسعتند،**
* **در جايگاهى كه همه قرب و نعمت و سرور و بقا است، قرب مالكى مقتدر.“**

در این آيه شريفه متقين را به ثواب و **حضور نزد پروردگارشان خداى مليك مقتدر** وعده مى‏دهد، و آنگاه اينطور تقريرش مى‏كند كه: اين وعده و اين مجلس، مجلس صدقى است كه دروغ در آن نيست .

” ان المتقين فى جنات و نهر،“ يعنى پرهيزكاران در بهشت‏هايى عظيم الشان و وصف ناپذير و نهرى اين چنين قرار دارند.

” فى مقعد صدق عند مليك مقتدر،“ مراد از كلمه صدق راستى عمل و ايمان متقين، و يا به عبارتى ديگر راستگويى متقين در عمل و در ادعاى ايمان است، بنا بر اين ميان مجلس آنان و صدق عمل و ايمانشان رابطه‏اى هست، ممكن هم هست مراد از صدق اين باشد كه مقام متقين و هر چه در آن مقام دارند صدقى است خالص و نياميخته با كذب، حضورى است نياميخته با غيبت، قربى است كه بعدى با آن نيست، نعمتى است كه نقمت با آن نيست، و سرورى است كه غمى با آن نمى‏باشد، و بقايى است كه فنايى با آن نيست.

( مستند: آيه 54 و 55 سوره قمر الميزان ج 19 ص 146)

# دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

* ” وَ بَشرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبهِمْ ...‏،
* **و آنهائى را كه ايمان صادق آورده‏اند بشارت ده، كه نزد پروردگارشان مقامى صادق دارند...!“**

منظور از قدم صدق مقام و منزلت صادق و واقعى است، همچنانكه آيه شريفه:” فى مقعد صدق عند مليك مقتدر،“ به آن اشاره نموده و مى‏فهماند كه مؤمنين مجلسى صدق نزد مالك مقتدر آسمانها و زمين دارند، چون ايمان آنجا كه باعث قرب و منزلت نزد خداى تعالى مى‏شود، قهرا صدق در ايمان باعث صدق در آن مقام و منزلت نيز هست، پس مؤمنين همانطور كه ايمانشان صادق است، منزلتشان نيز صادق است.

( مستند: آيه 2 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 8)

# آثار مراتب قرب به خداى سبحان

* ” إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبهُمْ وَ إِذَا تُلِيَت عَلَيهِمْ ءَايَتُهُ زَادَتهُمْ إِيمَناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ،
* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصلَوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ‏،
* أُولَئك هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لهُّمْ دَرَجَتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كرِيمٌ‏،
* **مؤمنين تنها كسانيند كه وقتى ياد خداوند به ميان مى‏آيد دلهايشان از ترس مى‏تپد و وقتى آيات او برايشان تلاوت مى‏شود ايمانشان زيادتر مى‏گردد و بر پروردگار خود توكل مى‏كنند،**
* **همان كسانيند كه نماز بپا داشته و از آنچه كه روزيشان كرده‏ايم انفاق مى‏كنند،**
* **آنان آرى، هم ايشانند مؤمنين حقيقى، براى ايشان است درجاتى نزد پروردگارشان و مغفرتى و رزقى كريم.“**

تاثر قلب عبارت است از وجل و ترس و تكان خوردن دل در هنگام ذكر خدا، و اين ايمان همچنان رو به انبساط نهاده و شروع به ريشه دواندن در دل مى‏كند، و در اثر سير در آيات داله بر خداى تعالى و همچنين آياتى كه انسان را بسوى معارف حقه رهبرى مى‏كند در دل شاخ و برگ مى‏زند، بطورى كه هر قدر مؤمن بيشتر در آن آيات سير و تامل كند ايمانش قوى‏تر و زيادتر مى‏گردد، تا آنجا كه به مرحله يقين برسد.

وقتى ايمان انسان زياد گشت و به حدى از كمال رسيد كه مقام پروردگارش را و موقعيت خود را شناخت، و به واقع مطلب پى برد، و فهميد كه تمامى امور به دست خداى سبحان است، و او يگانه ربى است كه تمام موجودات بسوى او بازگشت مى‏كنند در اين موقع بر خود حق و واجب مى‏داند كه بر او توكل كرده و تابع اراده او شود، و او را در تمامى مهمات زندگى خود وكيل خود گرفته به آنچه كه او در مسير زندگيش مقدر مى‏كند رضا داده و بر طبق شرايع و احكامش عمل كند، اوامر و نواهيش را بكار بندد.

و وقتى ايمان به حد كاملش در دل مستقر گرديد قهرا انسان بسوى عبوديت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع عبادت مى‏كند، و اين عبادت همان نماز است، علاوه، بسوى اجتماع نيز معطوف گشته حوائج اجتماع خود را برآورده مى‏كند، و نواقص و كمبوديها را جبران مى‏نمايد، و از آنچه خدا ارزانيش داشته از مال و علم و غير آن انفاق مى‏نمايد.

” اولئك هم المؤمنون حقا، لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم،“

كلمه مغفرت به معناى گذشت الهى از گناهان است، و رزق كريم نعمت‏هاى بهشتى است كه نيكان از آن ارتزاق مى‏كنند، و اين تعبير در چند جاى قرآن واقع شده است.

و از همين جا معلوم مى‏شود كه منظور از درجات در جمله:” لهم درجات عند ربهم،“ مراتب قرب و منزلت و درجات كرامت معنوى است، و همينطور هم هست، براى اينكه مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خداى سبحان و فروع آن است.

البته درجاتى كه خداى تعالى در اين آيه براى مؤمنين نامبرده اثبات مى‏كند تمامى آن براى فرد فرد مؤمنين نيست، بلكه مجموع آن براى مجموع مؤمنين است، براى اينكه درجات مذكور از آثار و لوازم ايمان است، و چون ايمان داراى مراتب مختلفى است، لذا درجات هم كه خداوند به ازاى آن مى‏دهد مختلف مى‏باشد، بعضى از مؤمنين كسانى هستند كه يكى از آن درجات را دارا مى‏شوند، بعضى ديگر دو درجه و بعضى چند درجه بحسب اختلافى كه در مراتب ايمان ايشان است.

منظور از آن درجات، قرب به مقام پروردگار است، گو اينكه اين درجات ملازم با درجات بهشت هم هست.

آيه 2تا4 سوره انفال الميزان ج : 9 ص : 10

# آنچه نزد خداست پايدارتر است!

* ” وَ مَا أُوتِيتُم مِّن شىْ‏ءٍ فَمَتَعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلا تَعْقِلُونَ‏،
* **آنچه كه داده شده‏ايد وسيله زندگى دنيا و زينت آن است و آنچه نزد خدا است بهتر و پايدارتر است آيا باز هم تعقل نمى‏كنيد.“**

كلمه متاع به معناى هر چيزى است كه از آن بهره‏بردارى شود، و كلمه زينت به معناى هر چيزى است كه به چيزى منضم شود و آن را جمال و حسنى ببخشد، و كلمه حيات الدنيا به معناى زندگى زودگذر و پايان پذيرى است كه از زندگى آخرت به ما نزديك‏تر است، و در مقابل آن زندگى آخرت است، كه جاودانى و ابدى است، و مراد از ”ما عند الله“ نيز همان زندگى با سعادت آخرت است كه در جوار خدا است و به همين جهت خير و باقى‏تر شمرده شده است .

( مستند: آيه 60 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 89)

# دارالسلام نزد خدا

* ” لهُمْ دَارُ السلَمِ عِندَ رَبهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ‏،
* **ايشان در پيشگاه پروردگارشان سراى سلامت دارند و همو به پاداش كارهايى كه مى‏كرده‏اند دوستدار ايشان است.“**

اولياى خدا در همين دنيا هم وعده بهشت و دار السلام را كه خداوند به آنان داده احساس مى‏كنند، يعنى دنيا هم براى آنان دار السلام است، براى اينكه اينگونه افراد كسى را جز خداوند مالك نمى‏دانند، و در نتيجه مالك چيزى نيستند تا بترسند روزى از دستشان برود و يا از فقدان و از دست دادنش اندوهگين شوند، همچنانكه خداى تعالى در حقشان فرموده:” الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون،“ و در فكر هيچ چيزى جز پروردگار خود نيستند، و زندگى‏شان همه در خلوت با او مى‏گذرد، به همين جهت ايشان در همين دنيا هم كه هستند در دار السلام‏اند، و خداوند ولى ايشان است و آنان را در مسير زندگى به نور هدايت سير مى‏دهد، همان نورى كه از دلهايشان تابيده چشم عبرت بينشان را روشن ساخته است.

( مستند: آيه 127 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 476)

# دارالكرامت مؤمنين در اعلي عليين

* ” يَأَيهَا النَّاس قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فى الصدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ‏،
* **هان اى مردم! از ناحيه پروردگارتان موعظتى و شفاى قلبى و هدايتى براى عموم بشر و رحمتى براى خصوص مؤمنين بيامد.“**

ما اگر اين چهار صفتى را كه خداى سبحان در اين آيه براى قرآن برشمرده يعنى: موعظه، شفاى آنچه در سينه‏ها است، هدايت، و رحمت، در نظر گرفته، و آنها را با يكديگر مقايسه نموده، آنگاه مجموع آنها را با قرآن در نظر بگيريم، خواهيم ديد كه آيه شريفه بيان جامعى است براى همه آثار طيب و نيكوى قرآن كه در نفوس مؤمنين ترسيم مى‏شود.

و آن اثر را از همان اولين لحظه‏اى كه به گوش مؤمنين مى‏رسد تا آخرين مرحله‏اى كه در جان آنان استقرار دارد در قلوبشان حك مى‏كند .

قرآن در اولين برخوردش با مؤمنين آنان را چنين در مى‏يابد كه در درياى غفلت فرو رفته، و موج حيرت از هر سو به آنان احاطه يافته و در نتيجه باطن آنان را به ظلمت‏هاى شك و ريب تاريك ساخته و دلهايشان را به انواع رذائل و صفات و حالات خبيثه بيمار ساخته لذا با مواعظ حسنه اندرزشان مى‏دهد و از خواب غفلت بيدارشان مى‏كند و از هر نيت فاسد و عمل زشت نهيشان نموده، به سوى خير و سعادت وادارشان مى‏سازد.

در مرحله دوم شروع مى‏كند به پاكسازى باطن آنان از هر صفت خبيث و زشت و بطور دائم آفاتى را از عقل آنان و بيماريهائى را از دل آنان يكى پس از ديگرى زائل مى‏سازد، تا جائى كه بكلى رذائل باطنى انسانهاى مؤمن را زايل سازد.

در مرحله سوم آنان را به سوى معارف حقه و اخلاق كريمه و اعمال صالحه دلالت و راهنمائى مى‏كند، آنهم دلالتى با لطف و مهربانى، به اين معنا كه در دلالتش رعايت درجات را مى‏كند، و به اصطلاح دست آدمى را گرفته پا به پا مى‏برد و او را منزل به منزل نزديك مى‏كند، تا در آخر به سر منزل مقربين رسانيده به فوز مخصوص به مخلصين رستگار سازد .

و در مرحله چهارم جامه رحمت بر آنان پوشانيده در دار كرامت منزلشان مى‏دهد و بر اريكه سعادت مستقرشان مى‏سازد تا جائى كه به انبياء و صديقين و شهداء و صالحين( و حسن اولئك رفيقا،) ملحقشان نموده، در زمره بندگان مقرب خود در اعلى عليين جاى مى‏دهد.

قرآن سبب متصلى است بين خدا و خلقش، پس خود او است كه براى مؤمنين شفاء و رحمت و هدايت است - دقت بفرمائيد .

( مستند: آيه 57 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 116)

# آنها که داخل در رحمت خدا شده اند!

* ” وَ مِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَتٍ عِندَ اللَّهِ وَ صلَوَتِ الرَّسولِ أَلا إِنهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏،
* **و برخى از باديه‏نشينان به خدا و روز جزا ايمان دارند، و آنچه را انفاق مى‏كنند مايه تقرب به خدا و دعاى پيغمبر مى‏دانند، بدانيد كه همان براى ايشان مايه قرب است، خدا بزودى در رحمت خود داخلشان مى‏كند، كه خدا آمرزنده و رحيم است !‌“**

پاره‏اى از باديه‏نشينان كسانى هستند كه ايمان به خدا دارند و او را به يگانگى مى‏ستايند، و به وى شرك نمى‏ورزند، و به روز جزا ايمان داشته حساب و جزاء را تصديق دارند، و انفاق در راه خدا و توابع آن را - كه همان درود و دعاى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به خير و بركت است - همه را وسيله‏هاى تقرب به پروردگار مى‏دانند.

آگاه باشيد كه اين انفاق و دعاى خير رسول الله مايه تقرب ايشان است، و خداوند وعده داده است كه ايشان را داخل رحمت خود كند، براى اينكه خداوند آمرزنده گناهان و مهربان با بندگان و اطاعت‏كاران است .

آيه99 سوره توبه الميزان ج : 9 ص : 502

# نعمت هاي ذخيره شده نزد خدا براي مؤمنين

* ” فَمَا أُوتِيتُم مِّن شىْ‏ءٍ فَمَتَعُ الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلى رَبهِمْ يَتَوَكلُون،
* **پس آنچه در دست داريد از ماديات زندگى متاع دنيا است، و آنچه نزد خداست براى مردم با ايمان كه بر پروردگار خود توكل مى‏كنند بهتر و پاينده‏تر است.“**

رزق عمومى عبارت است از ماديات كه خداوند آن را هم به مؤمن و هم به كافر داده، و رزق خصوصى عبارت است از آنچه نزد خدا ذخيره شده براى آخرت مؤمنين به تنهايى.

نعمت‏هاى مادى، روزى قطع مى‏شود و ثبات و دوامى ندارد.” و ما عند الله خير و ابقى للذين امنوا و على ربهم يتوكلون.“ مراد از ” ما عند الله “ ثواب‏هايى است كه خدا براى مؤمنين ذخيره كرده تا در آخرت به عنوان پاداش به ايشان بدهد.

و بهتر بودن آنچه نزد خداست بدين جهت است كه خالص است و آميخته با ناگواريها نيست و باقى‏تر بودن آن براى اين است كه مانند نعمت‏هاى دنيا با پايان پذيرفتن دنيا پايان نمى‏پذيرد.

( مستند: آيه 36 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 91)

# ترس از خدا و روز ملاقات او

* ” وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكم مُّلَقُوهُ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِينَ !
* **و از خدا پروا كنيد و بدانيد كه شما او را ديدار خواهيد كرد و مؤمنين را بشارت ده ! “**

مراد از جمله: ” و اعلموا انكم ملاقوه ...،“ تشويق به تقوا و شكافتن معناى آن است و مى‏فرمايد: از روز لقاء الله و سوء حساب بترسيد، همچنانكه در آيه سوره حشر هم كه مى‏فرمود: ” و اتقوا الله ان الله خبير بما تعملون ....“

( مستند: آيه 223 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 320 )

# وَ أَنَّ إِلى رَبِّك الْمُنتهَى !

* ” وَ أَنَّ إِلى رَبِّك الْمُنتهَى !
* **و اينكه انتهاى سيرشان به سوى پروردگار تو است! “**

اين آيه از آنجايى كه منتهاى هر چيزى را به طور مطلق خدا دانسته، و اين اطلاق شامل تمامى تدبيرها نيز مى‏شود ناگزير بايد گفت كه آيه شريفه شامل دو انتها در هر چيز مى‏شود. يكى انتها از حيث آغاز خلقت كه وقتى در باره خلقت هر چيز به عقب برگرديم به خداى تعالى منتهى مى‏شود و ديگرى از حيث معاد كه وقتى از طرف آينده پيش برويم خواهيم ديد كه تمامى موجودات دوباره به سوى او محشور مى‏شوند.

اين آيه و آيات بعدش تا دوازده آيه، مواردى از منتهى شدن خلقت و تدبير به خداى سبحان را بر مى‏شمارد:

**” و اينكه او است كه اسباب خنديدن و گريستن را فراهم كرده،**

**و اينكه او است كه مى‏ميراند و زنده مى‏كند،**

**و اينكه او است كه جفت نر و ماده را آفريده،**

**از نطفه‏اى كه در رحم ريخته مى‏شود.**

**و اينكه بر خداست كه نشئه آخرت را پديد آورد،**

**و اينكه خود اوست كه با اموال منقول و غير منقول، بندگان خود را بى‏نياز مى‏كند،**

**و اينكه او رب كوكب شعرى است كه بعضى آن را رب خود مى‏پندارند،**

**و اينكه او نسل پيشين عاد را هلاك كرد،**

**و ثمود را كه حتى يك نفر از ايشان باقى نگذاشت،**

**و قوم نوح را كه قبل از آنان، و ستمكارتر و ياغى‏تر از آنان بودند،**

**و شهرهاى قوم لوط را كه زير و رو كرد،**

**و از عذاب آنچه متوجه آنان ساخت، از هرسو احاطه‏شان كرد!**

**پس ديگر در كدام يك از نعمت‏هاى پروردگارت مى‏توانى ترديد كنى؟! “**

( مستند:آيه 42 تا 62 سوره نجم الميزان ج 19 ص 77)